

[WWW.YJC.IR](http://WWW.YJC.IR)

[WWW.YJC.IR](http://WWW.YJC.IR)

[WWW.YJC.IR](http://WWW.YJC.IR)

# صد داستان از فورشید شرق

عباس بهروزیان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# صد داستان از خورشید شرق

نویسنده:

عباس بهروزیان

ناشر چاپی:

هجرت مشهد

## فهرست

|    |   |
|----|---|
| ۵  | فهرست   |
| ۱۲ | صد داستان از خورشید شرق                             |
| ۱۲ | مشخصات کتاب   |
| ۱۲ | مقدمه   |
| ۱۲ | اشاره   |
| ۱۴ | سخنی با خواننده عزیز                                |
| ۱۴ | انتخاب نام کتاب                                     |
| ۱۵ | فایده تاریخ   |
| ۱۵ | رهبری حق و رهبری باطل                               |
| ۱۶ | چرا ایرانیان مذهب تشیع را اختیار کردند؟             |
| ۱۶ | اشاره   |
| ۱۷ | امام علیه السلام در عهد سه خلیفه عباسی              |
| ۱۸ | چرا داستان؟   |
| ۲۰ | معجزه چیست؟   |
| ۲۲ | داستان هایی اخلاقی                                  |
| ۲۲ | تولد امام علیه السلام رضا و سرگذشت مادر بزرگوارشان  |
| ۲۲ | گفتگوی امام علیه السلام هفتم با نجمه خاتون          |
| ۲۳ | انتخاب حضرت نجمه برای همسری امام کاظم علیهما السلام |
| ۲۳ | چرا امام رضا علیه السلام را رضا نامیدند؟            |
| ۲۴ | شهامت و بی پروایی امام رضا علیه السلام              |
| ۲۵ | جلوگیری از کشتار زنان بنی هاشم                      |
| ۲۵ | امام رضا علیه السلام و صراحت لهجه                   |
| ۲۵ | تحریک هارون برای کشتن امام رضا علیه السلام          |

- ۲۶ ..... نقشه قتل امام رضا علیه السلام و عقیم ماندن آن
- ۲۶ ..... نفرین امام رضا علیه السلام بر برمکیان
- ۲۷ ..... فضیلت بنی هاشم بر بنی عباس
- ۲۷ ..... داستان گفتگوی مأمون و صوفی دزد
- ۲۸ ..... امام علیه السلام و نیشابور و حدیث سلسله الذهب
- ۲۹ ..... گفتار امام رضا علیه السلام درباره جبر و اختیار
- ۳۰ ..... تأثیر سخن امام رضا علیه السلام بر مأمون
- ۳۰ ..... منظور از مال کثیر چیست؟
- ۳۱ ..... حضرت امام رضا علیه السلام و رفع مشکلات
- ۳۱ ..... عنایت امام رضا علیه السلام به دوستان
- ۳۲ ..... کیسه کردن امام علیه السلام شخصی را در گرمابه
- ۳۲ ..... کمک به اندازه جوانمردی
- ۳۲ ..... غذا خوردن امام علیه السلام با غلامان و خدمتگزاران خود
- ۳۲ ..... تقوی تنها میزان برتری
- ۳۳ ..... امام رضا علیه السلام به چهره محتاج نگاه نمی‌کردند
- ۳۳ ..... امام رضا علیه السلام و عدم رضایت بر استعانت در وضوء
- ۳۴ ..... امام رضا علیه السلام و ترس و خشیت از خدا
- ۳۵ ..... دوستی با امام علیه السلام نباید موجب غرور شود
- ۳۶ ..... مزد کارگر را قبل از شروع کار، معین و مشخص کنید
- ۳۶ ..... نام هیچ فردی را با الفاظ بد یاد نکنید
- ۳۷ ..... جواب امام رضا علیه السلام به صوفیان
- ۳۷ ..... سادات بعد از اعتراف به امامت امتیاز خاصی دارند
- ۳۸ ..... چگونگی پیدایش واقفیان که منکر امامت امام رضا علیه السلام بودند
- ۳۹ ..... حضرت رضا علیه السلام با واقفی‌ها چگونه رفتار نمود؟

- گفتگوی امام رضا علیه السلام با رهبر واقفی ها ..... ۳۹
- عاقبت یکی از انکار کنندگان امامت امام رضا علیه السلام ..... ۴۰
- داستان خریدن باغ حمید بن قحطبه توسط امام رضا علیه السلام ..... ۴۰
- بهترین زندگی و بدترین زندگی ..... ۴۰
- هر که به خدا خوشبین باشد خدا با گمان خوش او همراه است ..... ۴۱
- ایمان ثابت و ایمان عاریتی ..... ۴۱
- داستان هایی از مناظرات امام رضا علیه السلام ..... ۴۱
- نخستین وقایع امامت امام رضا علیه السلام (علائم امامت) ..... ۴۱
- اشاره ..... ۴۱
- گفتگوی امام با شیعیان بصره ..... ۴۲
- گفتگو با جاثلیق رهبر مذهبی مسیحیان ..... ۴۴
- امان دادن امام هشتم علیه السلام به جاثلیق ..... ۴۵
- گفتگوی امام هشتم علیه السلام با رأس الجالوت و امان دادن به او ..... ۴۵
- صحبت کردن امام علیه السلام با کنیز رومی و مسلمان شدن او ..... ۴۶
- مسلمان شدن سندی عالم مسیحی در بصره ..... ۴۶
- گفتگوی امام رضا علیه السلام با روحانی بزرگ زردشتیان و محکوم نمودن او ..... ۴۷
- نیشکر خواستن حضرت امام رضا علیه السلام در غیر فصل آن ..... ۴۷
- ادا کردن دین و قرض یکی از شیعیان توسط حضرت امام رضا علیه السلام ..... ۴۸
- کرامت فرزندان پیامبر اسلام علیهم السلام ..... ۴۸
- اهل ذکر حضرت محمد و ائمه اثنی عشر علیهم السلام هستند ..... ۴۸
- حضرت امام رضا و روشنگری منزلت امام علی علیهما السلام ..... ۴۹
- گفتار حضرت امام رضا علیه السلام درباره بندگان برگزیده که عترت هستند ..... ۴۹
- چرا عترت علیهم السلام بر دیگران برتری دارند؟ ..... ۵۰
- تنها خاندان مورد درود خداوند متعال ..... ۵۱

- چرا صدقه بر محمد و آل محمد علیه السلام (خاندان محمد و سادات) حرام است ..... ۵۱
- دنیا از روز شروع شد یا با شب ..... ۵۲
- امامت و مقام در کار امامت و این که اطاعت از امام واجب است ..... ۵۲
- داستان های ولایتعهدی امام رضا علیه السلام ..... ۵۳
- پیشنهاد خلافت از طرف مأمون به امام رضا علیه السلام ..... ۵۳
- بیعت بزرگان بنی عباس با حضرت امام رضا علیه السلام ..... ۵۴
- شایعات دروغین علیه حضرت امام رضا علیه السلام ..... ۵۵
- ولایت عهدی یا یک نوع توطئه و نقشه ..... ۵۵
- اعترافات مأمون به ولایت اهل بیت و دفاع از ولایتعهدی امام رضا علیه السلام ..... ۵۶
- داستان هایی درباره معجزات امام رضا علیه السلام ..... ۵۷
- پرده برداری امام از اراده های اشخاص ..... ۵۷
- اطلاع داشتن امام از مرگ اشخاص ..... ۵۸
- هجوم سی غلام با شمشیر بران جهت کشتن امام رضا ..... ۵۸
- ظهور چشمه در بیابان خشک و ناپدید شدن آن ..... ۵۹
- پیش بینی امام رضا درباره فقیری که ثروتمند و با قدرت شد ..... ۵۹
- خبر دادن امام از قلب یکی از شیعیان ..... ۶۰
- امام علاوه بر زبان عربی به زبان های دیگر هم سخن می گویند ..... ۶۰
- امام و نامگذاری با نام عمر ..... ۶۰
- حضرت امام رضا در دم مرگ هم به دوستان خود لطف و مرحمت دارند ..... ۶۱
- حضرت امام رضا در ترحم به حیوانات ..... ۶۱
- تأکید حضرت امام رضا در مورد برگزاری نماز در اول وقت ..... ۶۲
- گفتگوی امام با آهوی زبان بسته ..... ۶۲
- دو مرد از یاران مأمون که می خواستند به امام رضا سلام نکنند ..... ۶۲
- داستان درخت شفا بخشی که امام هشتم آن را کاشته بودند ..... ۶۳



- داستانی از برکات وجود مبارک امام هشتم هنگامی که از نیشابور به طوس می‌رفتند و پیش بینی آن حضرت درباره مکان دفن خودشان ----- ۶۴
- داستان شفا دادن مردی که پیس بود و حضرت او را شفا دادند ----- ۶۴
- چند معجزه از امام رضا و عاقبت دشمنی با آن حضرت ----- ۶۵
- برکت یافتن غسل بر اثر معجزه امام هشتم ----- ۶۶
- آثار و برکات گرمابه ای که به دستور حضرت رضا در نیشابور ساخته شد ----- ۶۶
- پیشگویی امام رضا از کشته شدن امین به دست برادرش مأمون ----- ۶۷
- امام رضا و طی الأرض مدت هفت روز از خراسان به مکه و مدینه ----- ۶۷
- امام رضا و مردی که فرزندانش در طفولیت می‌مردند ----- ۶۸
- بزرگواری امام هشتم در برآوردن حاجت دشمن خود مأمون ----- ۶۸
- جسارت حمید بن مهران و دو عکس شیری که شیر واقعی شد ----- ۶۹
- سرگذشتی دیگر که حسادت و کینه مأمون به امام رضا را می‌رساند ----- ۷۰
- پیش بینی امام هشتم در عدم پیروزی محمد بن جعفر ----- ۷۱
- سرعت نفرین حضرت بر مأمون ----- ۷۱
- وقتی به دعای امام هشتم باران می‌آید ----- ۷۲
- امام رضا از قلب اشخاص خبر دارند ----- ۷۳
- ثروتمند شدن مردی بر اثر معجزه امام رضا ----- ۷۴
- امام از ثروت دنیا شاد نمی‌شوند ----- ۷۴
- گوشت اهل بیت بر درندگان حرام است ----- ۷۴
- امام رضا و شفا یافتن مردی از شیعیان و پیدا شدن اموال مسروقه او ----- ۷۵
- داستان های شهادت ----- ۷۵
- امام رضا علیه السلام و دعبل بن علی خزاعی و پیش بینی شهادت خویش ----- ۷۵
- داستان دعبل و درگیری او با جوانان قم به خاطر لباس اهدایی امام علیه السلام ----- ۷۷
- ابونواس و مدح حضرت امام رضا را و انعام امام علیه السلام ----- ۷۸
- داستان ابوفراس حمدانی و اشعار او بر علیه بنی امیه و بنی عباس ----- ۷۹

- توطئه های ذوالریاستین (فضل بن سهل) بر علیه حضرت امام رضا علیه السلام ..... ۸۰
- کشته شدن سه تن از امرای ارتش هارون ..... ۸۱
- پیش بینی امام علیه السلام از شهادت خودشان هنگام ترک مدینه ..... ۸۲
- یک داستان دیگر از پیش بینی امام رضا علیه السلام درباره شهادت خود ..... ۸۳
- رفتن حضرت امام رضا علیه السلام به مکه قبل از رفتن به خراسان ..... ۸۳
- آخرین ضیافت برای خدمتگزاران خود قبل از شهادت خویش ..... ۸۳
- قصه پر غصه شهادت امام رضا علیه السلام ..... ۸۴
- پیش بینی درباره آرامگاه حضرت از زبان خودشان ..... ۸۴
- طریقه مسموم شدن حضرت از زبان خودشان ..... ۸۴
- گفته های اباصلت هروی راجع به شهادت امام رضا ..... ۸۵
- غسل دادن امام رضا توسط امام جواد در حضور اباصلت هروی ..... ۸۵
- گریه و زاری مأمون در فقدان امام رضا که حاکی از ریاکاری او می‌باشد ..... ۸۶
- زندانی شدن اباصلت هروی توسط مأمون و خلاصی یافتن او توسط امام نهم ..... ۸۶
- خبر هرثمه ..... ۸۷
- شهادت حضرت امام رضا علیه السلام به وسیله انار زهرآلود ..... ۸۷
- اشعار دعبل بعد از شهادت حضرت امام رضا علیه السلام در حضور مأمون ..... ۸۸
- حوادث و قتل های دیگر بعد از شهادت حضرت امام رضا علیه السلام ..... ۸۸
- قصه شادی آور مرگ مأمون خبیث ..... ۸۹
- حسن ختام همراه با چند نکته اخلاقی ..... ۹۱
- اشاره ..... ۹۱
- فایده نماز شب از زبان مبارک حضرت امام رضا علیه السلام ..... ۹۱
- الگو گرفتن از کلاغ ..... ۹۱
- چند گفتار از حضرت امام رضا علیه السلام درباره حضرت مهدی علیه السلام ..... ۹۲
- چهل سخن از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام ..... ۹۲

- ۹۴ ..... منتخب اشعار در مدح و رثای امام رضا علیه السلام
- ۹۴ ..... در مدح امام رضا علیه السلام
- ۹۵ ..... در مدح امام رضا علیه السلام
- ۹۶ ..... در مدح امام رضا علیه السلام
- ۹۷ ..... سه رباعی از دکتر قاسم رسا درباره امام رضا علیه السلام
- ۹۸ ..... در توسل به حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام
- ۹۹ ..... شیی در حرم قدس
- ۹۹ ..... در سوگ امام رضا علیه السلام
- ۱۰۰ ..... پیام دوستی (پیام امام رضا علیه السلام به شیعیان)
- ۱۰۰ ..... تاریخچه شهر مشهد
- ۱۰۱ ..... پاورقی
- ۱۲۴ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## صد داستان از خورشید شرق

## مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: صد داستان از خورشید شرق، یا، زندگی حضرت امام رضا(علیه‌السلام)، به صورت داستان/ از بهروزیان، عباس، - ۱۳۲۸.

مشخصات نشر: مشهد: هاتف (هجرت مشهد)، انتشارات، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری: ص ۲۰۷

شابک: ۹۶۴-۴۸۴-۰۴۳-۰۷۹۰۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۰۷؛ همچنین به صورت زیر نویس

عنوان دیگر: زندگی حضرت امام رضا(علیه‌السلام) به صورت داستان

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۲۰۳ - ۱۵۳ق. -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره: BP۴۷/۳۵/ب۹ص۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۷

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۵۱۲۴

## مقدمه

## اشاره

این مقدمه را با شعری زیبا از جامی [۱] که محدث عالی مقام و بزرگ نامدار جهان تشیع شیخ عباس قمی [۲] هم آن را در کتاب مفاتیح الجنان [۳] آورده است آغاز می‌نمائیم:

سَلامَ عَلٰی آلِ طه وِیس

سَلامٌ عَلٰی آلِ خَیْرِ النَّبِیِّینِ

سَلامٌ عَلٰی رَوْضَهٗ حَلٍّ فِیْهَا

إِمامٌ یُّباهی بِهٖ المُلکَ وَالدِّینَ [۴].

امام به حق، شاه مطلق که آمد

حریم درش قبله گاه سلاطین

شه کاخ عرفان گل شاخ احسان

دُرّ درج امکان مه برج تمکین

[صفحه ۲۰]

علی بن موسی الرضا کز خدایش

رضا شد لقب چون رضا بودش آیین

زفضل و شرف بینی او را جهانی

اگر نَبُودَتْ تیره چشم جهان بین

پی عطر رو بند حوران [۵] جنت

غبار دیارش به گیسوی مشکین

اگر خواهی آری به کف دامن او

برو دامن از هر چه جز اوست بر چین

ما ایرانیان به ویژه خراسانی ها واقعاً ریزه خوار علی بن موسی الرضا علیه السلام هستیم ما در بهشتی زندگانی می کنیم که قدر آن را نمی دانیم همه چیز داریم ما در خراسان دو خورشید داریم اگر خورشید عالم افروز هر روز اشعه هایش تابان است ولی خورشید وجود مولا- علی بن موسی الرضا علیه السلام در طی هر شبانه روز تابان است و اشعه های تابناک همیشه از مضعج پاک این امام مهربان نور افشانی می کند. امام هشتم علیه السلام تنها امام معصومی هستند که سرزمین ایران پیکر پاکشان را در صدف خاک پنهان کرده و حرم مطهرشان محل نزول ملائکه است و عاشقان و دوستانشان در تمام اوقات شبانه روز از اقصی نقاط کشورمان و سایر کشورهای جهان گرداگرد شان هم چون پروانه که به دور شمع می گردد، پروانه وار به دور بارگاه منور آن حضرت می چرخند و از این خورشید پرفیض نور می گیرند. چون این حرم، تنها حرمی است که شبانه روزی است و هیچ شبی درب های حرم را نمی بندند، زیرا خیل مشتاقان امام هشتم علیه السلام آن قدر زیاد می باشد که باید همه ی آنها به فیض زیارت نایل گردند. عاشقان امام رضا علیه السلام هر وقت به حرم معشوق خود می آیند، به محض دیدن این بارگاه ملائک [۶] پاسبان، اشک شوق در چشمانشان حلقه می زند و سجده ی شکر به جا می آورند و از ایزد مٔان سپاسگزاری می نمایند که توفیق زیارت نصیبشان شده و به برخی از آنها حالت مخصوصی دست می دهد که واقعاً از همه چیز

[صفحه ۲۱]

فراموش می نمائید و فقط حواس شان به دعا و زیارت است. این زایران عاشق در عرفانی خالصانه فرو می روند و از عاشقان حضرت رضاعلیه السلام هستند و هیچ چیز جز او را نمی خواهند. بعضی از این زایران عاشق، ساعت های طولانی را با اتوبوس طی می کنند و از مسیری دور می آیند و به محض پائین شدن از وسیله ی نقلیه، فوراً به حرم مطهر رفته با مولای خود خلوت می نمایند بدون اینکه مدتی را استراحت نمایند، دوباره به وطن بر می گردند و برخی با هواپیما می آیند و پس از زیارت با همان هواپیما بر می گردند و بعضی از آن سوی کره ی زمین یعنی امریکا با تلفن به امام سلام می رسانند. یکی از وعاظ محترم به نقل یکی از خادم های کشیک نقل می کرد: شب هنگامی تلفن زنگ زد. شخصی به خادم گفت: برادر عزیز، من از آمریکا زنگ می زنم و از شیعیان و عاشقان امام هشتم علیه السلام هستم، لطفاً گوشی تلفن را به سوی حضرت رضاعلیه السلام بگیرد، می خواهم خدمت ایشان سلامی عرض نمایم و آن خادم محترم گوشی را به طرف حضرت قرار داد و ان عاشق شیفته از راه دور با این که سیم دلش وصل بود، با سیم تلفن هم، با امام خودش درد دل می کرد و سخن می گفت. خوشا به حالش و خوشا به حال همه ی عاشقان ولایت و امامت. (با اینکه این عاشق که از راه دور تماس گرفته، سفری روحانی به مشهد داشته و خیلی از عاشقان از راه دور سلام می رسانند)، چه خوب گفته شاعر معاصر خراسانی، آقای سید رضا مؤید:

محبوبِ رضا است هر که دلش ریش تر است

از کعبه صفای این حرم بیشتر است

این جاست طبیعی که ندارد نوبت

هر دل که شکسته تر بیشتر است

آری ای عاشقان امام هشتم علیه السّلام هر کسی دل شکسته تر باشد، محبوب آقایش می‌باشد و دل شکستگان در این جا در صف اول قرار دارند. باز او در دو بیت درباره ی عشق به امام رضاعلیه السّلام و عاشقان امام ثامن مخصوصاً ما مجاورین که قدر این آقا را نمی‌دانیم، چنین می‌گوید:

عشق [۷] تو روح پیکرم، رضا جان

کهنه گدای این درم رضا جان

[صفحه ۲۲]

ما عاشقانِ درگه کریمیم

همسایگانِ بداین حریمیم

ای امام عاشقان، ای کعبه ی فقرا، زیارت همه ی ما را قبول کن و در لحظه ی آخر به داد ما برس! آری خواننده ی عزیز هستند کسانی که ممکن است تو خودت یکی از آنان باشی در مدت عمرشان فقط یک بار به زیارت آقا علی بن موسی الرّضاعلیه السّلام نایل می‌شوند و این عاشقان از دسترنج زحمت کشی و عرق جبین پولی جمع کرده و به عشق آقا و مولای خود به پابوس ایشان می‌آیند و چه عاشقانه هر روز به زیارت می‌روند این‌ها روز و شب نمی‌شناسند، همه وقت در بارگاه قدس رضوی جز در مواقع صبحانه ناهار و شام و استراحت با مولای خود خلوت کرده و به دعا زیارت مشغول هستند. اینان هنگام بازگشت به وطن خود، های های گریه می‌کنند، واقعاً چقدر سخت است جدایی، مثل اینکه خوابی بود که در رؤیا دیدند. با خود می‌گویند آیا دوباره خواهیم آمد؟ وقتی زیارت وداع را می‌خوانند یکی از خواسته هایشان این است که دوباره بتوانند به زیارت امام خود نایل گردند. خداوند قسمت کند که همه ی عاشقان و دوستان حضرت رضاعلیه السّلام بتوانند به زیارت مولای خود نایل شوند. انشاءالله

### سخنی با خواننده عزیز

و اما خواننده ی عزیز کتابی که در پیش رو دارید " صد داستان از خورشید شرق " نام دارد، نگارنده در این مجموعه، بیشتر از وقایعی که در سال های پایانی عمر ظاهری امام علی بن موسی الرّضاعلیه السّلام رخ داده، صد داستان و اندی انتخاب کرده، و آن‌ها را در این کتاب گرد آورده است. امید است که خوانندگان عاشق ولایت و امامت، پس از خواندن این داستان‌ها

[صفحه ۲۳]

نویسنده را دعا نمایند.

### انتخاب نام کتاب

همان طور که می‌دانیم خراسان [۸] در شرق ایران و خراسان قدیم که شامل افغانستان و کشورهای آسیای میانه که در زمانهای دور شهرهای مرو- سمرقند و بخارا و خوارزم به تناوب مرکز استان خراسان بوده و امام هشتم علیه السّلام مدت دو سال در مرو که امروز در ترکمنستان قرار دارد و در آن موقع پایتخت مأمون بود اقامت داشتند و استان خراسان به انضمام خراسان قدیم، شرقی ترین منطقه ی مسلمان نشین است و اگر مشهد را مقدّس ترین شهر مذهبی شرق اسلام بگوئیم، سخنی به گزافه نگفته ایم؛ با این که مقدّس ترین شهر ایران است. همان طور که خورشید عالم افروز از شرق اشعه های خود را بر جهان می‌تاباند، امام هشتم علیه السّلام از شرق اسلام که خراسان باشد، انوار تابناکش را بر ایران اسلامی می‌گسترده و این خورشید ولایت شعاع انوارش در شرق اسلام که کشورهای بزرگ اسلامی هم چون کشور خودمان و میلیون‌ها مسلمان از پاکستانی و هندی و اندونزی (که از لحاظ جمعیت

بزرگترین کشور اسلامی است) و مالزی قرار دارند، می‌تابد و همه‌ی مسلمانان از چشمه‌ی خورشید شرق بهره‌ها می‌برند که زبان از گفتنش

[صفحه ۲۴]

الکن و لال و قلم از نوشتنش قاصر است و یکی از رموز بقای گستردگی و بقای تشیع در منطقه‌ی شرق اسلام، وجود مبارک امام هشتم علیه السلام در خراسان است. خداوند بر ما ایرانیان مخصوصاً اهالی خراسان منت نهاد و مضع و بارگاه هشتمین پیشوای اسلام را در خاک ما قرارداد و ما باید خدای را شاکر باشیم که بر ما چنین نعمتی بزرگ را ارزانی داشته و بارگاه هشتمین پیشوای شیعیان و مسلمانان جهان را در میهن اسلامی ما قرار داده است. اینک به تحلیلی درباره‌ی تاریخ و داستان می‌پردازیم:

## فایده تاریخ

از تاریخ و شرح حال افراد و جوامع گذشته نباید فقط به عنوان وسیله‌ی تفریح و سرگرمی استفاده کرد بلکه تاریخ گذشتگان از پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام گرفته تا دانشمندان بزرگ در علوم مختلف که آثار و تألیفات آنان موجب تحوّل در جامعه‌ی بشری گردیده و از فرمانروایان ستمگر تا امیران و وزیران آنان از امت‌های متمدّن گرفته تا ملت‌های عقب افتاده بدان جهت شرح حالشان برای مردم بعد از آن‌ها نگارش یافته که آیندگان این جریانات و داستان‌های تاریخی را بخوانند و در زیبایی‌ها و زشتی‌ها، نیکی‌ها، ستم‌ها، خدمات و خیانت‌های آن‌ها اندیشه نموده اعمال مردم پاک و اشخاص ناپاک را با هم مقایسه کنند و سود و زیان هر کدام را مورد مطالعه و بررسی قرار دهند و در نتیجه از صبر و استقامت و صفات نیک افراد شایسته پند و اندرز گرفته و از بیدادگری و بدنامی و تبه‌کاری افراد پست و ناشایست درس عبرت بگیرند. خداوند متعال به پیامبر گرامی اش می‌فرماید: (۱) این داستان‌ها را برای مردم بگو که در آن اندیشه و تفکر نمایند. [۹].

(۲) خداوند می‌فرماید: همانا " در آنان (پیامبران و دشمنان آن‌ها که افراد شرور و

[صفحه ۲۵]

گناهکاران زمان آن‌ها بودند) برای صاحبان عقل و خرد عبرت کاملی است. [۱۰].

(۳) در جای دیگری می‌فرماید: و ما همه‌ی این سرگذشتها و اخبار پیامبران را برای تو بیان می‌نمائیم که به وسیله آن قلبت را نیرو بخشیم و در اثر شنیدن این حکایت‌ها راه حقّ و صواب برای تو روشن گردد و نیز برای مؤمنین پند و تذکّری باشد [۱۱].

پس علاوه بر خواندن بایستی با دیده‌ی عبرت در شرح حال گذشتگان نگریت و عقل و اندیشه‌ی خود را در احوالات آن‌ها به کار برد و از داستان‌ها و پیش آمدهای آن‌ها درس فضیلت و راستی و درستی و پاکی و جوانمردی را فراگرفت. وقتی ما در این مجموعه سرگذشت امام هشتم علیه السلام و مأمون را مطالعه می‌کنیم، دو موضوع مهم مورد بررسی قرار می‌گیرد.

## رهبری حق و رهبری باطل

باید وقتی حقیقت را از رهبر حقّ فهمیدیم حقّ را بپذیریم و بدانیم که حقّ همیشه جاودانه است. " لِلْحَقِّ دَوْلَةٌ وَّ لِلْبَاطِلِ جَوْلَةٌ " حقّ دولت جاویدان دارد و باطل جولان و حرکت ظاهری دارد، باطل هم چون کف روی آب است که هنگام طوفان بالا می‌آید ولی بعد از مدّتی به شدّت فروکش می‌کند و هیچ خبری از آن جَوْلان و حرکت اولیه نیست. حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام رهبر حقّ بود، امام با حقیقت زیست و با حقیقت به شهادت رسید و هیچ شخصی تاکنون نتوانسته حقیقت را خاموش کند چون حقیقت نور خدا است و نور خدا هیچ وقت خاموش نمی‌شود. خداوند در قرآن می‌فرماید:

[صفحه ۲۶]

می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند ولی خداوند کامل کننده نور خود است و کافران چه کار زشتی می‌کنند. [۱۲].

اما مأمون رهبر باطل بود و خود را به حق می‌چسباند. او در ظاهر شخصی بود که جهان متجدد امروزی به اهمیت و کمال شخص او معترف است رجال بزرگ نام دولت او را به عظمت یاد می‌کنند، بسیاری از نویسندگان گذشته و حال، درباره‌ی فهم و فراست و دانش و سیاست و جهان داری و علم دوستی و فرهنگ پروری او کتاب‌ها و مقاله‌ها نوشته و او را دانشمندترین و بزرگترین خلیفه‌ی عباسی شمرده‌اند. خلاصه اینکه مأمون خواهان فردی بود که از خودش پسندیده تر و شایسته تر باشد و می‌خواست حکومت اسلامی را به فرزند رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم بدهد، لذا امام را از مدینه به مرو احضار کرد قبول خلافت را تکلیف نمود ولی بعد از خودداری امام از قبول خلافت حضرت را راضی نمود که ولایتعهدی او را پذیرا باشد و او خوب می‌دانست که امام از همه نظر از او برتر است چون جاهل نبود و دانا بود، ولی متأسفانه بر خلاف انتظار او از این کار خوب منصرف می‌شود و تبدیل به خفّاشی می‌گردد که طاقت دیدن نور حقیقت را ندارد. لذا کاری انجام می‌دهد که پدر، و جد پدرش انجام دادند (هارون امام هفتم علیه السلام و منصور امام ششم علیه السلام را به شهادت رسانیدند) او تصمیم به تصفیه‌ی جسمانی امام علیه السلام می‌گیرد، و فرزند رسول خدا علیه السلام را به شهادت می‌رساند.

## چرا ایرانیان مذهب تشیع را اختیار کردند؟

اشاره

ایرانیان در صدر اسلام پس از آگاهی و اطلاع از اینکه دین اسلام دینی ساده است و دارای وحدت همگانی تساوی مسلمانان رعایت عدل و حق - عدم تفاوت و امتیاز نژادی عنوان برادری و برابری - راستی و درستی مسلمانان باعث شد که به محض بروز جهاد و مبارزه‌های عجیب مذهبی و فتوحات دینی که مسلمانان را در آن غرضی جز نشر کلمه‌ی حق و بلندی لوای اسلام و قبول رسوم و شرایع دین نبود و

[صفحه ۲۷]

عواملی دیگر هم چون مشاهده‌ی روش عدل و داد، حسن رفتار، و معامله‌ی فاتحان با شکست خوردگان رعایت عهد و پیمان - احترام قرارداد و گفتار - دیدن تقوی و عزت نفس، ملاحظه‌ی پاکدامنی و خداشناسی مسلمین به همین جهت آنان از روی رضا و رغبت سر اطاعت و تسلیم را در برابر این دین فرود آورده و پیرو آن گردیدند. موارد بالا در موقعی بود که مسلمانان پس از فتح ایران در زمان خلیفه‌ی دوم که او هم با راهنمایی‌های حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام توانست ایران را فتح نماید و هر چه ایشان می‌گفتند او هنگام فتح ایران انجام می‌داد به همین جهت ایرانیان اسلام راستین را به چشم خود دیدند و آن را از جان و دل پذیرفتند. ولی این مدت کوتاه بود چون بعد از شهادت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام که خلافت خلفای راشدین به پایان رسید به واسطه‌ی بد رفتاری و سوء سلوک و رفتار بنی امیه [۱۳] و امتیاز نژاد خود به دیگران و جلوگیری از نفوذ ایرانیان و ندادن مداخله به آنها از هر جهت و تحقیر آنها موجب بدبینی به آنها گردید لذا ایرانیان کمک زیادی برای براندازی بنی امیه نمودند؛ نمونه‌ی آن ابومسلم خراسانی است که اگر فرماندهی او و کمک ایرانیان نبود، بنی امیه به آن سادگی سقوط نمی‌کردند. ولی بنی عباس [۱۴] نمک به حرامی کردند و منصور عباسی این سردار دلاور را به طرز

[صفحه ۲۸]

فجیعی به قتل رسانید. آنها به ظاهر با ایرانیان لاف دوستی می‌زدند ولی سرانجام بزرگان ایرانی را نابود می‌کردند. نمونه‌ی دیگر



قتل عام برامکه بود که مقام وزارت را داشتند که به فرمان هارون، پدر مأمون به حَمَام خون فرستاده شدند و نعمت برکت مسافرت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام به ایران و مشاهده ی مردم از آن نمونه ی کامل دین و بهره های معنوی و روحی که از وجود آن سلاله ی دودمان پیامبر گردید و یگانه وسیله ی رفع شبهه و اوهام از توده ی مردم شد حقیقت و عدم آلائش دین را از برکت وجود مبارکش فهمیدند. آری، چه بسا ابواب علوم دین و حکمت که تا آن زمان بر روی مردم بسته شده بود و هر شخصی به سلیقه و نظر و رأی و اندیشه خود طریقه و روشی در دین داشت به واسطه ی تشکیل مجالس علمی و مناظرات دینی و حکمتی که در حضور

[صفحه ۲۹]

آن پیشوای بزرگوار انجام شد. آن درها باز و گشوده و مفتوح گردید، تحوّل فکری و انقلاب عقیده و نظر در متفکرین به وجود آمد مردم مطالبی را که از دین و بزرگان دین شنیده بودند در آن وقت حقیقت آن را به چشم سر دیدند و در اثر تجلی نور جمال مبارک امام رضا علیه السّلام و آن بیانات شیرین علمی دل ربا و متین سلاله ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم، زنگ شک و شبهه از آئینه ی دل متفکرین برطرف شد و زدوده گردید هم از بهره مندی و استفاده از وجود او دوباره پیوند و ارتباط علوم و دین در این سرزمین که دارای سابقه ی تمدّن باستانی را داشت فراهم آمد و تمدّن قدیم ایرانی قبل از اسلام با تمدّن بعد از آن مولود جدیدی آورد که تمدّنی ریخته و آمیخته و رونق گرفته و رنگ آمیزی شده به دین و توحید بود. از یمنِ قدوم امام هشتم علیه السّلام بود که بعد از ورود ایشان به ایران به فاصله ی چهار سال در ۲۰۵ هجری و بعد از دو بیست سال انقراض و اضمحلال دوباره دولت آمیخته به دین در این کشور تأسیس شد و حکومت طاهریان در خراسان به وجود آمد و استقلال از دست رفته ی ما پس از دو قرن پریشانی که زیر سلطه ی اعراب بودیم دگر بار تجدید و اعاده شد و اوّلین حکومت ایرانی بعد از اسلام در خراسان آن روز و به مرکزیت نیشابور تشکیل گردید. از برکت وجود مبارک علی بن موسی الرضا علیه السّلام بود که ایرانیان عظمت دیرینه ی خود را باز یافتند و این را فهمیدند که باید تابع اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم بود و ولایتعهدی امام هشتم علیه السّلام هم حقایق را برای همه روشن کرد و ایرانیان با جان و دل مذهب اهل بیت را پذیرفتند. البته نهال تشیع که زمان حضرت علی بن موسی علیه السّلام در ایران کاشته شد، بعد از چند قرن تبدیل به درخت تناوری گردید که صفویان شیعه مذهب امپراطوری بزرگ خود را بنیان گزاری نمودند که از آن به بعد سلاطین ایران همه شیعه بودند. [۱۵].

[صفحه ۳۰]

### امام علیه السلام در عهد سه خلیفه عباسی

حضرت رضاعلیه السّلام با سه تن از خلفای عباسی هم زمان بودند و دوران بیست ساله ی امامت ایشان به سه دوره تقسیم می شود:

۱. ده سال اوّل امامت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام مصادف بود با حکومت هارون پدر مأمون. امام در زمان او در مدینه آزادانه به نشر حقایق اسلام می پرداختند و به تبلیغ دین مشغول بودند و هارون به آن حضرت کاری نداشت. ۲. پنج سال از امامت حضرت مصادف بود با خلافت امین، و او چون درگیر جنگ قدرت با برادرش مأمون بود (و مادرش زبیده دوستدار اهل بیت علیهم السّلام بود) با اینکه با امام مخالف بود ولی او هم نتوانست به امام کاری داشته باشد و امام هشتم علیه السّلام در زمان او هم آزادانه به تبلیغ دین جدّ خود مشغول بودند. ۳. پنج سال آخر امامت امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام مصادف بود با خلافت مأمون که از این پنج سال امام دو سال در مدینه بودند و سه سال دیگر را به دستور خلیفه به خراسان آمدند و حسّاس ترین دوران امامت امام هشتم علیه السّلام همین سه سال آخر بود که امام هشتم علیه السّلام در این سه سال که در خراسان بودند با تبلیغ دین و نشر معارف اسلامی از مقرر فرماندهی بزرگترین امپراطوری اسلامی و تمرکز کلیه ی قدرت های دینی و علمی ملل و نَحْل [۱۶] با دین های

مختلف چه حق و چه ناحق و بحث آزاد و احتجاجات عادلانه با همه پیشوایان در کاخ امپراطوری در حضور خلیفه ی توجه کلیه ی فیلسوفان و حکیمان و دانشمندان و مورخان و خبرنگاران و خبر پراکنان جهان را جلب نموده است. از این رهگذر ابتکاری تاریخ بهترین بهره برداری علم و دانش شده و مهم ترین مسائل اعتقادی و علمی و اجتماعی و اخلاقی و سیاسی و دینی در آزادی کامل و جو و محیط مطلوب در مقر خلافت با حضور شخص خلیفه ی در تاریخ بشریت بی نظیر بوده است. آموزش توسط امام هشتم علیه السلام با نظارت خلیفه ی مقتدری چون مأمون و با وقوف علمی او به مسائل و حضور همه ی علمای اسلام و سایر علمای

[صفحه ۳۱]

ادیان مسیحی [۱۷]، یهود [۱۸]، زرتشتی [۱۹]، صابئین [۲۰]، بودایی [۲۱]، هندو [۲۲]، دهری‌ها [۲۳] و کسانی که به

[صفحه ۳۲]

طبیعت معتقد بودند، سطور برجسته ی تاریخ اسلام را در شرق ایران از نظر خوانندگان می گذراند. (ادیانی که در آیه ی ۲۲ سوره ی حج به کار رفته عبارتند از: یهود، نصاری، صابئین، مجوس که همان زردشتی ها می باشند). و آن آیه ی چنین است: "إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ" "... همانا آنان که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و صابئین و مسیحیان و پیروان دین زرتشت). البته همان طور که در کتاب خواهد آمد مأمون از برپایی این مجالس قصد بهره برداری سیاسی داشت و با ترفندهای سیاسی قصد داشت که کوچکترین نقطه ی ضعفی از امام نگیرد چون مردی زیرک و نکته سنج بود ولی به لطف خدا نتوانست از نظر علمی امام را محکوم نماید و ضربه، به اسلام راستین بزند و هر تیری رها می کرد به سنگ می خورد که سرانجام پس از مایوس شدن از کارهای ناشایسته اش کمر به نابودی ظاهری امام هشتم حضرت علی بن موسی الزضا علیه السلام بست.

## چرا داستان؟

همان طور که می دانیم قرآن بزرگترین کتاب ما مسلمانان در هفت موضوع نازل شده:

۱. امر ۲. نهی ۳. بشارت ۴. ترساندن ۵. جدل ۶. مثل ۷. داستان - اینک برای هر یک از موضوعات هفت گانه یک مثال یعنی یک آیه ی قرآن می آوریم: (۱). امر: آقِمِ الصَّلَاةَ لِتُدْلُوكَ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ ... سوره ی اسراء آیه ی ۷۸. ۲) نهی: لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى سوره نساء آیه ی ۴۳ ۳) بشارت: وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارِ (سوره ی بقره آیه ی ۲۵). ۴) ترساندن: قُلْ إِنِّي أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ سوره نحل آیه ی ۸۹. ۵) جدل: آیات " هفتاد و دو تا هفتاد و نه سوره ی اعراف " که حضرت ابراهیم علیه السلام با عمو و قوم خود جدل می کند. وَاذْ قَالِ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ أَرِزْ أَتَتَّخِذُ اصْنَامًا آلِهَةً ... (۶) مثل: أُولَئِكَ الَّذِينَ إِشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ (سوره ی بقره آیه های ۱۶ و ۱۷). ۷) نحن نُقْصِّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ (سوره ی یوسف آیه ی ۳) برای اطلاعات بیشتر به " تفسیر هدایت " از استاد علامه مدرسی ترجمه ی مرحوم احمد آرام جلد اول مراجعه شود.

[صفحه ۳۳]

پس داستان یکی از موضوعات مهم است، و چون به نظر نگارنده و تقریباً همه ی نویسندگان زندگی نامه بزرگان دین در قالب داستان بیشتر و بهتر در خاطره ها باقی می ماند. زیرا خواننده کمتر خسته می شود مطالب مهم و نصایح و پندها زودتر قابل فهم است و فرا گرفتن آن به مراتب آسان تر است و معمولاً داستان ابتدا و انتهای کوتاهی دارد و خواننده را خسته نمی کند چون مطلب کوتاه است خواننده همه ی داستان را می خواند. داستان های پیشینان مجموعه ای است از پرارزش ترین تجربه های آن ها و همه می دانیم

که محصول زندگی هر شخصی جزء تجربه‌ی او نیست و تاریخ به منزله‌ی آئینه‌ی ای می‌ماند که تمام قامت جامعه‌های مختلف انسانی را در خود منعکس می‌سازد زیبایی‌ها موقّقت‌ها زشتی‌ها، پیروزی‌ها، شکست‌ها و عوامل هر یک از این امور را به همین دلیل مطالعه‌ی تاریخ گذشتگان عمر بشر را درست به اندازه‌ی عمر آن‌ها طولانی می‌کند. برای اینکه مجموع تجربیات دوران طولانی عمر آن‌ها را در اختیار انسان می‌گذارد. مولا علی علیه السلام در نهج البلاغه در وصایای خود به فرزند برومند شان حضرت مجتبی علیه السلام می‌گوید: فرزندم من هر چند عمر گذشتگان را یک جا نداشته‌ام، ولی در اعمال آن‌ها نظر افکنم و در اخبار شان اندیشیدم و در آثار آنان به سیر و سیاحت پرداختم به طوری که گویی هم چون یکی از آن‌ها شدم زیرا به خاطر آن چه از تجربیات تاریخ آنان دریافته‌ام با اولین و آخرین آن‌ها عمر کرده‌ام. البته تاریخ واقعی که خالی از تحریف و دروغ و تملّق و چاپلوسی باشد نداریم که متأسّفانه تاریخ واقعی کم است و خوشبختانه قرآن برای ما مسلمانان یک منبع اصیل تاریخی است چون هیچ تحریف و دروغی در آن صورت نگرفته است. بعد از قرآن، کتب حدیث ما است که محدّثین راستگو سرگذشت ائمه‌ی طاهرین را در حدّ توانشان برای ما نقل کرده‌اند و ما هم احادیثی را قبول می‌کنیم که راویان آن مورد تأیید ائمه معصومین علیهم السلام و بزرگان دین ما بوده‌اند. مثلاً مرحوم کلینی ۱ که ۱) شیخ ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی صاحب کتاب عظیم کافی که دارای ۱۶۱۹۹ حدیث است چون او در زمان غیبت صغری می‌زیست و با نَوّاب اربعه ارتباط داشته کتاب او بعد از قرآن و نهج البلاغه و صحیفه‌ی سجادیّه اولین کتابی است که مورد مراجعه‌ی علمای شیعه است. تألیف کتاب کافی ۲۰ سال طول کشیده. او از ری به بغداد مراجعه کرده و در سال ۳۲۸ یا ۳۲۹ در بغداد درگذشت و کتب اربعه‌ی شیعه عبارتند از (کافی) - تهذیب - اِسْتَبْصَار - مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهُ (کتاب کافی از کلینی) (تهذیب و استبصار از شیخ طوسی) و (مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهُ از شیخ صدوق).

[صفحه ۳۴]

اصول و فروع کافی را نوشته در زمان غیبت صغری می‌زیسته و با نواب [۲۴] امام زمان علیه السلام ارتباط داشته و حدیثی از امام زمان علیه السلام نقل می‌شود که: "الکافی کاف لِشِيعَتِنَا" کتاب کافی برای شیعیان ما بس است و مطالبی که از اصول کافی استخراج می‌شود صد در صد مورد تأیید ما است. تاریخ و داستان چنان جاذبه‌ی ویژه‌ای دارد که در تمام ادوار عمر انسان از سن کودکی تا سن پیری و کهولت تحت تأثیر این جاذبه‌ی فوق العاده است. (دوران عمر عبارتند از نوباوگی (شیرخوارگی) طفولیت - کودکی - نوجوانی - جوانی - میانسالی - پیری - کهنسالی). بهترین آثار شاعران و نویسندگان بزرگ اعمّ از فارسی‌زبانی و غیرفارسی‌زبان داستان‌های آن‌ها است. مثلاً گلستان سعدی پر از حکایت است به زبان نثر (با مقدار کمی شعر) - بوستان سعدی حکایت‌های زیادی به زبان شعر دارد - بهارستان جامی مانند گلستان سعدی است. داستان‌های اساطیری و پر جاذبه‌ی شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی [۲۵] این شاعر شیعه‌ی اهل بیت به زبان شعر است.

[صفحه ۳۵]

هم چنین آثار هیجان آفرین ویکتور هوگو [۲۶] فرانسوی ویلیام شکسپیر [۲۷] انگلیسی و گوته‌ی [۲۸] آلمانی همه به صورت داستان بیان شده است. مخصوصاً کتاب بینوایان ویکتور هوگو چنان وقایع جامعه‌ی آن روز فرانسه را پر جاذبه و جالب و داستان وار بیان کرده که بعضی کتاب او را انجیل ثانی لقب داده‌اند (که خوانندگان عزیز و داستان بینوایان او را به صورت فیلم در تلویزیون خودمان چندین بار مشاهده نموده‌اند). داستان در هر لباسی چه به صورت نثر و چه به صورت نظم و چه در شکل نمایشنامه و چه به صورت فیلم عرضه شود چنان اثری در خواننده و بیننده می‌گذارد که دلیل‌های عقلی هیچ وقت قادر نیستند آن تأثیر را داشته باشند و دلیل این موضوع شاید آن باشد که انسان قبل از آن که عقلی باشد حسّی است و بیش از آن چه در مسائل فکری اندیشه نماید غرق در مسائل حسّی است. از این رو می‌بینیم همیشه برای جا افتادن استدلال‌های عقلی از مسائل حسّی کمک گرفته می‌شود و گاهی ذکر یک مثال مناسب، تأثیر استدلال را چندین برابر می‌کند لذا موفّق‌ترین دانشمندان کسانی هستند که

بهترین مثال‌ها را انتخاب می‌نمایند. مثلاً در عصر ما حجّه الاسلام قرائتی که بیش از ۲۰ سال است در تلویزیون صحبت می‌کند یکی از علل موفقیت او در میان مردم این است که مثال‌های جالب می‌زند و شنوندگان و بینندگان از سخنان او خسته نمی‌شود. یکی دیگر از ویژگی‌های داستان این است که داستان برای همه افراد قابل درک و فهم است بر خلاف دلائل عقلی که انسان‌ها در آن یکسان نمی‌باشند.

[صفحه ۳۶]

مطلب دیگری که باید برای خوانندگان عزیز روشن شود مبحث معجزه است چون در داستان‌هایی که گفته خواهد شد امام هشتم علیه السّلام معجزات فراوانی به فرمان ایشان به وقوع پیوست است و معجزات امام رضا علیه السّلام ادامه دارد و خواهد داشت. زیرا آن حضرت حاجات دوستان و شیعیان و مسلمانان، حتی غیر مسلمانان را برآورده می‌کنند و مریض‌های زیادی را شفا می‌دهند که اکثریت آن‌ها را پزشکان متخصص و فوق تخصص نتوانستند معالجه نمایند.

### معجزه چیست؟

هر پیامبر و امامی که از جانب خدا رهبری جامعه را به عهده گیرد از قدرت و نیرویی

خارق العاده برخوردار است و با آن قدرت یک یا چند اثر مافوق قدرت بشر ابراز می‌دارد که نشان دهنده بهره مندی او از آن نیروی خارق العاده الهی است پیامبر ما مهم ترین معجزه اش قرآن بود که هنوز معجزه است و تا ابد هم معجزه خواهد بود و هیچ شخصی تاکنون نتوانسته چنین کتابی بیاورد و این کتاب آسمانی طراوت و تازگی خود را از زمان نزول حفظ کرده و به همین جهت قرآن را عروس کتاب‌ها نام نهاده اند. از معجزات پیامبر می‌توان شق القمر [۲۹] یعنی پیامبر اسلام کره ی ماه را به دو نیم کرد، نیمی به پشت کعبه افتاد و نیمی بر کوه ابوقییس [۳۰]، تسبیح گفتن سنگریزه در کف دست حضرت دیگر اینکه گوش آن حضرت در خواب هم می‌شنید حضرت همان طور که از جلو می‌دیدند از پشت سر هم می‌دیدند آب دهان مبارک خود را در هر چاهی می‌افکندند چاه پر از آب شیرین می‌شد به هر صاحب دردی می‌مالیدند شفا می‌یافت و تمام معجزات پیامبران پیشین را دارا بودند، از جمله اژدها شدن عصای موسی، و ید بیضای موسی، و زنده کردن مرده، و شفا دادن امراض بدون درمان،

[صفحه ۳۷]

تمام این معجزات را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ما دارا بودند. و هر معجزه ای که پیامبر دارا باشد باید جانشین بر حق او نیز آن را دارا باشد. قرآن خواندن حضرت علی علیه السّلام قبل از نزول قرآن یک معجزه بود چون ایشان کودکی سه روزه بودند و با اینکه هنوز قرآن نازل نشده بود ولی سوره مبارکه ی مؤمنون را از حفظ خواندند. هم چنین فتح خیبر به دست آن حضرت یک معجزه بود چون دشمنان سر سخت اسلام هم چون عمرو بن عبدود شکست خوردند. و یا زن و شوهری از دوستان معاویه و از دشمنان امام حسن مجتبی علیه السّلام به خدمت ایشان آمدند و گفتند: اگر تو واقعاً امام هستی، جنسیت ما دو نفر را تغییر بده، امام اول چیزی نگفتند ولی آن دو اصرار کردند. امام معجزه نمودند و زن مرد شد و مرد زن گردید. آن دو نفر شرمند شدند و از مجلس بیرون رفتند و به خود آمدند، بعد از مدتی برگشتند و گریه و زاری نمودند و گفتند: معاویه ما دو نفر را وادار به چنین کاری نمود. چون توبه ی واقعی نمودند لذا امام حسن علیه السّلام دوباره دعا نمودند و به فرمان خدا بار دیگر آن‌ها به حالت اولشان برگشتند. یا همان طور که در منابر در ایام محرم شنیده ایم سر بریده ی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السّلام قرآن می‌خواند [۳۱] و همه ی ائمه علیهم السّلام همان معجزاتی را دارا بودند که جد بزرگوارشان هم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارا بودند و همان طور که در متن کتاب خواهد آمد، امام هشتم علیه السّلام هم مانند اجداد بزرگوارشان معجزاتی داشتند، از قبیل تصویر دو شیر را تبدیل به شیر درنده ی واقعی نمودند، به میان درندگان، می‌رفتند و

[صفحه ۳۸]

درندگان در برابر حضرت زانو می‌زدند و معجزات دیگری که انشاءالله مطالعه خواهید نمود. به هر حال تمام معجزاتی که به اراده ی خداوند به دست با کفایت پیامبران و امامان جاری شده است خود لطفی است الهی در جهت انسان‌ها و حاجتی است محکم در برابر تشنگان حقیقت و از این جهت معجزه در نظام هدایت الهی از جایگاه ویژه ای برخوردار است و باید توجه داشت که معجزه علل و عوامل و خواص خود را دارد و به معنای وقوع وقایع بدون علت و سبب نیست معجزه به وسیله عواملی مافوق عوامل طبیعی صورت می‌گیرد از آن جهت به معجزه "خزق عادت" می‌گویند که در مجرای علل و عوامل شناخته شده جهان صورت نمی‌گیرد. ناگفته نماند که پیامبر یا امام هر موقعی که مصلحت بدانند به فرمان شان معجزه صورت می‌گیرد مثلاً در زمان رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم مرد عربی به خدمت ایشان آمد و گفت: ای محمد اگر این مارمولک (اشاره به مارمولکی بود که در آن جا بود) با تو سخن گوید، من ایمان خواهم آورد چون مرد از روی واقعیت می‌گفت و واقعاً قصد ایمان به اسلام را هم داشت، مارمولک به دستور رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم با زبان فصیح عربی اول سلام کرد و بعد از آن اقرار به شهادتین نمود. مرد عرب پس از شنیدن سخن از مارمولک فهمید این مرد سخن حیوانات را می‌فهمد و یک انسان عادی نیست لذا ایمان آورد. ولی عده ای از کفار قریش که خیلی هم طماع بودند و کوردل به رسول الله می‌گفتند که ای محمد اگر راست می‌گویی که پیامبر هستی از خدایت بخواه که کوه ابوقبیس طلا شود؟ آن وقت ما ایمان می‌آوریم. جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله آن‌ها دروغ می‌گویند این درخواست را از ما مکن زیرا آن‌ها ایمان نخواهند آورد. پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم پیام خدا را به آن‌ها رسانیدند و به آنان گفتند: جبرئیل از جانب خدا برای من پیام آورده چون شما ایمان نخواهید آورد، برای همین خواسته شما غیرممکن است. در پایان مقدمه از خوانندگان، محترم خواهشمند است که این مجموعه ی داستانی را به دقت بخوانند و چون همان طور که می‌دانیم پرارزش ترین فرازهای تاریخ

[صفحه ۳۹]

صفحاتی است که از زندگانی مردان بزرگ بحث می‌کند چون زندگی آن جا دارای امواج مخصوص است، زیرا مملو از حوادث گوناگون است، مردانی بزرگ هم چون امام علی بن موسی الرضا علیه السلام شاهکار آفرینش و خلقت هستند و زندگی آن‌ها هم شاهکار تاریخ انسانیت و نیز از حماسه های پرشور آفرینش می‌باشد و زندگی هر انسان بزرگی دارای صحنه های زیر است: ۱. صحنه های اعجاب انگیز "هم چون مناظرات امام هشتم علیه السلام با علمای مذاهب مختلف و پیروزی امام در همه ی آن مناظرات. ۲. صحنه های پر ابهت، "وقتی هر اتفاقی رخ می‌داد، ابهت اسلام زیادتر می‌شد و بر عظمت خاندان رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم افزوده می‌گشت. ۳. صحنه های غم انگیز، "با آن که دشمنان اسلام به عظمت امام علیه السلام پی می‌بردند ولی هم چون خفاشانی بودند که از روشنایی می‌گریزیدند و طاقت دیدن نور حقیقت را که در وجود امام علیه السلام بود، نداشتند و همیشه بر علیه قرآن ناطق، که امام معصوم علیه السلام بود دسیسه می‌نمودند. مجموعه ای که از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد، تاریخی است روشن و گویا از زندگی این امام بزرگ که احیاء گر دین جد بزرگوار خود بود و یکی از مزایای مهم این مجموعه داستانی این است که تنها به ذکر داستان های تاریخی قناعت نشده بلکه در حد امکان سعی شده تجزیه و تحلیل لازم درباره ی علل حوادث مخصوصاً درباره ی علت ولیعهدی، شهادت امام رضا علیه السلام و نتایج آن، آن چنان که شیوه ی یک نویسنده ی محقق است به عمل آمد تا هدف نهایی که همان آموزنده بودن تاریخ است به طور کامل تأمین گردید و به صورت پاورقی توضیح کامل داده شده است. امتیاز دیگر این مجموعه این است که با مدارک تاریخی شیعه منطبق است و از ۱) دوران امامت امام رضا علیه السلام به مراتب مشکل تر و سخت تر از دوران بقیه ی ائمه علیهم السلام بود. زیرا مأمون از نظر علمی داناترین خلیفه عباسی بود و خود را دوستدار اهل بیت می‌دانست و به شدت از مظاهر فساد خودداری می‌کرد. برخلاف پدرش که شراب می‌نوشید و بر خلاف

سلسله ی بنی امیه که اکثریت آن‌ها (جز عمر بن عبد العزیز که داناترین و بهترین خلیفه ی اموی بود " لعن حضرت علی علیه السلام را ممنوع کرد) همه شراب خوار بودند.

[صفحه ۴۰]

افسانه‌ها و خرافات که قلم های آلوده به تاریخ زندگی پیشوایان بزرگ اسلام آمیخته است، خالی است. بار دیگر از خوانندگان مخصوصاً از نویسندگان عزیز خواهشمند است اگر نقصی مشاهده کردند به دیده ی اغماض بنگرند و پوزش من را قبول کنند. ناگفته نماند که این مجموعه به طریق زیر دسته بندی شده است: ۱. داستان های اخلاقی، ۲. داستان هایی درباره ی مناظرات امام هشتم علیه السلام و گفتگوی آن حضرت با علما و دانشمندان و پیروزی امام بر آن‌ها. ۳. داستان هایی درباره ی ولیعهدی امام رضاعیه السلام و انگیزه ی مأمون از ولایتعهدی آن حضرت. ۴. داستان های شهادت و چگونگی مسموم شدن آن حضرت به دست مأمون و وقایعی که اتفاق افتاد. ۵. حُسن ختام، که سخنانی گهربار است از امام هشتم علیه السلام. ۶. منتخب اشعار در مدح و رثاء علی بن موسی الرضاعیه السلام. ۷. پیام امام رضاعیه السلام به شیعیان. ۸. تاریخچه ی مختصر از شهر مقدس مشهد. ثواب این کتاب تقدیم به روح پرفتح مادرم و تقدیم به پدر سالخورده ام که من را با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آشنا کردند. [ذیقعه الحرام ۱۴۲۲ه. ق/ بهمن ماه ۱۳۸۰] [مصادف با ایام ولادت با سعادت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام] [عباس بهروزیان/ دبیر دبیرستان های مشهد] [مدّرس عربی و علوم قرآنی]

[صفحه ۴۳]

## داستان های اخلاقی

### تولد امام علیه السلام رضا و سرگذشت مادر بزرگوارشان

حضرت علی بن موسی الرضاعیه السلام در سال ۱۴۸ هجری قمری در روز جمعه یازدهم ذیقعه متولد شدند؛ نام پدر بزرگوارشان موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام و نام مادر مکرمه شان نجمه [۳۲] بود. علی بن میثم می گوید: حمیده مادر بزرگ امام رضاعیه السلام و مادر موسی بن جعفر علیه السلام از بزرگ زنان عجم بود و کنیزی به نام نجمه (تکتم) داشت که از نظر دین و عقل و عظمت مقام کمتر زنی به او می رسید. نجمه خاتون به مادر امام کاظم علیه السلام احترام زیادی می گذاشت، به طوری که از روز خریداری تا هنگامی که در خدمت مادر شوهر گرامی خود بود، همیشه با احترام در مقابل حمیده به فرزندش امام کاظم علیه السلام گفت: پسر عزیزم نجمه زنی است که تاکنون مانند او را ندیده ام و شکی ندارم که از نسل او شخصیت پاک نهادی به وجود خواهد آمد. نجمه را به او بخشید و سفارش زیادی راجع به نگهداری او نمود. وقتی حضرت رضاعیه السلام از این بانوی ارجمند متولد شدند او را طاهره نهادند (نام دیگر مادر امام رضاعیه السلام). امام هشتم علیه السلام

[صفحه ۴۴]

چون در کودکی فربه بودند و کمال خلقت را داشتند، از این رو شیر زیادی تناول می نمودند، به همین جهت به دنبال دایه ای مناسب بودند. از مادر امام رضاعیه السلام پرسیدند: مگر کم شیری؟ ایشان فرمودند: شیرم کم نیست، ولی چون دعا و نمازهای مخصوصی در شبانه روز می خواندم و می خواهم آن‌ها را ادامه دهم، ولی از روزی که فرزندم متولد شده نمی توانم آن دعاها و نمازها را به طور کامل انجام دهم.

### گفتگوی امام علیه السلام هفتم با نجمه خاتون

پدر علی بن میثم گفت: مادرم نقل می‌کرد: که از نجمه خاتون علیها السلام مادر حضرت رضاعیه السلام شنیدم که می‌گفت: از وقتی که به فرزندم علی حامله شدم، سنگینی بارداری را احساس نمی‌کردم در خواب صدای تسییح و تهلیل "لا اله الا الله گفتن را تهلیل گویند" می‌شنیدم. ترس من را فرا می‌گرفت، ولی هنگامی که بیدار می‌شدم چیزی نمی‌شنیدم. وقتی متولد شد دست بر زمین نهاد و سر به سوی آسمان بلند کرد لب های خود را حرکت می‌داد مثل اینکه سخن می‌گوید. امام کاظم علیه السلام وارد شدند به من گفتند: گوارا باد تو را نجمه این موهبت پروردگار، او را با پارچه ای سفید به آغوش امام کاظم علیه السلام دادم، آن حضرت اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ فرزند مان خواندند، سپس آب فرات خواستند و کام نور دیده ی مان را به آب فرات برداشتند و کودک را به من برگردانیدند، چنین فرمودند: فرزندم را بگیر این حجت خدا بر روی زمین است.

### انتخاب حضرت نجمه برای همسری امام کاظم علیهما السلام

در عیون اخبار الرضا از هشام بن احمد نقل می‌شود که روزی موسی بن جعفر علیه السلام به [صفحه ۴۵]

من فرمودند: آیا خبر داری که از اهل مغرب شخصی آمده باشد؟ جواب دادم نیامده. فرمودند: چرا یک نفر آمده، با هم نزد او برویم، سوار شدیم و نزد آن مرد رفتیم. برده فروشی بود که چند کنیز داشت، حضرت فرمودند: کنیزان خود را بیاور، آن مرد نه کنیز آورد. امام هفتم علیه السلام فرمودند: هیچ کدام را نمی‌خواهم؛ اگر کنیز دیگری داری بیاور. آن مرد انکار می‌کرد که جز کنیزی مریض، کنیز دیگری ندارم. امام کاظم علیه السلام فرمودند: چرا همان کنیز را نمی‌آوری؟ باز امتناع نمود. امام هفتم علیه السلام فردای آن روز من را فرستادند و فرمودند: از او پرس چقدر در بهاء آن کنیز می‌خواهد؟ هر مبلغ خواست به او پرداز. برای خریدن آن کنیز مراجعه کردم پس از چندی گفتگو، آن مرد گفت: از فلان مبلغ کمتر نمی‌فروشم به همان مبلغ خریدم. پرسید آن شخص که دیروز همراه او بودی چه شخصی بود؟ به او جواب دادم که او از سادات بنی هاشم بود. پرسید: از کدام شاخه ی قبیله ی بنی هاشم؟ به او پاسخ دادم که بیش از این نمی‌توانم به تو، توضیح بدهم. مردی که کنیز را از او خریدم به من گفت: خوب توجه کن که من داستانی از این کنیز برای تو نقل نمایم: من او را از دورترین نقطه ی غرب خریدم ام. روزی زنی از اهل کتاب [۳۳] (ممکن است مسیحی بوده) چشمش به این دختر افتاد، (منظور همین کنیز بود) پس از لحظه ای این کنیز را به دقت دید به من گفت: این کنیز را از چه شخصی به دست آورده ای؟ در جواب او گفتم: آن را برای خودم خریدم آن زن گفت: شایسته

[صفحه ۴۶]

نیست چنین کنیزی در پیش تو باشد؛ او باید در اختیار بهترین فرد و شخصیت روی زمین قرار گیرد! زیرا پس از مدت کوتاهی از آن شخص برای او، (موسی بن جعفر علیه السلام) فرزندی به وجود آید که شرق و غرب به او ایمان خواهند آورد. هشام بن احمد گفت آن کنیز را خدمت حضرت کاظم علیه السلام آوردم، حضرت با او ازدواج نمودند و پس از مدتی وجود مبارک حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از آن کنیز متولد شد [۳۴].

### چرا امام رضا علیه السلام را رضا نامیدند؟

از قاضی ابوالفرج بغدادی روایت شده است

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: از صلَبِ یکی از فرزندانم موسی بن جعفر، شخصی ظاهر می‌گردد که "رضا" نامیده می‌شود که جایگاه علم و دانش و معدن علم و بردباری است و بعد فرمودند: پدرم به فدای کشته ای در سرزمین غربت

"بِأَبِي الْمَقْتُولِ فِي الْأَرْضِ الْغُرَبَاءِ." و حفص مروزی گفت: که امام کاظم علیه السّلام فرزندشان علی را "رضا" می‌نامیدند و می‌فرمودند: فرزندم را رضا بخوانید. نصر بن زنی گفت: به امام جواد علیه السّلام گفتم: گروهی از مخالفین شما می‌پندارند که مأمون عباسی پدرتان را رضا نامیده در زمانی که ایشان را ولیعهد خود نمود. امام جواد علیه السّلام فرمودند: والله دروغ بستند و گستاخی کردند در صورتی که خداوند مَن پدرم را "رضا" لقب داد. زیرا او هم در زمین و هم در آسمان از پدر بزرگوارم همه راضی بودند، گفتم: مگر خداوند جدّ بزرگوارتان و اجداد والامقام تان نبود؟ پس چرا پدر شما از میان آن‌ها رضا لقب داده شد؟ امام جواد علیه السّلام در جواب فرمودند: چون هم دشمنان پدرم که از مخالفین ایشان بودند و هم دوستان پدرم که از

[صفحه ۴۷]

موافقین او بودند از او راضی شدند و این امر برای کسی از امامان [۳۵] قبل از پدرم واقع نگردید (دوست و دشمن ایشان را قبول داشتند) زیرا مأمون با تشکیل دادن مجالس مناظره، عظمت امام رضاعلیه السّلام را در بین دشمنان و مخالفین دین اسلام هم زیاد می‌کرد. زیرا بی‌خبران و ناآگاهان با شنیدن سخنان امام، به حقانیت اسلام راستین که همان تشیع علوی باشد پی می‌بردند در صورتی که مأمون با تشکیل مجالس مناظره قصد تحقیر و کوچک شمردن امام علیه السّلام را داشت.

### شهامت و بی‌پروایی امام رضا علیه السلام

امام رضاعلیه السّلام در آغاز امامت به مدّت ده سال با هارون سفاک، قاتل پدر بزرگوارشان هم‌زمان بودند. در این مدّت بدون بیم و ترس و هراس در کمال آزادی و بی‌پروایی مجالس درس و راهنمایی مذهب اهل بیت عصمت و طهارت را به عهده داشتند و همه‌ی علاقمندان در شهر مدینه از محضر منور و ساحت مقدّس آن حضرت کسب فیض می‌نمودند. امام رضاعلیه السّلام با این که پیوسته جاسوس‌های هارون و فرماندار مدینه، اطلاعات مربوط به ایشان را گزارش می‌دادند، ولی آن حضرت با کمال آرامش به حلّ مشکلات و رفع نیازمندی‌های دوستان و شیعیان می‌پرداختند. در اوایل کار، پس از شهادت امام کاظم علیه السّلام یکی از مأموران اطلاعاتی هارون راجع به امام رضاعلیه السّلام به هارون چنین نوشت: علی بن موسی از بازار یک خروس و یک سگ و گوسفندی خریده! این خبر که به هارون رسید خوشحال شده گفت: دیگر از جانب او راحت شدم بعد از مدّت کوتاهی زبیری، نماینده هارون در مدینه چنین به هارون چنین نگاشت: علی بن موسی علیه السّلام درب خانه‌ی خود را گشوده و مردم را به امامت خویش دعوت

[صفحه ۴۸]

می‌نماید. هارون در حالی که بسیار شگفت زده شده بود، چنین گفت: یک بار می‌نویسند خروس و سگ و گوسفند خریده و بار دیگر می‌نویسند مردم را به امامت خویش دعوت می‌کند. امام رضاعلیه السّلام در مدینه آشکارا مورد توجه و پناهگاه دوستان اهل بیت قرار گرفته بودند به طوری که بعضی از دوستان آن حضرت ایشان را از سطوت هارون برحذر می‌داشتند و از ایشان تقاضا می‌کردند که تقیه نمایند از آن جمله محمّد بن سنان گفت: به حضرت رضا علیه السّلام در زمان هارون عرض کردم: خود را مشهور نمودید و مقام پدرتان حضرت کاظم علیه السّلام را آشکارا احراز نموده‌اید با این که همه می‌دانیم از شمشیر هارون سفاک خون می‌چکد. امام علیه السّلام در جوابش فرمودند: فرمایش جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم من را بی‌باک نمود، که در مقابل تهدید ابوجهل فرمودند: اگر ابوجهل یک موی از سرم کم کرد من پیامبر نیستم، من هم می‌گویم: اگر هارون یک موی از سرم کم نماید، بدانید امام نیستم. [۳۶].

علی بن حمزه به امام رضاعلیه السّلام عرض کرد: از هارون و کارگزارانش نمی‌ترسید؟ امام در جواب او فرمودند: اگر می‌ترسیدم قطعاً با این عمل (عدم تقیه و آشکارا امامت خود را بیان کردن) کمک به نابودی خویش می‌نمودم؛ و سپس فرمودند: روزی



ابولهب [۳۷] جدم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تهدید به مرگ کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او گفتند: اگر از جانب تو خدشه ای به من وارد شود، دروغ گویم و پیامبر نیستم. این اولین نشانه ای بود که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله ی آن مدعی خویش را اثبات نمودند. من هم به همین وسیله گفتار خود را اثبات می‌نمایم و می‌گویم: اگر از طرف هارون خدشه ای

[صفحه ۴۹]

به من وارد شود من دروغگو هستم و امام نیستم.

### جلوگیری از کشتار زنان بنی هاشم

یکی از مخالفان سرسخت حضرت رضاعلیه السلام یک ژنرال عالی رتبه ی ارتش هارون به نام جلودی بود، و به او از طرف دستگاه ستمکار عباسی مأموریت دادند که به مدینه بتازد و در آن جا سادات و علویان را قتل عام نماید. جلودی دستور داشت زینت زنان از قبیل دستبند های طلا و خلخال (زینتی که زنان عرب در پایین ساق پای خود داشتند) را از آنان جدا نماید. زنان بنی هاشم از ترس این ژنرال خبیث برای این که از اذیت و آزار او در امان باشند، به خانه ی امام رضاعلیه السلام پناه بردند. وقتی جلودی و مأمورانش زنان را تعقیب می‌کردند، مشاهده نمودند که امام رضاعلیه السلام جلوی درب خانه ایستاده اند، و از جلودی درخواست کردند که وارد خانه نشود و در عوض زنان تمام زینت آلات خود اعم از دستبند و خلخال‌ها را به او بدهند. جلودی پذیرفت و پس از دریافت دستبند های طلا و جواهرات از تعقیب زنان خودداری نمود و پناهندگان به حضرت رضاعلیه السلام با درایت ایشان از شر جلودی (۱) ظالم در امان ماندند.

### امام رضا علیه السلام و صراحت لهجه

ناگفته نماند که هارون در زمان موسی بن جعفر علیه السلام چنان وحشتی در بین بنی هاشم

[صفحه ۵۰]

ایجاد کرده بود که اکثراً تقیه [۳۸] می‌کردند و این تقیه چنان شده بود که بعضی از شیعیان شهادت امام کاظم علیه السلام را باور نداشتند و می‌پنداشتند که شایع کرده اند که موسی بن جعفر علیه السلام شهید شده تا از گزند هارون در امان باشند. زمانی که امام رضا علیه السلام به مقام امامت رسیدند، به هیچ وجه تقیه نمی‌نمودند. حسین بن مهران گفت: مستمسک خوبی به دست ما آمد. اگر ادعای شما درست باشد و امام باشید، دوباره امامت خودتان را اظهار نمایید. امام علیه السلام در جواب او فرمودند: چگونه می‌خواهی اظهار کنم؟ از این بیشتر می‌خواهی به پیش هارون بروم و بگویم من امام هستم و تو هیچ کاره ای؛ پیامبر در ابتدا رسالت خود چنین نکرد دعوت خویش را ابتدا برای خانواده و بستگان خود و کسانی که به آنها اعتماد داشت، ابراز نمود. شما به امامت پدرانم اعتقاد دارید و خیال می‌کنید من از روی تقیه برای حفظ جان پدرم امام کاظم علیه السلام می‌گویم پدرم از دنیا رفته (آن چه گمان می‌کنید اشتباه است) من از شما نمی‌ترسم و تقیه نمی‌کنم آشکارا می‌گویم: من امام هستم در صورتی که اگر پدرم زنده بود در مورد زنده بودنش تقیه می‌نمودم.

### تحریک هارون برای کشتن امام رضا علیه السلام

جعفر بن یحیی برمکی گفت: در آن موقع که هارون به مکه می‌رفت روزی حسین بن

[صفحه ۵۱]

جعفر به او گوشزد کرد: از سوگندی که یاد نمودی فراموش کردی؟ آیا فراموش کردی که سوگند خورده بودی که هر شخصی که بعد از موسی بن جعفر ادعای امامت کند، خون او را بریزی؟ اینک فرزند او علی بن موسی ادعای امامت می‌کند و مردم همان اعتقادی که به پدرش داشتند به او هم دارند! هارون در حالی که به او با نگاه خشم آلود می‌نگریست، گفت: تو می‌خواهی که همه ی آن‌ها را به قتل برسانم؟ موسی بن مهران راوی خبر می‌گوید: خدمت، حضرت رضاعلیه السّلام رسیدم و جریان را عرض کردم، امام علیه السّلام فرمودند: با من چه کار دارند؟ به خدا سوگند یاد می‌کنم که آن‌ها هرگز نمی‌توانند به من ذره‌ای آسیب برسانند.

### نقشه قتل امام رضا علیه السلام و عقیم ماندن آن

دشمنان اهل بیت علیهم السّلام هر موقع فرصت می‌یافتند، بر علیه امام رضا علیه السّلام به هارون سعایت و بدگویی می‌نمودند. بدگویی بر علیه آن حضرت را آن قدر ادامه دادند تا در هارون اثر بخشید. لذا او روزی به فکر از بین بردن امام رضا علیه السّلام افتاد. اباصلت هروی می‌گوید: روزی حضرت رضا علیه السّلام در خانه نشسته بودند پیک هارون وارد شد به امام علیه السّلام گفت: از جایت حرکت کن خلیفه تو را طلب کرده، اباصلت نقل می‌کند: که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام به من نگاهی نمودند و فرمودند: من را برای نابود کردن می‌برند ولی به خدا سوگند که نخواهند توانست که کوچکترین آسیبی به من برسانند، چون از جدّم رسول خداصلی الله علیه و آله و سلّم در این مورد کلماتی دارم. اباصلت اظهار داشت: با امام رضاعلیه السّلام بیرون شدیم همین که هارون چشمش به آن جناب افتاد، امام جزّز مخصوص خود را خواندند، هارون با دیدن حضرت رضاعلیه السّلام فکرش دگرگون شد و گفت: ما دستور دادیم به شما صد هزار درهم بدهند. خویشاوندان شما هر چه می‌خواهند آن را یاداشت کنید تا تمام آن خواسته‌ها را

[صفحه ۵۲]

بر آوریم! بعد از بازگشت حضرت رضا علیه السّلام هارون در حالی که ایشان را نظاره می‌کرد با خود می‌گفت: ما درباره ی او تصمیمی گرفتیم ولی خداوند اراده ی دیگری نموده و هر چه اراده ی خدا باشد، همان بهتر است. - جزّز امام رضاعلیه السّلام بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللّهِ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتُ تَقِيْمًا اَوْ غَيْرَ تَقِيًّا اَخَذْتُ بِاللّهِ السَّمِيْعِ الْبَصِيْرِ عَلٰی سَمْعِكَ وَ بَصْرِكَ لَا سُلْطَانَ لِمَكَ عَلٰی وَلَا عَلٰی سَمْعِيْ وَلَا عَلٰی بَصِيْرِيْ وَلَا عَلٰی شَعْرِيْ وَلَا عَلٰی بَشْرِيْ وَلَا عَلٰی لَحْمِيْ وَلَا عَلٰی دَمِيْ وَلَا عَلٰی مُخِيْ وَلَا عَلٰی عَصْبِيْ وَلَا عَلٰی عِظَامِيْ وَلَا عَلٰی مَالِيْ وَلَا عَلٰی مَا رَزَقْتَنِيْ رَبِّيْ سَتَرْتُ بَيْنِيْ وَ بَيْنَكَ بِسْتِرِ التُّبُوْةِ الّذِيْ اَسْتِيْرُ اَنْبِيَاءَ اللّهِ بِهٖ مِنْ سَطَوَاتِ الْجَبَابِرَةِ وَ الْفِرَاعِنَةِ جَبْرِيْلَ عَنْ يَمِيْنِيْ وَ ميكَائِيْلَ عَنْ يَسَارِيْ وَ اسْرَافِيْلَ عَنْ وَّرَائِيْ وَ مُحَمَّدٍ اَمَامِيْ وَ اللّهُ مُطَّلِعٌ عَلٰی يَمْنَعَكَ مِنِّيْ وَ يَمْنَعُ الشَّيْطَانَ مِنِّيْ. ترجمه: به نام خداوند بخشنده ی مهربان- به نام خدا، همانا من پناه می‌برم به خداوند رحمان از شرّ تو (هارون) چه پرهیزگار باشی و یا نباشی، متوسّل به خدایی شدم که همه چیز را می‌شنود و همه را می‌بیند بر نشنیدن گوش تو و ندیدن نگاه تو، تو قدرتی بر من نداری و تو نه بر گوشم و نه بر دیده ام و نه بر مویم و نه بر پوستم و نه بر گوشم و نه بر خونم و نه بر مغز و نه بر اعصابم و نه بر استخوان هایم و نه بر دارایی ام و نه بر آن چه خدای من به من روزی داده، مسلط هستی، پوشیدم بین خودم و بین تو (هارون) به پوشش نبوتی که استتار می‌شوند به وسیله ی آن انبیاء خدا از یورش های ستمکاران و سلاطین ظلم، جبرئیل از سمت راستم و میکائیل از سمت چپم و اسرافیل از پشت سرم و رسول خداصلی الله علیه و آله و سلّم از مقابلم (من را حفظ می‌کنند) خداوند آگاه است بر آن چه که جلوگیری می‌کند خطر تو را از من و منع می‌کند شیطان را از آمدن به سوی من.

[صفحه ۵۳]

### نفرین امام رضا علیه السلام بر برمکیان

یحیی بن خالد برمکی روزی به هارون گفت: علی بن موسی بن جعفر (امام رضا)

ادّعی امامت می‌کند (فکری برای او نمی‌کنی؟) هارون در جواب گفت: بس نیست آن چه نسبت به پدرش انجام دادیم گرچه برای انقراض برمکیان علّت‌های مختلفی ذکر کرده اند از جمله: جریان ازدواج عبّاسه خواهر هارون [۳۹] (در پاورقی ذکر خواهد شد) و یا مداخله‌ی صریح در امور مملکت بدون اجازه از هارون و ... ولی علّت عمده‌ی تحریک شدن هارون برای کشتن امام کاظم علیه السّلام و حضرت امام رضا علیه السّلام به واسطه‌ی ستمکاری برمکیان بر خاندان پیامبر مخصوصاً بر امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام بود، امام علیه السّلام آن‌ها را نفرین می‌کرد. محمّد بن فضیل می‌گوید: قبل از آن که هارون آل برمک را قلع و قمع نماید، در همان سال حضرت امام رضا علیه السّلام در عرفات با خداوند متعال راز و نیاز و مناجات می‌کردند. از آن حضرت پرسیدند: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم چه دعا می‌کردید؟ امام علیه السّلام فرمودند: من پیوسته بر برمکیان نفرین می‌کردم به واسطه‌ی جنایتی که آن‌ها نسبت به پدرم مرتکب شدند امروز خداوند دعای من را مستجاب کرد. بعد از این جریان مدّت کوتاهی نگذشت که هارون بر برمکیان چنان خشم گرفت که دستور

[صفحه ۵۴]

قتل عام آن‌ها را از جمله جعفر و یحیی را صادر نمود و همه آن‌ها را بدم تیغ سپرد و شکوه و عظمت شان از هم پاشیده شد. (و این است عاقبت ستم و آزار به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام به ویژه سعایت و بدگویی از امامان معصوم علیهم السّلام، با این که اگر برمکیان نبودند هارون به خلافت نمی‌رسید و هارون خلافت خود را مدیون این خاندان بود).

### فضیلت بنی هاشم بر بنی عباس

در سفری که حضرت رضا علیه السّلام از مرو به طوس می‌آمدند، مأمون در بین راه با امام رضا علیه السّلام گفتگویی داشته که چنین است: مأمون: من بسیار درباره‌ی نسب خودم و نسب شما اندیشه نموده‌ام و سرانجام به این نتیجه رسیده‌ام که ما هر دو شاخه‌ی یک درخت و از یک سرچشمه‌ی فضیلت بهره مندیم، ولی هواداران ما اختلاف شان ناشی از تعصّب بی جا و سخنان عبث و بیهوده است. امام رضا علیه السّلام فرمودند این سخن جوابی دارد اگر بخواهی می‌گویم و اگر مایل نباشی و نخواهی هیچ چیز نمی‌گویم. مأمون: من این حرف را نزد مگر این که نظریه‌ی شما را بفهمم. امام رضا علیه السّلام: اگر خداوند پیامبرش را زنده نماید و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در مقابل تو ظاهر گردد و از تو بخواهد که دخترت را به او بدهی آیا خواسته‌ی او را می‌پذیری؟ و دختر خود را به ازدواج آن حضرت در خواهی آورد؟ مأمون: مگر ممکن است که شخصی از ازدواج دختر خود به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم اکراه داشته باشد و میلی به این وصلت نداشته باشد. امام رضا علیه السّلام دوباره‌ی او پرسیدند: بگو بینم آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم می‌تواند دخترت را خواستگاری کند؟ آیا دخترت من برای او حلال است؟ مأمون: چند لحظه سکوت کرد و چنین گفت: به خدا سوگند شما از نظر خویشاوندی به پیامبر از ما

[صفحه ۵۵]

نزدیکتر هستید." اَنْتُمْ وَاللّٰهُ اَمْسُ [۴۰] بَرَسُوْلَ اللّٰهِ مِّنَّا. "آری امام هشتم علیه السّلام به این جواب دندان شکن به او فهماندند که خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم شجره‌ی طیبه‌ی هستند که هیچ شخصی یارای انتساب به آن‌ها را ندارد مگر مستقیماً از ذریه‌ی آن‌ها باشد.

### داستان گفتگوی مأمون و صوفی دزد

محمّد بن سنان می‌گوید: در خراسان خدمت حضرت رضا صلی الله علیه و آله و سلّم بودم، مأمون آن

حضرت را در طرف راست خود نشانده بود، هفته ای دو روز در روزهای دوشنبه و پنجشنبه بار عام داشت و به شکایات مردم رسیدگی می کرد، مردی صوفی را پیش مأمون آوردند که دست به سرقت زده بود وقتی چشم مأمون به آن مرد افتاد، آثار زهد و پارسایی از سر و رویش آشکار بود و بر پیشانی او اثر سجده دیده می شد. مأمون به آن مرد گفت: چقدر زشت است با این ظاهر آراسته و آن کار زشت دزدی، آیا دزدی کرده ای؟. صوفی گفت: آری. مأمون: چرا؟ مرد گفت: چون مجبور شدم زیرا تو حق من را از خمس و زکوة ندادی! مأمون گفت: تو چه حقی در خمس و زکوة داری؟. مرد صوفی این آیه را خواند: [۴۱].

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِإِئْتِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ ... و بدانید که آن چه غنیمت گرفتید از چیزی پس به درستی که از خداست خمس

[صفحه ۵۶]

آن (۵ / ۱ آن) و از برای نزدیکان (صاحبان قرابت) یتیم ها- درماندگان و رهگذران محتاج ... و نیز غنایم را شش قسمت نموده و فرموده است: ما افاء الله على رسوله من اهل القرى فليله وللرسول ولإئتي القربى واليتامى والمساکين وابن السبيل و كئى لا يكون دولة بين الاغنياء منكم [۴۲].

و آن چه ارزانی داشت خدا بر پیامبرش از اهل شهر ما (آبادی ها) برای خدا و برای پیامبر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان آبرومند و درماندگان، تا باشد یکی از مستحقین خمس و غنیمت ابن السبیل [۴۳] و درمانده در راه است من از آن جا هستم. ای خلیفه ی مسلمانان من مستمندی هستم که راه به جایی ندارم و از قاریان قرآن نیز می باشم. مأمون: می خواهی با این یاوه سرایی ها حدی از حدود خدا را درباره ی دزد ترک کنم. صوفی: اول خودت را پاک کن و حد بر خودت جاری نما سپس به دیگران پرداز. مأمون رو به امام رضاعلیه السلام نمود و پرسید شما چه می گوید؟ امام رضاعلیه السلام: این مرد می گوید: من (صوفی) دزدی کرده ام. و تو (مأمون) هم دزدی کرده ای. مأمون: به خدا سوگند ای مرد دست تو را قطع می کنم. صوفی: می خواهی دست من را قطع کنی در حالی که خودت برده و زرخیرد منی. مأمون: چگونه برده ی تو شدم؟ صوفی: چون مادرت کنیز بوده و از بیت المال مسلمانان خریده شده و تو برده ی هر

[صفحه ۵۷]

مسلمانی که در قلمرو حکومت تو هستند، مگر تو را آزاد کنند در صورتی که تو را آزاد نکرده اند و تو خمس را (می خوری) نه به خاندان پیامبر می دهی و نه حق من و امثال من را رد می کنی. و از طرف دیگر تو طبق این آیه ی قرآن ناپاک هستی و نمی توانی شخصی دیگر را تطهیر کنی مگر اول خودت را تطهیر نمایی. اَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ ... [۴۴].

(یعنی آیا مردم را به نیکی وادار می کنید در حالی که از خودتان فراموش می کنید؟) مأمون درحالی که نمی توانست به مرد صوفی جواب دهد رو به امام رضاعلیه السلام کرد و گفت: شما چه می فرمائید؟ امام رضاعلیه السلام فرمودند: خداوند بزرگ به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را نازل کرده فَلَئِنَّ الْحَيَّةَ الْبَالِغَةَ [۴۵] (از برای خداست دلیل رسا و روشن و آشکار) این همان دلیلی است که نادان با نادانی اش متوجه آن می شود همان طور که دانا به وسیله ی علم و دانش آن دلیل را در می یابد. دنیا [۴۶] و آخرت [۴۷] به وسیله ی دلیل پایدار است. این مرد برای تو استدلال نمود. مأمون دستور آزادی صوفی را صادر کرد چون در مناظره ای که خود ترتیب داده بود محکوم شد و دیگر اجازه ی بار عام در روزهایی که قبلاً تعیین کرده بود نداد. (ناگفته نماند که بعضی از دانشمندان از عللی که باعث شد مأمون عباسی امام رضاعلیه السلام را مسموم کند و به شهادت برساند همین جریان صوفی است.)

[صفحه ۵۸]

صاحب تاریخ نیشابور در کتاب خود چنین می‌نویسد: وقتی حضرت رضاعلیه السلام وارد نیشابور شدند، سوار بر مرکبی که بر روی آن کجاوه ای که به نقره ی خالص آراسته شده بود و در بین راه دو نفر از حدیث نویسان به نام های ابوزرعه و محمد بن اسلم طوسی مرکب آن جناب را گرفته و عرض کردند: ای سرور و آقای ما، ای رهبر و پیشوا، تو همانا فرزند امامان پاک ما هستی ای بازمانده ی نژاد پسندیده، تو را به حق اجداد ارجمندت سوگندت می‌دهیم سایبان کجاوه را یک طرف فرما تا جمال نیکو و مبارک تو را ببینیم و حدیثی از اجداد خود بیان کن که برای ما یادگاری باشد. امام رضاعلیه السلام مرکب را نگه داشتند و سایبان را کنار زدند، چشم جمعیت به جمال نورانی آن حضرت روشن گردید، گیسوان مبارک امام رضا علیه السلام شبیه گیسوان جد بزرگوارشان رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم بود تمام مردم از مشاهده آن جناب غریو شادی سر دادند و عده ای ژاله وار اشک شوق از دیدگانشان سرازیر بود و از این موهبت که دیدار امامشان باشد هر کدام به طریقی قدردانی می‌نمودند، برخی از شوق و علاقه ی زیاد گریبان چاک می‌زدند و خویش را در خاک می‌انداختند، لجام مرکب امام رضاعلیه السلام را می‌بوسیدند و تا ظهر طول کشید تا عده ی بیشماری از مردم امام خود را دیدند. در این موقع نویسندگان و قضات فریاد کشیدند: ای مردم گوش فرا دهید و ساکت باشید، امام می‌خواهند سخن بگویند؛ بیست و چهار هزار قلمدان به کار رفت، غیر از افرادی که دوات به کار بردند و غیر از آن هایی که بعد درخواست نمودند برای ایشان بنویسند و سپس امام لب به سخن گشودند و چنین فرمودند: پدرم موسی بن جعفر و او از پدرش جعفر بن محمد و او از پدرش محمد بن علی و از پدرش علی الحسین و او از پدرش حسین بن علی و از پدرش علی بن ابی طالب و او از رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم، و رسول خدا از جبرئیل و جبرئیل از خدا نقل

[صفحه ۵۹]

کرده که خداوند تبارک و تعالی فرموده اند: "كَلِمَةُ لَالِهِ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي". "کلمه ی لا اله الا الله دژ و حصار من است هر شخصی داخل حصار من می‌شود از عذاب من در امان است. صدوق در آمالی می‌نویسد: حضرت امام رضا علیه السلام پس از نقل حدیث سر از داخل سایبان بیرون آورده و فرمودند: "بَشْرُهَا وَاَنَا مِنْ شُرُوطِهَا". یعنی حدیث بالا هنگامی تحقق می‌یابد که شرایط را قبول کند و یکی از شرایط آن قبولی امامت من است. [۴۸].

در عیون اخبار الرضا ص ۲۷۶، از علی بن بلال نقل می‌شود که حضرت از پدر بزرگوار خود به همین طریق از علی بن ابی طالب علیه السلام و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از جبرئیل [۴۹] و از خداوند متعال روایت کرده است: قال: يقول الله عز وجل ولاية علي بن ابي طالب حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي. ولایت علی بن ابی طالب دژ و حصار من است هر شخصی داخل حصار من شود از عذاب من ایمن است (ولایت و رهبری امام علی علیه السلام بعد از رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم).

### گفتار امام رضا علیه السلام درباره جبر و اختیار

در کشف الغمه آورده که از امام رضا علیه السلام پرسیدند که جد بزرگوار شما امام جعفر بن [صفحه ۶۰]

محمد الصادق علیه السلام فرمودند: لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین [۵۰]، نه جبر درست است و نه تفویض درست است یعنی هیچ کدام از این دو مذهب درست نیست و هر دو باطل می‌باشد، مذهب حق امری است دایر میان جبر و تفویض، پس گفتند: ای امام آن امری که میان جبر و تفویض است، کدام است؟ امام فرمودند: جبر کفر است زیرا جبر آن است که گویند: "بنده مطلقاً اختیار ندارد" و تفویض شرک است: زیرا تفویض آن است که گویند: بنده همه گونه اختیار دارد و خدا در او اصلاً هیچ دخل و

تصرّفی نمی‌کند. ولی امر بین آن دو آن است که: به آن چه که خدای تعالی امر کرده باشد، انجام دهند و از آن چه که نهی فرموده باز ایستند.

### تأثیر سخن امام رضا علیه السلام بر مأمون

مأمون عباسی عادت به خوردن گِل داشت. و این عادت از سر او نمی‌رفت به طوری که دچار مرض مهلکی شده بود و هرچه پزشکان به وی تذکر می‌دادند که این عادت را فراموش کند و گِل نخورد، بی فایده بود. نزدیکان او به امام هشتم علیه السلام متوسّل شدند و از ایشان خواهش نمودند که عنایتی بفرمایند و او را از این کار بازدارند. امام علیه السلام نزد او آمدند و با بیانی شیوا و دلپذیر، در حالی که او در بستر افتاده بود، به او فرمودند: ای مأمون تو مرد عاقل و دانا و مدبّر و صاحب رأی هستی و ملوک دارای عزم راسخ و همت بلند می‌باشند که هیچ شخصی نمی‌تواند آن را تغییر دهد، فَأَيْنَ عَزْمُهُ مِنْ عَزْمَاتِ الْمُلُوكِ؟ یعنی: پس کجاست آن عزم درستی که پادشاهان را سزد؟ که هیچ شخصی نمی‌تواند آن را دگرگون سازد و تغییر دهد.

[صفحه ۶۱]

پس اگر این مثال درست است؟ تو از ملوک بزرگی عزم کن که جزم کنی بر نخوردن گِل بر آن عزم همت گمار که دیگر پیرامون این کار نگردی؛ مأمون از سخنان امام هشتم علیه السلام متأثر شد و بر ترک آن خصلت عزم جزم کرد و هرچند در آن دو سه روز طبع او گِل طلبید. ولی مخالف طبع خود عمل نمود و گِل نخورد و آن و سوسه را از خود دور کرد و نفی نمود و از برکت انفاس قدسیه ی امام رضا علیه السلام از آن مرض خلاصی یافت و بهبودی پیدا کرد.

### منظور از مال کثیر چیست؟

روزی مأمون بیمار شد و در آن بیماری با خود پیمان بست که اگر بهبودی حاصل کند و شفا یابد "مال کثیری" صدقه دهد، چون حالش خوب شد و خواست که به

عهد و پیمان خود وفا کند، تمام دانشمندان و فقیهان را حاضر ساخت و به آن‌ها گفت که من با خود عهد بسته‌ام که مال کثیر صدقه بدهم و برای من بگوئید که مال کثیر چه مقدار می‌باشد؟ تا من صدقه دهم و عهد خود را بدهم. هر شخصی درباره ی "مال کثیر" سخنی می‌گفت، یکی می‌گفت: ده هزار و دیگری صد هزار، بعضی مبلغ زیاد و برخی مبلغ کم می‌گفتند و خاطر مأمون از سخن هیچ یک از آنان آرام نیافت، به ناچار از حضرت امام رضا علیه السلام خواهش نمودند که قدم رنجه فرمایند و مشکل را حل نمایند. امام به آن مجلس تشریف آوردند، هریک از عالمان و فقیهان اقوال خود را بیان نمودند و هیچ سخنی مورد قبول واقع نمی‌شد، به امام گفتند: شما بفرمائید خلیفه چقدر باید بدهد؟ امام علیه السلام به مأمون فرمودند: باید هشتاد و سه دینار طلا برای فقیران تقسیم کنی تا از عهده ی پیمان خود بیرون آمده باشی. علما لب به اعتراض گشودند که امام رضا علیه السلام باید دلیل بیاورند که چرا هشتاد و سه دینار طلا تا ما اطمینان پیدا نمائیم. امام علیه السلام

[صفحه ۶۲]

علّت را چنین فرمودند: خداوند متعال در کلام خود قرآن حضرت رسول اکرم و اصحاب گرامی او را مورد خطاب قرار داده و فرموده: "لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ" [۵۱] یعنی به تحقیق که یاری کرد خداوند شما را در موطن‌های کثیره و آن موطن کثیره هشتاد و سه موطن است! یعنی رسول گرامی با کفّار هشتاد و سه بار نبرد کرده، اعمّ از غزوه و سریّه [۵۲]. دل مأمون آرام شد و علما قبول کردند و آفرین گفتند بر دلیل حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام.

## حضرت امام رضا علیه السلام و رفع مشکلات

غفاری گفت: مردی از آل ابو رافع که منسوب به غلام پیامبر علیه السلام بود، از من طلبی داشت، زیاد سخت گرفته بود و پافشاری می کرد که فوراً آن را پرداخت کنم. وقتی چاره ای پیدا نکردم صبح پس از نماز در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله به طرف خانه ی حضرت رضا علیه السلام رفتم که در آن موقع درب منزل ایشان عریض بود. نزدیک منزل ایشان که رسیدم امام علیه السلام را سوار بر مرکب دیدم که می آیند و ردایی پوشیده اند. همین که ایشان را دیدم خجالت کشیدم چیزی بگویم وقتی امام علیه السلام به من رسید، نگاهی به من نمودند سلام کردم ماه مبارک رمضان بود، گفتم: فدایت شوم فلان شخص از من طلبکار است و رسوایم نموده است. من با خود می پنداشتم که امام رضا علیه السلام به او سفارش خواهند نمود که از طلبش خودداری نماید. هیچ نپرسیدند بدهی تو چند است، فقط فرمودند: بنشین تا من

[صفحه ۶۳]

برگردم. همان جا بودم تا بالاخره نماز مغرب را خواندم، خیلی ناراحت شدم قصد نمودم که برگردم، ناگهان دیدم امام علیه السلام تشریف آوردند، مردم اطراف آن جناب را گرفته اند، در حالی که فقیران و محتاجان نیز بر سر راه تقاضای کمک دارند، به هر کدام مقداری کمک می نمودند و در حالی که داخل خانه شدند دوباره بیرون آمدند و من را صدا زدند، داخل شدم و در خدمت ایشان نشستم شروع به صحبت کردن از ابن مسیب، فرماندار مدینه شد. بارها من راجع به او با حضرت صحبت می نمودم. وقتی مطالب و سخنان تمام شد امام فرمودند: خیال می کنم افطار نکرده ای. گفتم: نه. دستور دادند غذا بیاورند به غلام شان فرمودند: که با ما غذا بخورد با هم غذا خوردیم [۵۳] (امام و من و غلام) پس از تمام شدن غذا فرمودند: پستی را یک طرف کن زیر آن هر چه هست بردار! وقتی پستی را بلند کردم دیدم زیر آن مقداری دینار طلا است آن را برداشتم و در آستین جای دادم. به دستور امام علیه السلام چهار نفر از غلامان ایشان من را همراهی نمودند تا به منزل خود برسم عرض کردم: فدایت شوم مأموران فرماندار گشت می زنند، دلم نمی خواهد من را با غلامان شما ببینند. امام فرمودند: درست است خداوند تو را راهنمایی کند. لذا به غلامان خود دستور دادند هر وقت گفت، برگردید. وقتی نزدیک منزل رسیدم به آن ها گفتم: برگردید آن ها برگشتند، آن گاه داخل منزل شدم، چراغ خواستم. وقتی به دقت آن ها را شمردم، چهل و هشت دینار بود. آن مرد از من بیست و هشت دینار طلب داشت در میان آن ها دیناری می درخشید، از شکل آن خوشم آمد، آن را برداشتم دیدم بر آن چنین نوشته شده: حق آن مرد بیست و هشت دینار است، بقیه از آن تو می باشد، به طوری که به خدا سوگند به طور قطع نمی دانستم طلب او چقدر است (ارشاد مفید).

[صفحه ۶۴]

## عنایت امام رضا علیه السلام به دوستان

موسی بن سیار می گوید با حضرت امام علیه السلام رضا علیه السلام بودیم نزدیک دیوارهای طوس رسیده بودیم ناله و گریه ای شنیدم جستجو کردیم چشمم به جنازه ای افتاد که می آوردند در همین موقع متوجه شدم حضرت رضا علیه السلام پای از رکاب خالی کردند و پیاده شدند. امام علیه السلام به طرف جنازه آمدند آن را بلند کردند چنان به جنازه چسبیده بودند مانند بچه ای که به مادرش می چسبد. آن گاه رو به من نمودند و چنین فرمودند: هر شخصی جنازه ی یکی از دوستان ما را تشییع کند چنان از گناه پاک می شود مثل روزی که از مادر متولد شده است. بالاخره جنازه را کنار قبر گذاشتند، به دستور امام علیه السلام مردم در یک طرف جمع شدند تا میت را به طور واضح مشاهده نمایند. بس دست خود را بر سینه اش گذاشتند و فرمودند: فلانی تو را به بهشت بشارت می دهم. دیگر بعد از این ناراحتی نخواهی دید. عرض کردم مگر این مرد را

می‌شناختید؟ این جا سرزمینی است که تاکنون به این جا نیامده اید. امام علیه السلام فرمودند: ای موسی! مگر نمی‌دانی اعمال و کردار شیعیان ما هر صبح و شام بر ما عرضه می‌شود؟ اگر در اعمال خود کوتاهی نموده باشند، از خداوند برای آن‌ها طلب بخشش می‌نمائیم و چنانچه کار نیکی انجام داده باشند، برای آن‌ها در خواست پاداش می‌نمائیم.

### کیسه کردن امام علیه السلام شخصی را در گرمابه

حضرت رضا علیه السلام برای استحمام وارد گرمابه ای شدند. مردی در آن جا از ایشان تقاضا نمود که امام علیه السلام بدن او را کیسه نمایند. امام با کمال میل به خواسته او جواب [صفحه ۶۵]

مثبت دادند و شروع به تمیز کردن بدن آن شخص نمودند. در بین کیسه کردن آن مرد حضرت را شناخت و از این که چنین دستوری به ایشان داده ناراحت و پشیمان شده بود. لذا پیوسته از امام پوزش می‌خواست و عذرخواهی می‌نمود و امام علیه السلام پیوسته از او دلجویی می‌نمودند و در ضمن بدن او را کیسه می‌کردند و دلاکی می‌نمودند.

### کمک به اندازه جوانمردی

یعقوب بن اسحاق نوبختی گفت: امام رضا علیه السلام به شخصی برخوردند آن شخص عرض کرد: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله من را به اندازه ی جوانمردی خودتان کمک فرمائید. امام علیه السلام فرمودند: من آن قدر قدرت ندارم به تو کمک کنم. آن شخص عرض کرد: من را به اندازه ی جوانمردی خودم کمک فرمائید. حضرت فرمودند: حالا ممکن است، رو به غلام خود فرمودند و گفتند به این مرد دوپست دینار بده.

### غذا خوردن امام علیه السلام با غلامان و خدمتگزاران خود

یکی از اهالی بلخ درباره ی غذا خوردن امام هشتم علیه السلام با غلامان و خدمتگزاران خود چنین می‌گوید: روزی در خراسان در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام شرفیاب بودم، غذا آوردند، به دستور امام علیه السلام تمام غلامان و خدمتگزاران دور یک سفره جمع گردیدند و خود آن حضرت هم مشغول غذا خوردن با آن‌ها شدند. من عرض کردم: فدایت گردم آیا بهتر نیست که دستور فرمائید برای این‌ها (غلامان و خدمتگزاران! سفره ی جداگانه ای بیاندازند تا خودشان با هم غذا بخورند؟ امام علیه السلام در جواب من فرمودند: این سخن را رها کن! خدای ما یکی، مادر ما [صفحه ۶۶]

یکی، پدر ما یکی. پاداش هر فردی نسبت به اعمال او می‌باشد. [۵۴].

### تقوی تنها میزان برتری

موسی بن نصر رازی از پدرش نقل می‌کند: که گفت: شخصی به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ شخصی در روی کره ی زمین از نظر نژاد بهتر از شما نیست. امام علیه السلام فرمودند: تقوی [۵۵] باعث مقام آن‌ها شده و اطاعت و بندگی خداوند آن‌ها را به این مقام رسانیده است. فرد دیگری گفت: شما به خدا سوگند شما بهترین شخص هستید. امام علیه السلام فرمودند: سوگند نخور! بهتر از من فردی است که پرهیزگار تر باشد و خداوند را بهتر اطاعت نماید. سوگند به خدا این آیه نسخ نشده: "یا ایُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ"



أَنْتَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ [۵۶].

معنی آیه: ای مردم! ما شما را به گروه‌ها و شعبه‌های گوناگون تقسیم نمودیم تا شناخته شوید همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا شخصی است که پرهیزکارتر باشد، همانا خداوند دانای آگاه است.

### امام رضا علیه السلام به چهره محتاج نگاه نمی‌کردند

یسع بن حمزه گفت: در مجلس حضرت رضا علیه السلام با ایشان صحبت می‌کردم عده‌ی [صفحه ۶۷]

زیادی در خدمت ایشان بودند از حلال و حرام سؤال می‌کردند. در این موقع مرد بلند قد و گندم گونه‌ای وارد شد و عرض کرد: السَّلَام عَلَیْكُمْ یابن رسول ا... من یکی از دوستان شما و اجدادتان هستم از مکه بر می‌گردم پولم را گم کرده‌ام، اکنون هیچ ندارم که من را به یک منزلی برساند اگر صلاح بدانید به من کمک فرمائید که به منزل برسم در آن جا وضع من خوب است و ثروتمندم وقتی به منزل خود رسیدم از طرف شما آن پول را صدقه می‌دهم، و من نمی‌توانم صدقه قبول کنم امام علیه السلام فرمودند: بنشین خدا تو را رحمت کند، و با مردم شروع به صحبت کردن نمودند تا جمعیت متفرق شدند. من و آن مرد و سلیمان و خَیْمَه ماندیم. امام علیه السلام فرمودند: اجازه بدهید که من به اندرون بروم. از جای خود حرکت نمودند و داخل خانه شدند. ساعتی بیش نگذشت که بیرون آمدند، ولی درب اتاق را بستند و دستشان را از بالای درب دراز نموده و فرمودند: آن مرد خراسانی کجاست؟ عرض کرد: من این جا هستم. فرمودند: این دویست دینار را بگیر ولی در شهر خود از جانب من صدقه میده این پول را صرف مخارج خود نما تا به منزل برسی. به طرزی برو که من را نبینی و من هم تو را نبینم. پس از آن مرد خارج شد سلیمان گفت: به امام علیه السلام عرض نمودم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله با این که بها و پول زیادی عنایت فرمودید، چرا صورت مبارکتان را از او پنهان نمودید؟ امام فرمودند: ترسیدم شکست و خواری سؤال را در چهره اش مشاهده نمایم، زیرا حاجت او را برآورده بودم. مگر نشنیده‌ای کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را "؟: شخصی که در پنهانی کار نیک نماید معادل هفتاد حج است و هرگاه فردی آشکارا معصیت نماید خوار و ذلیل است و هرگاه شخصی در پنهان معصیتی را انجام داده خدایش می‌آمزد [۵۷] و سخن این شاعر را نشنیده‌ای "، هر وقت برای درخواستی پیش او می‌روم، وقتی به منزل برمی‌گردم آبرویم محفوظ است. [۵۸].

[صفحه ۶۸]

[علاقه‌ی امام رضا علیه السلام به خوردن خرما] سلیمان بن جعفر می‌گوید: روزی خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم در جلوی ایشان مقداری خرما بود. امام علیه السلام با علاقه‌ی تمام مشغول تناول خرما بودند، امام به سلیمان گفتند: سلیمان! جلو بیا! من جلو رفتم و شروع به خوردن خرما نمودم. عرض کردم فدایت شوم مولای من می‌بینم با علاقه‌ای زیاد خرما میل می‌فرمائید امام علیه السلام فرمودند: آری من خرما را دوست دارم، پرسیدم: چرا؟ امام علیه السلام فرمودند: زیرا رسول خدا و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام سجاد و امام باقر و امام صادق و پدرم امام کاظم علیه السلام به خرما خیلی علاقه داشتند. من دوست دارم شیعیان ما هم خرما را دوست بدارند. زیرا آنان از سرشت ما آفریده شده‌اند. دشمنان ما به نوشابه‌های مست کننده و شراب علاقه دارند زیرا از سرشتی آتشین آفریده شده‌اند. [۵۹].

### امام رضا علیه السلام و عدم رضایت بر استعانت در وضوء

حسن بن وشاء گفت: به خدمت حضرت رضا علیه السلام مشرف شدم در مقابل آن حضرت ظرف آبی بود که می‌خواستند برای نماز آماده شوند من پیش رفتم تا آب بر روی دست آن حضرت بریزم امام علیه السلام

فرمودند: حسن صبر کن! عرض کردم: برای چه اجازه نمی‌فرمائید آب بر روی دست شما بریزم آیا مایل نیستید من به ثوابی نایل شوم؟ امام فرمودند: تو ثواب می‌بری و من گناه. پرسیدم چرا؟ امام علیه السلام فرمودند: مگر این آیه ی قرآن را نشنیده ای فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ كَانَ عَلَىٰ سَفَرٍ فَمَا كَانَ مِنَ الْجَاهِلِ الَّذِي هَلَكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَذُنُوبُهُمْ عَنَّا مَعْذُورِينَ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ " ... هر که امید به دیدار پروردگارش دارد باید عمل صالح انجام دهد و در عبادت خدای را شریک قرار ندهد. " من اکنون می‌خواهم برای نماز وضو بگیرم این خود عبادتی است که مایل نیستم هیچ

[صفحه ۶۹]

شخصی در عبادتم شریک شود. [۶۰].

آن آیه چنین است ... " فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا " [۶۱].

### امام رضا علیه السلام و ترس و خشیت از خدا

بزنطی می‌گوید: از امام رضا علیه السلام درخواستی نمودم، ایشان فرمودند: صبر کن

امیدوارم اگر خداوند بخواهد ترتیب آن را داده خواهد شد. سپس فرمودند: به خدا سوگند هر چه خداوند از مؤمنین در دنیا برای آخرت ذخیره نماید، برای آن‌ها بهتر است از آن چه در همین دنیا به ایشان بدهد، پس از آن دنیا را زیاد مذمت نمودند و کوچک و پست شمردند و گفتند: مگر این دنیا چیست؟ ثروتمند پیوسته در خطر است و بر او لازم است پرداخت حقوق خداوند. خداوند بر من نعمت عنایت فرموده همیشه ترسان و ناراحتم در این هنگام دست مبارکش را تکان دادند (به علامت طریقه ی پرداخت) تا وقتی که حقوق واجب را خارج نمایم عرض کردم: فدایت شوم مولای من، آیا شما با این جلالت و منزلت می‌ترسید؟ امام علیه السلام فرمودند: آری خدای را به آن چه بر من ارزانی داشته سپاسگزارم. [۶۲].

اینک به چند نکته ی کوتاه دیگر درباره ی خصوصیات اخلاقی امام هشتم علیه السلام توجه نمائید: الف: ویژگی های زندگی امام از زبان یک زن که کنیز امام رضا علیه السلام بود: صولی کاتب می‌گوید: مادر بزرگم (پدری ام) گفت: من را با چند کنیز دیگر از کوفه خریداری نمودند، ما را برای مأمون بردند، در خانه ی او از نظر خوراک و پوشاک و پول فراوان در ناز و نعمت بودیم.

[صفحه ۷۰]

مأمون من را به امام رضا علیه السلام بخشید، هنگامی که به خانه ی آن حضرت برای خدمت رفتم، همه ی آن ناز و نعمت را از دست دادم. کنیزی، مأمور نگهداری ما بود، شب‌ها ما را برای نماز بیدار می‌کرد و این برای ما دشوار بود. من علاقه داشتم که از خانه ی حضرت رضا علیه السلام بیرون روم تا این که من را به پدر بزرگم عبدا.. بن عباس بخشید، وقتی به خانه ی او رفتم گویا به بهشت رفته ام. صولی می‌گوید: زنی به سخاوت‌مندی و فهمیدگی جدّه ام ندیده ام و او در سال ۲۷۰ ه. ق رحلت نمود و در حدود صدسال زندگی کرد و از وضع و خصوصیات حضرت رضا علیه السلام از او خیلی سؤال می‌کردند. او می‌گفت: چیزی به خاطر ندارم جز این که یادم هست امام رضا علیه السلام عود هندی بخور می‌نمودند. بعد از آن گلاب و مشک به کار می‌بردند. نماز صبح را در اوّل وقت می‌خواندند. سپس به سجده می‌رفتند و تا طلوع آفتاب سر از سجده بر نمی‌داشتند. در این موقع برای رفع گرفتاری مردم در اتاق پذیرایی می‌نشستند یا سوار بر مرکب می‌شدند و از خانه خارج می‌گردیدند. هیچ فردی نمی‌توانست صدای خود را در خانه ی حضرت رضا علیه السلام بلند کند هر شخصی که می‌خواست باشد. همه آرام صحبت می‌کردند، پدر بزرگم عبدا.. به وسیله ی این کنیز تبرک می‌جست. (از گفته های کنیز معلوم می‌شود در خانه ی مأمون بی حساب و کتاب خرج می‌شده و رفاه ظاهری بوده ولی خانه ی امام علیه السلام اولاً: خانه معرفت و یک دانشگاه بود و امام علیه السلام به کنیزان و غلامان خود اسلام واقعی را می‌آموختند. ثانیاً: در خانه ی ایشان حساب و کتاب و بیت المال مسلمین بی ضابطه حیف و میل نمی‌شده و امام به مستمندان واقعی کمک می‌نمودند). ب: علاقه ی امام علیه السلام به خواندن قرآن: ابن ذکوان گفت: از ابراهیم بن عباس شنیدم که

می‌گفت: هر نوع سؤال که از امام هشتم علیه السلام می‌شد، می‌دانستند از ایشان داناتر نسبت به امور گذشته و جریان های

[صفحه ۷۱]

زمان حال و جاری، فرد دیگر را ندیده ام. اغلب اوقات مأمون ایشان را آزمایش می‌کرد و از هر چه از ایشان می‌پرسید، ایشان جواب می‌دادند. مثال های ایشان برای جواب سئوالات همه از آیات قرآن بود (داستان های ۴۵ تا ۵۰ همین کتاب) هر سه روز یک بار قرآن را ختم می‌نمودند. آن حضرت می‌فرمودند: اگر بخوایم می‌توانم کمتر از سه روز قرآن بخوانم ولی هر آیه ای را که مرور می‌نمایم درباره اش می‌اندیشم که در چه مورد و در چه زمانی نازل شده به همین جهت هر سه روز یک بار آن را ختم می‌کنم. ج: رفتار امام علیه السلام با اطرافیان و سایر مردم: ابراهیم بن عباس گفت: هرگز ندیدم حضرت رضا علیه السلام با فردی به درستی سخن بگویند و هیچ وقت سخن کسی را قطع نمی‌کردند. هرگز حاجتمندی را با تندى بر انجام حاجتش مأيوس نمی‌نمودند. پاهای خویش را در مقابل هیچ شخصی دراز نمی‌نمودند و پیش هر شخصی که نشسته بود، تکیه نمی‌کردند. هرگز مشاهده نکردم غلامان و خدمتکاران خود را ناسزا بگویند و هیچ وقت آب دهان نمی‌انداختند و با صدای بلند و قهقهه نمی‌خندیدند. خنده ی آن حضرت تبسم و لبخند بود در منزل هر وقت سفره برای خوردن غذا پهن می‌نمودند، غلامان حتی دربانان و مأموران اصطبل (تیمار داران) هم سر سفره می‌نشستند. کم می‌خوابیدند و زیاد بیدار بودند. گاهی از سرشب تا صبح شب زنده داری می‌کردند. روزه زیاد می‌گرفتند. در هر ماه سه روز روزه بود و می‌فرمودند: این صَوْمُ الدَّهْرِ است. بخشش و صدقه ی زیاد می‌نمودند مخصوصاً در شبهای تاریک به طور پنهانی و اگر شخصی بگوید مانند آن حضرت را در فضل و عظمت دیده، سخن او را باور نکنید. و این آیه ی مبارکه را قرائت می‌نمودند فَلَا افْتَحَمَ الْعَقَبَةَ یعنی: (وارد دره ی هولناک نشده) کنایه از این که هر شخصی بخواهد از گرداب های ژرف و گود و درّه های هولناک قیامت بگذرد باید چنین کاری را بکند). سپس می‌فرمودند: خداوند می‌داند هر فردی نمی‌تواند بنده آزاد کند، راهی

[صفحه ۷۲]

برای وارد شدن به بهشت نسبت به چنین اشخاصی قرار داده و آن غذا دادن به مستمندان است. د: امام علیه السلام مهمان خود را به خدمت نمی‌گیرند: میهمانی به خانه امام رضا علیه السلام وارد شد آن حضرت با او نشسته و گفتگو می‌کردند شب هنگام بود و چراغ روشنایی خوب نمی‌سوخت و بعد از مدتی خراب شد. مهمان دست خود را دراز کرد تا آن چراغ را درست کند؛ امام هشتم علیه السلام نگذاشتند که او چراغ را درست کند، خودشان پیش رفتند و چراغ را درست کردند و چنین فرمودند: ما خانواده ای هستیم که مهمان را به خدمتکاری وا نمی‌داریم. [۶۳].

ه: طریقه ی میوه خوردن را امام رضا علیه السلام یاد می‌دهند: یاسر خادم گفت: روزی غلامان حضرت رضا علیه السلام میوه می‌خورند یک دانه را تمام نکرده، دور می‌انداختند. امام علیه السلام فرمودند: سبحان ا.. اگر شما بی نیاز هستید، افرادی پیدا می‌شوند که احتیاج به چنین میوه ای دارند. میوه را به فردی که محتاج است بدهید. [۶۴].

### دوستی با امام علیه السلام نباید موجب غرور شود

بزنطی می‌گوید: من یکی از افرادی بودم که به امامت امام کاظم علیه السلام معتقد بودم ولی درباره ی امامت امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام شک داشتم. نامه ای خدمت ایشان نوشتم و از چند مسأله سؤال نمودم. ولی همان مسأله مهم یعنی امامت آن حضرت را فراموش کردم. امام هشتم علیه السلام جواب همه ی پرسش های من را برای من نوشتند و در آخر نامه

[صفحه ۷۳]

اضافه فرموده بودند: که مهم‌ترین مسأله‌ی خود را فراموش کرده بودی! من بعد از خواندن آن نامه به امامت آن حضرت معتقد شدم خدمتشان رسیدم. عرض کردم مایلیم مواقعی را که از طرف دشمنان برای من خطری نیست، به منزل شما بیایم تا من را در مسائل مهم راهنمایی نمائید. یک روز نزدیک غروب امام علیه السلام مرکب سواری خود را برایم فرستادند، به خدمت ایشان رسیدم. نماز مغرب و عشاء را با آن حضرت خواندم. بدون این که من از ایشان پرسشی نمایم، آن حضرت جواب مشکلات را یک به یک پاسخ دادند و من همه‌ی آن‌ها را یادداشت می‌نمودم. در این موقع امام علیه السلام به رو به غلام خود نمودند و فرمودند: همان رختخوابی که خودم می‌خوابم بیاور تا بزنتی در آن بخوابد. از دلم گذشت که در دنیا شخصی مانند من نیست. این من هستم که امام مرکب خود را برایم فرستاده تا خدمتشان برسم، در کنارم نشسته اند، پس از آن، این همه درباره ام لطف نمودند که در رختخواب خودشان بخوابم! از خوشحالی مات و مبهوت شده بودم و در پوست نمی‌گنجیدم در همین موقع امام علیه السلام تکیه بر دست خود نموده بودند که حرکت کنند، امام علیه السلام نشستند و فرمودند: ای احمد! مبادا بر دوستان خود افتخار نمایی، و داستانی از جدشان امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیان نمودند که چنین بوده: صعصعه بن صوحان مریض شد. جدّم امیرالمؤمنین علیه السلام به عیادت او آمدند. دست مبارک خود را بر پیشانی‌اش گذاشتند و هنگامی که می‌خواستند بازگردند فرمودند: ای صعصعه! مبادا بر دوستان خود به واسطه‌ی این کار من افتخار نمایی، من این کارها را از آن جهت که وظیفه ام بود انجام دادم. [۶۵].

### مزد کارگر را قبل از شروع کار، معین و مشخص کنید

سلیمان بن جعفر: گفت در خدمت حضرت رضا علیه السلام بودم کاری داشتم خواستم از

[صفحه ۷۴]

ایشان جدا شوم و به منزل خود برگردم امام علیه السلام فرمودند: امشب پیش ما بمان. من به همراه آن حضرت رفتم. چشم آن حضرت به غلامان افتاد که با گل برای چهارپایان استبل می‌سازند. امام علیه السلام در آن میان مرد سیه چهره‌ای را دیدند که جزء غلام‌ها نبود. آن حضرت پرسیدند: این مرد کیست؟ غلامان گفتند: به ما کمک می‌کند و مبلغی به او خواهیم پرداخت. امام فرمودند: آیا مزد او را تعیین کرده اید؟ غلامان گفتند: نه، زیرا هرچه به او بدهیم، راضی خواهد بود. امام علیه السلام بسیار خشمگین شدند. من به حضرت گفتم: فدایت شوم، چرا خودتان را ناراحت می‌کنید؟ امام علیه السلام فرمودند: من بارها این‌ها را از چنین کارهایی نهی کرده‌ام و گفته‌ام شخصی که برای شما خواست کاری انجام دهد، اجرت و مزد او را مشخص کنید. زیرا هر کارگری که برای شما کاری بدون تعیین مزد انجام دهد، اگر سه برابر هم به او بدهید به گمان خودش مزدش کم است. و اگر مزد او را معین کنید و مشخص نمائید، بعد از دادن مزد، از شما سپاسگزاری خواهد نمود و اگر مقداری بسیار کمی هم به او اضافه بدهید، می‌داند که این جزء مزدش نبوده و اضافه گرفته است.

### نام هیچ فردی را با الفاظ بد یاد نکنید

یحیی بن عباد از عموی خود نقل کرد که روزی از حضرت رضا علیه السلام اشعاری شنیدم با این که خیلی کم شعر می‌خواندند: معنای اشعار چنین است: همه آرزو داریم عمرمان دراز شود، حال آن که مرگ آفت زندگی است، مبادا فریب آرزوهای بیهوده را بخوری، پیوسته میانه رو باش و گرفتاری‌ها را واگذار، دنیا مانند سایه‌ی زودگذری است که سواره‌ای در آن مختصر درنگی می‌کند سپس کوچ می‌نماید گفتم این شعر از کیست؟ امام فرمودند: شعر یک نفر عراقی است.

[صفحه ۷۵]

عرض کردم: ابو العتاهیه [۶۶].

بخودش نسبت می‌دهد، می‌گوید: این شعر از من است. امام علیه السلام فرمودند: این حرف را نگو، این اسم را نگو! مگر نشنیده‌ای که خداوند در قرآن می‌فرماید: وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ (هیچ شخصی را با لقب‌های زشت سرزنش ننمائید)، شاید او این اسم را دوست نداشته باشد.

### جواب امام رضا علیه السلام به صوفیان

صُوفی: (به ضم صاد) کسی که پیرو طریقه‌ی تصوف باشد این طریقه در تمام مذاهب آسمانی یافت می‌شوند مثلاً در مسیحیت هم ما صوفی داریم در اسلام هم در فرقه‌های مختلف اسلامی اعم از شیعه و سنی صوفیان وجود دارند مسلک آن‌ها به نظر خودشان احترام از خواهش‌های نفسانی و دوری از ماسوی الله است. اگر آن‌ها عارف باشند یعنی دانا و خداشناس واقعی باشند مانند حافظ و مولوی و عطار و از طریقه‌ی رهبران الهی پیشی نگیرند و به امیرالمؤمنین علیه السلام اقتدا کنند روش آن‌ها خوب است زیرا امام علی علیه السلام "امام العارفین" می‌باشند و حضرت سجّاد علیه السلام در مفاتیح الجنان دعایی دارند به نام "مناجات العارفین". "ولی اگر خود سر باشند و دارای روش‌هایی باشند که با روش‌های رسول گرامی اسلام و امیرالمؤمنین علیهم السلام مغایرت داشته باشد مورد تأیید نمی‌باشند مانند صوفیان در این داستان که آن‌ها معرفت نداشتند که امام را بشناسند برای همین از امام ایراد گرفتند و امام علیه السلام چنان جواب قاطعی به آن‌ها دادند که آن‌ها خاموش شدند. (برای اطلاع کافی از صوفی و صوفی‌گری و روش آن‌ها به فرهنگ دهخدا مراجعه شود). عده‌ای از صوفیان در خراسان خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رسیدند و به امام علیه السلام گفتند: مأمون خلیفه مسلمانان در این منصبی که خداوند به او داد دقت کرد و فهمید که شما اهل بیت علیهم السلام از همه‌ی مردم شایسته‌تر برای رهبری و امامت هستید. باز در میان خانواده رسول خدا صلی الله علیه و آله شما را انتخاب نمود و خلیفه‌چنین در نظر گرفت که خلافت را به شما برگرداند با این که مردم احتیاج دارند به فردی که غذای بسیار ساده بخورد و لباس خشن بپوشد و سوار مرکب شود و به عیادت مریض رود (یعنی

[صفحه ۷۶]

امام باید تارک دنیا باشد) حضرت رضا علیه السلام درحالی که تکیه کرده بودند راست نشستند و فرمودند: یوسف پیامبر بود لباس‌های دیبا و طلا می‌پوشید و بر تخت تکیه‌گاه فرعونیان می‌نشست. وای بر شما باید از امام عدل و دادگری بخواهید و هرگاه سخن گوید راست باشد و در حکومت عدالت را رعایت نماید و هر زمان وعده‌ای داد به آن وفا نماید. "ان الله لم یحرم لئوساً و لا مطعماً." همانا خداوند لباس و خوراکی را حرام نکرده و این آیه را تلاوت نمودند: "قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الزَّرْقِ" [۶۷] بگو چه کسی حرام نموده زینت خدا را که برون آورد برای بندگانش روزی پاک را و غذای خوب را و امام رضا علیه السلام در پایان، اشعار ابوطالب را برای صوفیان خواندند: [۶۸].

هر کدام از ما به زمانه عیب می‌گیریم با این که برای زمانه عیبی جز ما که اهل آن زمانیم نیست. عیب جویی برای زمانه می‌کنیم - با این که عیب در ما است اگر زمان سخن بگوید - ما را هجو خواهد نمود - گرگ گوشت گرگ را نمی‌خورد، ولی ما یکدیگر را آشکارا می‌خوریم. برای کلاهبرداری و نیرنگ لباس آراسته و معطر پوشیده ایم، وای بر غریبی که هرگاه بر ما برسد.

### سادات بعد از اعتراف به امامت امتیاز خاصی دارند

سلیمان بن جعفر گفت: علی بن عبدا.. که از سادات و نَسَب او به امام سجّاد علیه السلام می‌رسید به من گفت: من خیلی مایلیم به حضور حضرت امام رضاعلیه السلام شرفیاب شوم و خدمت ایشان سلامی عرض نمایم. گفتم: چرا نمی‌روی؟ گفت: من را یارای

يعيب الناس كلهم زَمانا  
 و مالز ما ننا عيب سوانا  
 نعيب زماننا و العيب فينا  
 و لو نطق الزمان بنا هجانا  
 و ان الذئب يترك لحم ذئب  
 و ياكل بعضنا بعضا عيانا  
 لبسنا للخداع مسكوك طيب  
 فويل للغريب اذا اثانا  
 [صفحه ۷۷]

عظمت و جلال ایشان را نیست که خدمتشان برسم. حضرت امام رضا علیه السلام مختصر کسالتی پیدا کردند. مردم به عیادت آن حضرت می‌رفتند. علی عبا... را دیدم. گفتم: اکنون هنگام خواسته‌ی تو رسیده حضرت کسالت پیدا کرده و مردم به عیادتشان می‌روند. اگر مایل باشی تو هم می‌توانی بروی. علی بن عبا.. خدمت امام رضا علیه السلام رسید. به اندازه‌ای که آرزو داشت امام هشتم علیه السلام با او گرم گرفتند و اظهار مرحمت فرموده و به او احترام نمودند. او از این عنایت امام علیه السلام بسیار خوشحال شد. چندی بعد علی بن عبا.. مریض شد من در خدمت حضرت رضا علیه السلام به عیادتش رفتیم. آن قدر به بالین او نشستیم تا هر که آمده بود رفت پس از اینکه خارج شدیم کنیز من گفت: همسر علی بن عبا.. پشت پرده بود امام علیه السلام را تماشا می‌کرد. همین که حضرت خارج شدند از پشت پرده بیرون آمد خود را به جایگاه امام انداخت جایی را که ایشان چند لحظه قبل نشسته بودند بر آن بوسه می‌زد و خود را به آن مکان می‌مالید. سلیمان گفت: وقتی من خودم علی بن عبا.. را ملاقات کردم آن چه امّ السّلمه زوجه اش انجام داده بود برایم نقل کرد. من هم برای حضرت رضا علیه السلام نقل نمودم. امام علیه السلام فرمودند: ای سلیمان! علی بن عبا.. و همسر و فرزندش اهل بهشت هستند و این سخن را درباره‌ی ساداتی که به امامت معتقد باشند فرمودند: یا سلیمان إِنَّ [۶۹] وَلَدَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ إِذَا عَرَفَهُمُ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرُ، لَمْ يَكُونَا كَالنَّاسِ [۷۰] فرزندان فاطمه و علی هر گاه عارف به مقام امامت باشند، مانند سایر مردم نیستند.

### چگونگی پیدایش واقفیان که منکر امامت امام رضا علیه السلام بودند

[قسمت ۱]: علت پیدایش این فرقه‌ی گمراه

پس از شهادت امام کاظم علیه السلام عده‌ای شهادت آن حضرت را انکار نمودند، ایشان را

[صفحه ۷۸]

مهدی موعود دانسته به امامت امام رضا علیه السلام اعتراف نکردند چون بر امامت امام هفتم علیه السلام توقّف کردند و امام بعدی را قبول ننمودند به آن‌ها واقفی گویند. سبب پیدایش فرقه‌ی فوق این بود که در نزد عده‌ای از نمایندگان امام هفتم علیه السلام که مسئول جمع‌آوری وجوهات بودند مقدار زیادی پول بود که اگر آن‌ها به امامت امام رضا علیه السلام اقرار می‌کردند باید پول‌ها را به امام هشتم علیه السلام بر می‌گردانیدند متأسفانه طمع بر آن‌ها غالب شد و برای تصرّف در آن اموال انکار امامت امام هشتم علیه السلام را نمودند. شیخ طوسی (۱) در کتاب غیب خود می‌نویسد آن‌ها ۳ نفر بودند: ۱. علی بن ابی حمزه بطائنی ۲. زیاد بن مروان قندی ۳. عثمان بن عیسی رواسی و نه تنها خود گمراه شدند بلکه عده‌ی دیگری را هم گمراه کردند از جمله: ۱. حمزه بن ربیع ۲. ابن بکار ۳. کرام خثعمی و غیره. در نزد زیاد بن مروان هفتاد هزار دینار، و در نزد علی بن ابی حمزه سی هزار دینار، یونس

یعقوب می‌گوید: من وقتی امامت امام هشتم علیه السلام برای من مشخص شد مردم را به امامت آن حضرت دعوت می‌کردم زیاد و علی بن ابی حمزه به وسیله ی شخصی برای من (یونس بن یعقوب) پیام دادند چرا برای امامت علی بن موسی تبلیغ می‌کنی؟ اگر به واسطه ی پول است ما تو را بی‌نیاز می‌کنیم و مبلغ دو هزار دینار را برای من ضمانت کردند به شرط این که من دست از تبلیغ بردارم ولی من امتناع ورزیدم و برای آن‌ها پیام دادم به ما از امامان طاهرین علیهم السلام چنین رسیده که: هرگاه بدعت در دین آشکار شد، عالم باید علم خود را اظهار نماید چنانچه آن را انجام ندهد، نور ایمان از او گرفته خواهد شد.

[صفحه ۷۹]

من هرگز پیکار در راه خدا [۷۱] را و نمی‌گذارم. به همین علت با من دشمن شدند و کینه ی من را به دل گرفتند. [۷۲].

### حضرت رضا علیه السلام با واقفیه‌ها چگونه رفتار نمود؟

[قسمت ۲] بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام هفتاد هزار دینار نزد زیاد قندی و سی هزار دینار و یک خادم و پنج کنیز نزد عیسی رواسی باقی ماند که چون طمع بر آن‌ها غالب شد آن‌ها نه تنها پول‌ها را به امام ندادند بلکه شیطان بر آن‌ها مسلط شد و امامت امام رضا علیه السلام را هم منکر شدند. امام هشتم علیه السلام برای آن‌ها نامه نوشت: اموالی که نزد شما است و از پدرم می‌باشد برای من بفرستید زیرا من وارث و جانشین او هستم. ثروتش را تقسیم نمودیم دیگر دلیلی برای شما نیست که اموال پدرم را نگه دارید. دو نفر از آن‌ها یعنی ابن اباحمه و زیاد قندی انکار فوت امام کاظم علیه السلام را کردند ولی عثمان بن عیسی به امام علیه السلام نوشت: پدرت از دنیا نرفته هر که بگوید او در گذشته، بیهوده گفته، اگر هم از دنیا رفته باشد به من دستوری نداده چه چیزی به شما بدهم کنیزها را آزاد و با آن‌ها ازدواج نمودم. شیخ صدوق می‌نویسد: امام کاظم علیه السلام شخصی نبودند که پول‌ها را انباشته نمایند و علت گرد آمدن این اموال این بود که چون امام هفتم علیه السلام در زمان هارون الرشید دشمنان زیادی داشتند و نمی‌توانستند این اموال را تقسیم نمایند و افراد مورد اعتماد امام هفتم علیه السلام کمتر پیدا می‌شدند به همین جهت پول‌ها نزد کارگزاران امام جمع شده بود و دیگر این که چون دشمنان بر علیه امام سخن چینی کرده بودند که از اطراف برای ایشان پول فرستاده می‌شود و مردم را به امامت خود دعوت می‌نماید و از طرفی این پول‌ها را دوستان امام به ایشان تقدیم نموده بودند و مال فقرا و نیازمندان نبود زیرا جاسوس‌های هارون

[صفحه ۸۰]

عرضه را بر امام آن چنان تنگ کرده بودند که این پول‌ها به ناچار نزد نمایندگان ایشان که مسئول جمع آوری وجوهات شرعی بودند، باقی مانده بود و آن‌ها در زمان حیات ایشان نمی‌توانستند پول‌ها را به آسانی به آن حضرت برسانند.

### گفتگوی امام رضا علیه السلام با رهبر واقفیه‌ها

[قسمت ۳:]

حسین بن قیاما که از رهبران واقفیه‌ها بود از صفوان بن یحیی و ابن ابی بخران در خواست کرد که برای او اجازه بگیرند که به خدمت امام رضا علیه السلام مشرف شود. وقتی بر امام وارد شد پرسید: آیا شما علی بن موسی الرضا هستید؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: آری. گفت: من خدای را گواه می‌گیرم که شما امام نیستید. امام رضا علیه السلام مدتی چشم بر زمین دوختند، سپس سر مبارک خود را بلند نموده و چنین فرمودند: از کجا می‌دانی که من امام نیستم؟ حسین بن قیاما گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: امام عقیم نمی‌باشد و شما به این سن رسیده اید، ولی هنوز فرزند ندارید. امام هشتم علیه السلام این بار بیش از مرتبه ی اول سر به زیر انداختند، آن گاه سر مبارکش را بلند نمودند و فرمودند: "اشهدُ اللهَ انه لا تمضی الايامَ و اللیالی حتی یزُوقنی الله و لدا

مِنی. " خدای را گواه می‌گیرم که چیزی نخواهد گذشت خداوند به من فرزندی کرامت می‌فرماید. ابن ابی بَحران گفت: ما از همان وقت تاریخ گذاشتیم. قبل از تمام شدن سال، خداوند متعال جواد الائمه علیه السلام را به ایشان عطا فرمود.

### عاقبت یکی از انکار کنندگان امامت امام رضا علیه السلام

[قسمت ۴: علی بن حمزه بطائنی]

حسن بن علی و شَاء گفت: حضرت رضا علیه السلام خواستند و گفتند: حسن! علی بن

[صفحه ۸۱]

ابی حمزه بطائنی امروزه از دنیا رفت. او را در داخل قبر کردند، هم اکنون دو فرشته داخل قبر او شدند، سؤال کردند از پروردگارش سؤال نمودند، گفت: خدا. پرسیدند: پیامبرت کیست؟ پاسخ داد: محمد رسول الله صلی الله علیه و آله. از امام اول پرسیدند: فرمودند: امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از او گفت: حسن بن علی علیه السلام بعد از او گفت: حسین بن علی علیه السلام. بعد از او گفت: جعفر بن محمد علیه السلام بعد از او گفت: موسی بن جعفر علیه السلام بعد از او زبانش بند آمد او را شکنجه کردند که امام تو کیست؟ ساکت ماند آن دو ملک گفتند: آیا موسی بن جعفر علیه السلام این طور به تو سفارش نمودند؟ آن چنان با حربه ای آتشین بر پیکرش فرود آوردند که تا قیامت قبرش می‌سوزد. حسن بن علی و شَاء گفت: از خدمت حضرت رضا علیه السلام بیرون شدم و این تاریخ را یادداشت نمودم. پس از مدتی از کوفه خبر رسید که در همان روز " بطائنی " از دنیا رفته بود و همان ساعت او را دفن کرده بودند.

### داستان خریدن باغ حمید بن قحطبه توسط امام رضا علیه السلام

حضرت امام رضا علیه السلام در سفر خراسان از راه سناباد به مرو وارد شدند، سناباد باغ ییلاقی بوده که بزرگترین و آبادترین [۷۳] و مجهزترین باغ مسکونی آن جا همان باغ بود. که قصر اسکندری یا مقبره ی پدر مأمون عباسی در آن قرار داشت. حمید بن قحطبه استنادار طوس ساکن این باغ ییلاقی بود در این باغ از مسافران رسمی و مهم پذیرایی می‌نمودند و به همین جهت از امام رضا علیه السلام هم در این باغ بزرگ پذیرایی شد. امام لباس خود را برای شستشو به خادمی دادند. حرز یا قرآنی به خط مبارک خودشان در جیب ایشان بود خادم آن را نزد حمید بن قحطبه آورد، حمید خواستار آن قرآن شد و سخت شیفته ی آن گردید، درخواست خرید آن را از آن حضرت نمود.

[صفحه ۸۲]

امام علیه السلام فرمودند: به قیمت همین باغ، حمید قبول کرد و باغ را داد و قرآن را گرفت، همان شب حضرت پس از معامله دستور دادند درختان باغ قطع شود و تصیرف مالکانه نمودند صبح حمید پشیمان شد امام رضا علیه السلام فرمودند: اگر باغ به صورت اول است باغ از آن تو، وقتی که حمید به باغ رفت با درختان قطع شده مواجه شد به دین جهت " باغ قطع گاه " نامیده شد. امام فرمودند: من این باغ را به تو بر می‌گردانم به یک شرط و آن این که از زوار من پذیرایی کنی، و حرز یا آن قرآن را به حمید بن قحطبه بخشیدند و باغ را نیز در اختیارش گذاشتند حمید شرط امام را قبول نمود. پس از آن امام علیه السلام از سناباد به طرف مرو حرکت کردند.

### بهترین زندگی و بدترین زندگی

علی بن شعیب گوید: خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدم ایشان به من فرمودند: ای



علی زندگی چه شخصی بهتر است؟ گفتم: ای سرور من شما از من داناتر هستید فرمودند: ای علی آن شخصی که دیگری در زندگی او خوب زندگی کند. ای علی زندگی چه مردی بدتر است؟ گفتم: شما داناتر ید. امام رضا علیه السلام فرمودند: شخصی که دیگری در زندگی او زندگی نکند. ای علی! با نعمت های خوش همسایه باشید، که گریز پا هستند (نعمت های خوش به سرعت نایاب می شوند) و این نعمت ها فاصله از مردمی نگرفتند که دوباره به سوی آنها برگردند (نعمت ها اگر از ما دور شوند، امکان بازگشت آنها بسیار کم است).

### هر که به خدا خوشبین باشد خدا با گمان خوش او همراه است

احمد بن عمرو حسین بن یزید گفتند: خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدیم و گفتیم: به [صفحه ۸۳]

راستی ما روزی فراوان و زندگی خوشی داشتیم ولی هم اکنون اندکی وضع ما بد شده و از خدا درخواست کنید که آن وضع را به ما برگرداند. امام فرمودند: چه می خواهید؟ آیا می خواهید سلطان باشید؟ آیا خوش دارید مانند طاهر و هرثمه (امرای عالی رتبه ی ارتش مأمون) باشید؟ ولی شما بر این عقیده و راه و روشی که دارید نباشید؟ گفتیم: نه به خدا، شاد نیستیم که همه ی دنیا از آن چه طلا و نقره دارد از ما باشد، ولی مخالف عقیده ای که داریم باشیم. (یعنی دوست داریم از دوستان و شیعیان شما باشیم). امام هشتم علیه السلام فرمودند: راستی خدا در آیه ی ۱۲ سوره ی مبارکه ی سَبَأُ می فرماید: (ای آل داوود شکر و ستایش خدای را به جای آورید (هرچند) از بندگان من عده ی قلیلی شکر گزارند". اِعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورُ " به خدا خوشبین باشید زیرا هر که به خدا خوشبین باشد خدا با گمان خوش او همراه است و هر که به روزی اندک خشنود باشد، خدا به کردار اندک او خشنود است. و هر که به اندک از روزی حلال خشنود باشد، بار او سبک است و خانواده اش خوش هستند و خدایش به درد دنیا و دارو و درمان دنیا بینا سازد (گره مشکلات او را باز خواهد کرد) و او را از دنیا به سلامت به " دارالسلام بهشت " برساند.

### ایمان ثابت و ایمان عاریتی

فضل گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: یونس بن عبدالرحمن [۷۴] معتقد است که معرفت [صفحه ۸۴]

اکتسابی است امام علیه السلام فرمودند: نه! درست نرفته، خدا بر هر شخصی خواهد ایمان می دهد و در برخی پابرجا است، و در برخی هم عاریتی است. ایمان پابرجا [۷۵] آن است که خداوند هرگز آن را از او سلب نمی کند، و ایمان عاریتی آن است که خداوند آن را به مرد می دهد و سپس آن را از او می گیرد. [صفحه ۸۷]

### داستان هایی از مناظرات امام رضا علیه السلام

### نخستین وقایع امامت امام رضا علیه السلام (علائم امامت)

#### اشاره

از محمد بن فضل هاشمی روایت شده هنگامی که حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام به شهادت رسیدند در مدینه ی طیبه به خدمت حضرت علی بن موسی الزضا علیه السلام در

آمدم و گفتم ای فرزند رسول خدا مخالفت اهل زمان را می‌دانید امروز پدر بزرگوارشان به ظاهر در دنیا نیستند و از دنیا رفته اند و هر فردی به یکی از برادران تان گمان امامت دارد. من قصد رفتن به شهر بصره را دارم و به یقین می‌دانم که گروهی از شیعیان پدر گرامی شما جهت بررسی این امر نزد من خواهند آمد، و از من نشانه‌های امامت را خواهند خواست پس اگر علامت‌هایی را به من بنمایانید که از این به بعد از اظهار آن قلب آن‌ها مطمئن شود خیلی خوب خواهد بود. آن حضرت وقتی این سخن را از من شنیدند فرمودند: یا محمد بدان که یکی از نشانه‌های امامت، اسلحه و زره و مرکب [۷۶] حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله است (که این مخصوص امام زمان علیه السلام [۷۷] است و غیر او را میسر نمی‌باشد). چنانچه هیچ شخصی نمی‌تواند شمشیر را از غلاف بیرون بکشد یا زره را بپوشد و یا سوار بر مرکب رسول خدا صلی الله علیه و آله شود و همه‌ی آن‌ها را خداوند تبارک و تعالی به من داده است.

[صفحه ۸۸]

- پیش بینی امام علیه السلام درباره‌ی رفتن به بصره [۷۸].

و امام رضا علیه السلام فرمودند: من دوستان پدرم را به زودی خواهم دید. گفتم ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله این سعادت چه وقتی میسر خواهد شد؟ امام علیه السلام فرمودند: سه روز بعد از رسیدن تو من حاضر خواهم شد. محمد بن فضل گوید: چون به بصره رسیدم شیعیان آن منطقه مانند محمد بن حسن و حسین بن محمد و عده‌ای دیگر نزد من آمدند و درباره‌ی موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدند و من چنین گفتم: موسی بن جعفر علیه السلام یک روز قبل از این که از دنیا بروند من به خدمت ایشان رسیدم و ایشان گفتند: ای محمد بن فضل! یقین بدان که من به رحمت حق واصل می‌شوم، چون دیدی که من را به خاک سپردند، حق سکوت نداری و باید ودایع من را به فرزندم علی بن موسی الرضا برسانی که او وصی من است و بعد از من امامت به او مراجعه شود من بعد از شهادت آن حضرت بنا بر سفارش ایشان به سوی مدینه رهسپار شدم و ودایع امامت [۷۹] را به علی بن موسی الرضا علیه السلام سپردم و علی بن موسی الرضا وعده دادند

[صفحه ۸۹]

که سه روز دیگر به بصره خواهند آمد و هر مسأله و سؤال مشکلی دارید از ایشان سؤال نمایید.

### گفتگوی امام با شیعیان بصره

شخصی که نام وی عمرو بن هذاب بود و در آن ایام ناصبی [۸۰] شده بود و قایل به امامت زید بن موسی گشته بود جلو آمد و به محمد بن حسن چنین گفت: آیا مردی با فضیلت تر و زاهدتر و با ورع تر از علی بن موسی الرضا از خاندان اهل بیت پیدا نکردی؟ من از او مسأله‌ای خواهم پرسید که نتواند جواب دهد و از جواب عاجز باشد. چون حسن بن محمد که یکی از شیعیان و دوستان موسی بن جعفر علیه السلام بود، وقتی سخنان این مرد ناصبی را شنید به شدت ناراحت شد و از ناراحتی بر خود

[صفحه ۹۰]

پیچید و به عمرو بن هذاب ناصبی گفت: ای مرد چرا سخنان ناشایسته در حق علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌گویی؟ این محمد بن فضل است که می‌گوید او سه روز دیگر خواهد آمد چون بیاید و آن وقت خواهی فهمید که نیکو سخن می‌گوید و رفتاری نیکو خواهد داشت بعد از بگو مگوی محمد بن حسن و آن مرد ناصبی مردم متفرق شدند. محمد بن فضل گوید چون روز سوم فرا رسید ناگهان چشمم به علی بن موسی الرضا علیه السلام افتاد که در بصره حاضر شدند و در منزل حسن بن محمد تشریف آوردند و فرمودند یا محمد بن فضل آن جماعت را که آن روز نزد تو آمده بودند (اشاره به روزی است که محمد بن فضل تازه وارد بصره شده بود و شیعیان را جمع کرده بود) حاضر گردان و از علمای یهود و نصاری و غیر آن‌ها هر شخصی که وارد این دیار شد احضار

نما تا آن چه ایشان را در هر دین و آیین مشکلی باشد جواب آن را از من بشنوند محمد حسن پیام امام را به مردم بصره رسانید و جمیع ایشان را با قوم زیدیه [۸۱] و معتزله [۸۲] حاضر گردانید و ایشان نمی‌دانستند که برای چه طلبیده شده اند چون همه ی مردم جمع شدند محمد بن حسن منبری در مجلس نهاد و حضرت رضا علیه السلام به بالای آن رفتند و فرمودند: السَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ پس از سلام چنین گفتند: ای قوم آیا می‌دانید که چرا برای شما ابتدا به سلام کردم؟ گفتند: نه. امام فرمودند: تا قلب های شما مطمئن شود و باعث رفع حجاب شما گردد و از هر چیزی که شما را مشکل باشد از من سؤال نمایید. مردم گفتند: شما چه شخصی هستید؟ امام فرمودند: من علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب می‌باشم و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و قرشی هستم امروز صبح با والی مدینه در مسجد [صفحه ۹۱]

پیامبر صلی الله علیه و آله نماز گزاردم و بعد از ادای فریضه [۸۳] نماز صبح والی مدینه امور جاریه را با من مشورت نمود و وعده نموده ام که بعد از عصر امروز انشاء... وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ نزد والی حاضر شوم. سپس آن جماعت گفتند: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! ما با این سخن رسا و محکم از شما دلیل دیگری نمی‌خواهیم و شما نزد ما صادق القول هستید و قصد بیرون رفتن از مجلس را داشتند پس امام فرمودند: ای قوم زود بیرون نروید و مدتی را از من آیات الهی و احادیث حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بشنوید، من آمده ام که هر کدام از شماها را مسئله مشکلی باشد جواب گویم و غبار شک را از دل های شما پاک نمایم. اولین فردی که از امام سؤال کرد: عمرو بن هدّاب بود (همان مرد ناصبی که دشمن امام بود) ابن هدّاب در کمال بی ادبی از امام سؤال کرد: که قبل از تو محمد بن فضل هاشمی مقداری چند از چیزهای عجیب را از تو نقل کرد که عقل آن را قبول نمی‌کند. امام رضا علیه السلام فرمودند: آن چیز چیست؟ عمرو گفت: او می‌گوید (محمد بن فضل هاشمی) که هر کتابی که از آسمان نازل شده و هر زبان و لغتی جز زبان عربی را تو می‌دانی و می‌توانی با آن تکلم کنی. آن حضرت فرمودند: آری او درست گفته، من به او این خبر را گفته ام، سپس امام علیه السلام خطاب به او و سایر مردم چنین فرمودند: هر سئوالی که در اذهان شما است بی چون و چرا پرسید تا جواب آن را به شما پاسخ دهم. سپس گروهی از ترک و فارس و هندو را جمع کردند و حضرت رضا علیه السلام با زبان ترکی و فارسی و هندی با آن‌ها تکلم نمودند و آن‌ها با زبان خود از حضرت سئوالاتی نمودند که امام علیه السلام با زبان خودشان به آن‌ها جواب دادند و آن‌ها را بر به جا آوردن کارهای خیر و نماز و روزه تشویق نمودند و همه آن‌ها به اتفاق اقرار نمودند که این حضرت به زبان ما از ما فصیح تر و بلیغ تراست. سپس حضرت رو به ابن هدّاب نمودند و فرمودند: به زودی تو یکی از اقوام و خویشان خود را خواهی کشت. او در جواب گفت: بعد از وقوع، من اعتقاد می‌کنم [صفحه ۹۲]

مگر شما علم غیب [۸۴] دارید امام علیه السلام به او گفتند: مگر این آیه را نخوانده ای: "عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَمْلِكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا" [۸۵] و ما وارثان آن رسول هستیم که خداوند متعال او را خبر داده بود بر آن چه از علم غیب می‌خواست و ما آن چه را که در گذشته بوده و هم چنین آن چه را که در آینده خواهد بود تا روز قیامت می‌دانیم. و از آن جمله خبر دهم که تو تا پنج روز دیگر یکی از نزدیکان خود را خواهی کشت، و اگر در این مدت آن چه که خبر دادم واقع نگردد، من دروغگو و افترا کننده باشم، و اگر راست باشد یقین بدان از راه حق در نهایت دوری قرار داری، و از طریق مصطفی علیه السلام تو را خبرهای دیگر دهم که تو در مدت کوتاهی از هر دو چشم نابینا خواهی شد. سوگند به خدا و رسول او که تو از پذیرش حقیقت خودداری خواهی نمود. و بعد از آن خدای تعالی تو را به پیسی (برص) مبتلا خواهد ساخت. محمد بن فضل هاشمی گوید به خدا سوگند آن چه که حضرت رضا علیه السلام درباره ی عمرو بن هدّاب گفته بود به حقیقت پیوست و مردم بعد از وقایع به او می‌گفتند که آیا علی بن موسی علیه السلام راستگو است یا دروغگو؟ و او با کمال وقاحت و به خاطر کینه

ای که از اهل بیت علیهم السلام داشت در جواب چنین گفت: من در آن روز که از علی بن موسی این

[صفحه ۹۳]

سخنان را شنیدم یقین داشتم که پیش بینی های او واقع خواهد شد. لکن به خاطر تعصب آن را قبول نمی کردم (این هِدَاب از محصولات و دست پروده های دستگاه بنی امیه بود و برای همین از دشمنان اهل بیت و امامان معصوم علیهم السلام بود).

### گفتگو با جاثلیق رهبر مذهبی مسیحیان

در این موقع حضرت رضا علیه السلام رو به طرف جاثلیق رهبر روحانی مسیحیان نمودند و

فرمودند: آیا انجیل [۸۶] دلالت بر نبوت پیامبر اسلام محمد بن عبدا... دارد یا ندارد. جاثلیق گفت اگر دلالت می داشت ما انکار نمی نمودیم امام از او پرسیدند: سکتی ای که در سفر سوّم می باشد چیست؟ (علت سکوت را مشخص نکردن، یعنی چرا نامی از آن پیامبر به میان نیامده). جاثلیق جواب داد: یکی از انبیای خداوند است که جایز نمی باشد اظهار نمایم امام فرمودند: اگر من برای تو ثابت نمایم که نام حضرت محمد صلی الله علیه و آله [۸۷] و اوصاف او

[صفحه ۹۴]

می باشد و این که حضرت عیسی علیه السلام به او اقرار داشته و بنی اسرائیل را به ظهورش بشارت داده قبول خواهی نمود؟ جاثلیق گفت: اگر این کار را انجام دهی قبول خواهم کرد من انجیل را رد نمی کنم. امام فرمودند: اینک به سفر سوّم توجه نما که در آن بشارت حضرت عیسی علیه السلام به ظهور حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. امام هشتم علیه السلام شروع نمودند به خواندن سفر سوّم از انجیل تا رسید به اوصاف خاتم الانبیاء محمد بن عبدا... صلی الله علیه و آله رسیدند. امام سؤال نمودند: این شخص را که توصیف می کند چه کسی می باشد؟ جاثلیق پرسید: چه صفتی را بیان می نماید؟ امام فرمودند: جز آن چه خدا توصیف فرموده چیز دیگری نمی گویم. صاحب شتر و عصا و رداء می باشد و پیامبر درس نخوانده ای است که نام او در تورات و در انجیل ذکر شده امر به معروف و نهی از منکر می نماید. آن چه پاکیزه است حلال دانسته و هر چه پلید و ناپاک است حرام می داند. گرفتاری و مشکلات و بندهای گران آن‌ها را برمی دارد و به راه راست و طریق استوار هدایت می کند. امام هشتم علیه السلام از جاثلیق سؤال نمودند تو را به حقّ عیسی روح ا... و کلمه ی [۸۸] خدا

[صفحه ۹۵]

تو را سوگند می دهم آیا این صفات را در انجیل راجع به پیامبر ما نمی خوانید؟ در این هنگام جاثلیق سر به زیر انداخت و در فکر فرو رفت قبول نکردن سخنان امام رضاعلیه السلام مساوی بود با قبول نکردن انجیل و قبول نکردن انجیل موجب کافر شدن او می شد. و در جواب امام علیه السلام چنین گفت: اوصافی که شما فرمودید در انجیل موجود است و عیسی علیه السلام چنین بشارتی را داده ولی هنوز در نزد مسیحیان اثبات نگردیده که همان شخص پیامبر شما است امام علیه السلام در جواب او فرمودند: این که منکر انجیل نشدی و به این اوصاف اقرار نمودی سفر دوّم را مورد توجه قرار ده که در آن از محمد صلی الله علیه و آله و جانشین او و دخترش فاطمه علیها السلام و از فرزندانش حسن و حسین علیهم السلام یاد نموده جاثلیق رهبر مذهبی مسیحیان و دانشمندی دیگری به نام رأس الجالوت (رهبر مذهبی یهود) که این سخنان با دلیل و برهان امام علیه السلام را شنیدند، فهمیدند که حضرت رضا علیه السلام بر تورات [۸۹] و انجیل کاملاً مسلط است و با خود گفتند از راهی برای

[صفحه ۹۶]

ما استدلال می نماید که امکان ردّ آن نمی باشد مگر اینکه منکر تورات و انجیل و زبور شویم که امری محال است. جاثلیق و رأس الجالوت در جواب امام علیه السلام گفتند: درست است موسی و عیسی به ظهور چنین پیامبری بشارت داده ولی برای ما ثابت نشده

که آخرین پیامبر همان محمّد پیامبر شما است. و یا فرد دیگری می‌باشد. حضرت رضا علیه السلام فرمودند: اکنون که در شک افتادید بگوئید آیا خداوند پیامبر را قبل یا بعد از فرزندان آدم به نام محمّد صلی الله علیه و آله تاکنون مبعوث گردانیده مگر پیامبر ما؟ یا این اوصاف را در کتاب پیامبری جز حضرت محمّد صلی الله علیه و آله می‌یابید؟ آن‌ها از جواب دادن عاجز و درمانده شدند و گفتند بر ما جایز نیست اقرار کنیم آیا این محمّد همین محمّد شما است؟ زیرا چنانچه اقرار به محمّد و وصی او و دختر و فرزندان حسن و حسین بنماییم ما را مجبور به داخل شدن در اسلام می‌نماید.

### امان دادن امام هشتم علیه السلام به جاثلیق

جاثلیق چون جوابی برای گفتن نداشت و امام علیه السلام می‌دانستند اگر او مجبور به قبول (۱) زبور در لغت به معنی نوشته بر وزن فَعولٌ به معنی مفعول کتاب داوود علیه السلام در اصل به معنی مزبور و مکتوب و علم شده برای مزامیر داوود پیامبر علیه السلام. مصنّف قاموس در بصائر آورده: کتاب داوود را از آن روی زبور خواندند که نوشته شده و مسطور از آسمان نازل شده و کتاب مسطور و نوشته شده را زبور گویند. بعضی زبور را لغتی سریانی و بعضی کتابی می‌دانند که از آسمان نازل شده و فرق زبور و قرآن در این است که قرآن دارای حکم عقلی و احکام شرعی هر دو هست و زبور حکمت عقلی محض است که بر داوود نازل شده و هیچ حکم شرعی در آن نبوده. بیشتر محتویات این کتاب پند و اندرز است و باقی آن مدح و ثنای ایزد متعال می‌باشد. زبور بر حضرت داوود علیه السلام به طریق آیات مفضلات نازل گردید لیکن آن حضرت (در یک دفعه) مندرجات زبور را بر قوم خود ابلاغ کرد. (مانند قرآن که تدریجی به مردم ابلاغ می‌شده نبوده) در خبر است داوود علیه السلام زبور برگرفت و وارد صحرا شد، علمای بنی اسرائیل در پشت سر او ایستادند و دیگر مردمان پس از علما ایستادند و جنّها پس از مردمان ایستادند و مرغان در هوا پر و بال‌های خود را گسترده و داوود زبور را با صدای بسیار خوش و دلربایش خواند که همه سر و پا به مطالب آن کتاب گوش فرا می‌دادند و مزامیر داوودی همان سرودهای داوود بود که به آن‌ها ترنم می‌کرد و مجموع آن را زبور می‌گفتند و نغمه‌ی داوودی لغت مشهوری است که به افرادی گفته می‌شود که صدای بسیار خوش و دلربا دارند و آوازشان مورد توجه همگان قرار می‌گیرد.

[صفحه ۹۷]

اسلام شود، از روی ناچاری است ولی اگر به او امان داده شود حقیقتی را که فهمیده بود و در قلبش فرو رفته بود اقرار می‌نمودند لذا امام علیه السلام به او فرمودند: خدا و پیامبر را گواه می‌گیرم از جانب ما در امانی در آن چه که مخالف طبع تو می‌باشد قبول نمایی. جاثلیق در جواب امام علیه السلام گفت: اکنون که امان دادی این پیامبری که اسم او محمّد است و وصی او که نامش علی است و دخترش که نام او فاطمه است و آن دو فرزندی که نامشان حسن و حسین است نامشان در تورات و انجیل و زبور ثبت شده است امام رضا علیه السلام از او پرسیدند: آیا آن چه من گفتم از پیامبر و جانشین او و دخترش و دو فرزندانش در تورات و انجیل و زبور هست یا نیست؟ جاثلیق عرض کرد: درست است.

### گفتگوی امام هشتم علیه السلام با رأس الجالوت و امان دادن به او

امام علیه السلام به رأس الجالوت رهبر مذهبی یهودیان گفتند: گوش فراده فلان سفر از زبور داوود را بخوانم رأس الجالوت گفت: بفرمائید امام علیه السلام سفر اول را تلاوت نمودند تا به نام محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام رسیدند و به او گفتند: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا این نام‌ها در زبور نمی‌باشد؟ همان امانی را که به جاثلیق دادم به تو می‌دهم. رأس الجالوت گفت: درست است، آن چه فرمودید عیناً در زبور وجود دارد. حضرت فرمودند: تو را

سوگند می‌دهم به آن ده آیه ای که خداوند بر موسی بن عمران علیه السلام نازل کرد آیا اوصاف حضرت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در تورات وجود دارد که عدالت و فضیلت از صفات برجسته ی آنها است؟ رأس الجالوت جواب داد آری هر شخصی که آن را انکار کند به خدا و پیامبران او کافر شده است. حضرت رضا علیه السلام فرمودند: اکنون فلان سفر از تورات را توجه کن. وقتی آن جناب تورات را می‌خواند، رأس الجالوت از خواندن آن حضرت در شگفت بود. همین که رسید به نام محمد صلی الله علیه و آله

[صفحه ۹۸]

رأس الجالوت گفت: راست است این إحماد-إلیا و دختر إحماد و شَبْر و شَبْر (یعنی محمد صلی الله علیه و آله - علی - دختر محمد فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام) حضرت رضا علیه السلام تا آخر آن را قرائت فرمودند بعد از تمام شدن تلاوت رأس الجالوت گفت: به خدا سوگند ای فرزند محمد صلی الله علیه و آله اگر مانع نمی‌شد ریاستی که بر تمام یهود پیدا کرده ام، هر آینه از دستور تو پیروی می‌کردم. سوگند به خدایی که تورات را بر موسی و زبور را بر داوود نازل کرده هیچ شخصی ندیده ام تورات و انجیل و زبور را بهتر از شما تلاوت کند و نه بهتر بلکه شیرین تر و شیوا تر از شما تفسیر نماید! حضرت رضا علیه السلام تا ظهر با آنها مناظره می‌نمودند و در این هنگام امام علیه السلام فرمودند من نماز ظهر را می‌خوانم و سپس به مدینه خواهم رفت و چون به فرماندار مدینه وعده داده ام تا جواب نامه ی دوستش را بنویسد. انشاء ا... فردا صبح زود خواهم آمد. [۹۰].

[صفحه ۹۹]

### صحبت کردن امام علیه السلام با کنیز رومی و مسلمان شدن او

و در روز دیگر که حضرت رضا علیه السلام در همان مکان تشریف آوردند و یک کنیز مسیحی نذری برای آن حضرت آورد امام هشتم علیه السلام با کنیز به زبان خودش که عربی نبود صحبت نمودند (زبان نصرانی) جاثلیق که زبان نصرانی را خوب می‌فهمید از تکلم آن حضرت با آن کنیز شگفت زده شد و کنیز بعد از گفتگو با امام علیه السلام به دین اسلام گروید و مسلمان شد. پس آن حضرت به کنیز فرمودند: عیسی را دوست می‌داری یا محمد را؟ کنیز گفت: عیسی را تا امروز از همه بیشتر دوست می‌داشتم ولی امروز حضرت محمد صلی الله علیه و آله را از جمیع آفریده های خدا بیشتر دوست می‌دارم، جاثلیق روحانی نصرانی به کنیز گفت: حالا که به دین اسلام درآمده ای به عیسی دشمنی می‌کنی؟ کنیز در جوابش گفت: پناه به خدا می‌برم از دشمنی با عیسی من دوست دارم ولی حضرت محمد صلی الله علیه و آله را از او بیشتر دوست دارم. امام هشتم علیه السلام به جاثلیق گفتند: هرچه کنیز به زبان نصرانی [۹۱] می‌گوید تو به زبان عربی برای مردم ترجمه کن. جاثلیق به فرمان حضرت از جای بلند شد و تمام سخنان کنیز را به زبان عربی برای مردم بیان نمود و حَضار تعجب کردند و شگفت زده شدند. بعد از آن جاثلیق به امام هشتم علیه السلام گفت: ای پسر رسول خدا! در این دیار مردی است به نام سَندی و به دین مسیح اعتقاد دارد و خود را از علمای نصاری می‌داند.

### مسلمان شدن سندی عالم مسیحی در بصره

به دستور حضرت سندی را آوردند و امام علیه السلام با او به مناظره و سؤال و جواب پرداختند و پس از بحث و گفتگوی بسیار سندی اسلام را پذیرفت، و کلمه ی طَیبه ی

[صفحه ۱۰۰]

لا اله الا الله و محمداً رسول الله را بر زبان آورد. به دستور حضرت زَنار [۹۲] او را قطع نمودند و محمد بن فضل هاشمی با بعضی از

مردم با او به حمام رفتند و او را تطهیر نمودند، و سندی را به فرمان امام علیه السلام با وسائل و متعلقاتش به مدینه ی طیبه فرستادند.

### گفتگوی امام رضا علیه السلام با روحانی بزرگ زردشتیان و محکوم نمودن او

داستان طولانی گذشته در یک مجلس بود که امام هشتم علیه السلام دو عالم بزرگ یهود و نصاری را با استدلال و دلیل و برهان محکوم نمودند. داستان زیر گفتگوی امام رضا علیه السلام با موبد موبدان آن عصر زردشتیان "هیربد اکبر" است. امام هشتم علیه السلام هیربد اکبر را که بزرگ زردشتیان بود فرا خواندند و به او فرمودند: به من خبر ده از زردشتی که گمان می کنی پیامبر است، چه دلیل و حجتی بر نبوت او داری؟ هیربد گفت: زردشت [۹۳] معجزاتی آورده بود که هیچ شخصی پیش از وی نیاورده بود ما او را ندیده ایم لکن از اسلاف و گذشتگان ما اخباری برای ما وارد شده است که وی کارهایی انجام داده که هیچ شخصی انجام نداده و چیزهایی که او حلال کرده هیچ فردی تا به حال حلال ننموده است لذا ما از او پیروی می کنیم. امام رضا علیه السلام در جواب او فرمودند: مگر نه آن است که اخباری از وی به شما رسیده و شما به همان واسطه از او متابعت می کنید هیربد عرض کرد: آری چنین است امام علیه السلام فرمودند:

[صفحه ۱۰۱]

پس سایر امت های گذشته هم چنین است و ایشان دلائل و معجزاتی هم دارند مانند دلائل و معجزات موسی و عیسی و محمد علیهم السلام که پیامبر بودند چرا شما از این ها پیروی نمی کنید؟ شما را چه عذری است که اقرار درباره ی ایشان را قبول نداشته باشید؟ و به زردشت و معجزات او اقرار کنید یعنی اینکه اگر علت قبول کردن شما دین زردشت را اعتماد محض به اخبار وارده از جانب زردشتی ها است درباره ی انبیایی هم چون موسی و عیسی و محمد علیهم السلام اخبار متواتره [۹۴] موجود است و عده ی زیاد و افراد و کثیری آن را نقل کرده اند پس علت چیست که از زردشت قبول می کنید؟ و از موسی و عیسی و محمد علیهم السلام قبول نمی کنید موبد موبدان زردشتیان چون این سخنان با حکمت را شنید نتوانست جواب دهد و خاموش و متخیر ماند. [۹۵].

### نیشکر خواستن حضرت امام رضا علیه السلام در غیر فصل آن

ابوالحسن صانع از عموی خود نقل می کند که او گفته که با حضرت امام رضا علیه السلام به

[صفحه ۱۰۲]

طرف خراسان حرکت می کردیم در بین راه از ایشان اجازه خواستم که رجاء بن ابی ضحاک (دایی مأمون که خراسانی بود) را به قتل برسانم همان فردی که به دستور مأمون حضرت را از مدینه به خراسان می آورد. امام فرمودند: آیا می خواهی شخص مؤمنی را به واسطه ی کافری بکشی؟ عموی ابوالحسن صانع گفت: وقتی به اهواز رسیدیم حضرت امام رضا علیه السلام نیشکر خواستند، یک نفر از اهوازی ها گفت: این مرد عرب (امام رضا علیه السلام) بیابان نشین است و نمی داند نیشکر در فصل تابستان پیدا نمی شود. اطرافیان به امام فرمودند: یا بن رسول ا... مولای ما در این فصل نیشکر پیدا نمی شود و فصل نیشکر نیست، امام علیه السلام فرمودند: ولی شما جستجو کنید و به اطراف بفرستید پیدا خواهید کرد کشاورزان روستای اسحاق آباد گفتند: ما مقداری نیشکر داریم که برای کشت و بذر نگه داشته ایم. این یکی از براهین حضرت امام رضا علیه السلام بوده امام وقتی به روستا رسیدند در آن جا نماز خواندند شنیدیم امام علیه السلام در سجده چنین می گویند: "لَكَ الْحَمْدُ اِنْ اطَعْتُكَ وَ لَاحِجَّةَ لِي اِنْ عَصَيْتُكَ وَ لَا اُصْنَعُ لِي وَ لَا لِعِیْرِی فِی اِحْسَانِیَّتِكَ فَمِنْكَ یَا كَرِیْمُ اِغْفِرْ لِمَنْ نِی مَشَارِقِ الْاَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ". "خداوندا تو را ستایش می کنم اگر فرمانبردار تو باشم، و در بندگی خود، اگر گناه تو را بنمایم جوابی ندارم، از برای من و دیگری چاره ای نیست، اگر در مقابل احسان تو گناه نمایم هیچ عذر و بهانه ای ندارم، هر نیکی از من سرزند از جانب تو می باشد، ای کریم پیامر گناه مردان و زنان با

ایمان را در اطراف زمین از شرق تا غرب آن). راوی می‌گوید: چند ماه پشت سر حضرت رضا علیه السلام نماز می‌خواندیم در تمام این مدت در رکعت اول حمد و انا انزلنا می‌خواندند و در رکعت دوم حمد و قل هو الله احد را تلاوت می‌نمودند.

### ادا کردن دین و قرض یکی از شیعیان توسط حضرت امام رضا علیه السلام

ابومحمد غفاری گفت: مبلغ زیادی مقروض بودم. با خود گفتم چاره ای برای

[صفحه ۱۰۳]

پرداخت قرض نیست مگر اینکه به آقا و مولای خودم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام پناه برم. صبح هنگام به درب منزل آن جناب رفته اجازه تشرّف خواستم پس از ورود قبل از اینکه من چیزی عرض کنم امام علیه السلام فرمودند: می‌دانم حاجت تو چیست، پرداخت قرض تو به عهده ی من است. شب هنگام موقع افطار غذا آوردند با هم افطار نمودیم امام فرمودند: آیا امشب این جا می‌خوابی یا می‌روی؟ عرض کردم یا بن رسول ا... اگر لطف و رحمت فرموده و آرزویم را برآورید مایلیم از خدمت شما مرخص شوم. در این هنگام امام علیه السلام از زیر فرش یک مشت پول برداشتند و به من دادند. بعد از خداحافظی، هنگامی که به خانه رسیدم، به نزدیک چراغ رفتم دیدم دینارهای سرخ و زرد است. اول دیناری که به دستم رسید به دقت آن را نگاه نمودم بر روی آن چنین نوشته شده بود: مقدار پنجاه دینار در اختیار تو است، بیست و شش دینار برای پرداخت قرضت، و بیست و چهار دینار برای مخارج خانواده ات، فردا صبح مجدداً دینارها را بررسی نمودم آن دیناری که نوشته داشت نیافتم همان پنجاه دینار بود نه کم و نه زیاد. [۹۶].

### گرامت فرزندان پیامبر اسلام علیهم السلام

حضرت امام رضا علیه السلام راجع به فرق بین "آل و امت" در تفسیر این آیه مبارکه "و امرؤ اهلک بالصلایه و اضطر علیها" یعنی: خاندانت را به نماز دستور ده و بر آن پایدار باش. خداوند تبارک و تعالی ما خاندان را مخصوص گردانید به این خصوصیت هنگامی که فرمان داد ما را با امت به بر پا داشتن نماز، سپس ما را به این فرمان (برپایی نماز) از میان امت و ویژگی مخصوص داد. [۹۷] حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله هر روز

[صفحه ۱۰۴]

به درب خانه ی علی و فاطمه علیهم السلام می‌آمدند پس از نزول این آیه تا مدت نه ماه در وقت هر نمازی (در پنج نوبت) و می‌فرمودند: نماز را (مواظب) باشید خدایتان رحمت کند و خداوند هیچ کدام از ذریه های پیامبران را به این کرامتی که ما را به واسطه ی آن ارجمند گردانیده و در میان امت ویژگی خاص داده گرامی نداشته است. " این هم یک فرق بین آل و امت."

### اهل ذکر حضرت محمد و ائمه اثنی عشر علیهم السلام هستند

حضرت امام رضا علیه السلام در توضیح این آیه ی مبارکه ی "فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون" [۹۸]. از اهل ذکر پرسید چنانچه نمی‌دانید از علماء حاضر در مجلس مأمون پرسیدند که منظور از اهل ذکر چه کسانی هستند؟ آن‌ها گفتند: مقصود یهودیان و مسیحیان می‌باشند. امام رضا علیه السلام آن گاه چنین فرمودند: جواب شما در صورتی درست است که آن‌ها ما را به دین خودشان دعوت نمایند، در حالی که می‌گویند: دین ما از دین اسلام بهتر است. مأمون گفت: ای ابا الحسن آیا در نزد شما بیانی هست که با گفته ی علماء حاضر در مجلس مخالف باشد. امام رضا علیه السلام فرمودند: آری مقصود از ذکر رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است و ما خاندان او هستیم و این معنی را خداوند در قران خود بیان کرده و در سوره ی



طلاق [۹۹] چنین بیان نموده: ای خردمندان که ایمان آورده اید تقوای الهی را پیشه‌ی خود سازید (از خدا بترسید) و او "خدا" رسولی فرستاد که آیات واضح و روشن الهی را برای شما می‌خواند تا مؤمنان نیکوکار را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی ببرد (ره‌نمون سازد).

[صفحه ۱۰۵]

پس منظور از ذکر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و ما خاندان و آل او هستیم (پس معلوم می‌شود که حضرت رسول و دوازده امام علیهم السلام اهل ذکر هستند چون همه چیز می‌دانند و علم آن‌ها لدنی است، یعنی آن‌ها بدون استاد و بدون این که تلمذ و شاگردی نموده باشند، از جانب خدا دارای تمام علوم اولین و آخرین هستند.

### حضرت امام رضا و روشنگری منزلت امام علی علیهما السلام

امام هشتم علیه السلام در مجلس مأمون، حضور یافتند و گروهی از دانشمندان عراق و خراسان هم در آن انجمن بودند و امام علیه السلام درباره‌ی اصطفاء (بندگان برگزیده) دلایلی آوردند و تفاوت بن "آل و امت" را بیان نمودند که یکی از آن‌ها به شرح زیر می‌باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله همه‌ی مردم را از مسجد بیرون نمود جز عترت خود را که خاندان او باشند و چون مردم در این باره سخن گفتند و عباس عموی پیامبر (جد بزرگ خاندان بنی عباس) هم گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را با خود ساکن مسجد گذاری و همه‌ی ما را خارج می‌کنی. رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمودند: من او را نگذارم و شماها را خارج نمایم ولی خدا او را در مسجد گذاشت و شماها را خارج کرد و در این کار شرح گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله است. درباره‌ی علی علیه السلام فرمودند: "أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى" یعنی: تو نسبت به من چون هارونی نسبت به موسی. علمای عراق و خراسان که در مجلس مأمون بودند گفتند: این در کجای قرآن است؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: من در این باره از قرآن برای شما می‌خوانم. گفتند: بیاور امام علیه السلام فرمودند: خداوند عزوجل در آیه‌ی ۸۷ سوره‌ی یونس چنین می‌فرماید: "وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّأْ لِقَوْمِكَ مِمَّا بِيَمِينِكَ وَاجْعَلُوا لِقَوْمِكُمْ قَبِيلَةً" یعنی: وحی کردیم به موسی و برادرش که برای قوم خود در

[صفحه ۱۰۶]

مصر خانه‌ها فراهم کنید و خانه‌های خود را قبله قرار دهید. در این آیه بیان منزلت و مقام هارون نسبت به موسی و در آن است دلالت بر منزلت و مقام علی علیه السلام نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و به همراه آن است دلیل روشنی از فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که فرمودند: به راستی این مسجدی است که بر هیچ جنب و حائضی حلال نیست جز برای محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام. علماء گفتند: این شرح و این بیان یافت نشود مگر نزد شما خانواده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله. حضرت رضا علیه السلام فرمودند: چه کسی منکر آن می‌باشد با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: "أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأُهَا فَمَنْ يَأْتِ الْمَدِينَةَ أَنْ يَأْتِيَهَا مِنْ بَابِهَا" یعنی: من شهر دانش هستم و علی درب آن شهر، هر شخصی بخواهد به شهر دانش وارد شود. باید از درب آن وارد گردد، در آن چه ما از فضل و شرف توضیح دادیم و از تقدّم و اصطفاء و طهارت چیزی است که جز مُعاند و دشمن آن را انکار نماید.

### گفتار حضرت امام رضا علیه السلام درباره‌ی بندگان برگزیده که عترت هستند

چون امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون حضور یافتند و گروهی از دانشمندان عراق و خراسان هم در آن انجمن حضور داشتند، مأمون رو به حاضران گفت: معنی این آیه را به من خبر دهید "ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ

اضْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا. [۱۰۰].

"سپس ارث دادیم کتاب را به افرادی که از بنده های خود که آن‌ها را برگزیدیم" علما همه گفتند: مقصود خدا از بندگان برگزیده "همه ی اَمّت" هستند. مأمون به امام هشتم علیه السلام گفت: یا ابا الحسن شما چه می فرمائید؟ امام در پاسخ فرمودند: چنان که این‌ها می گویند من نمی گویم بلکه می گویم مقصود خداوند تبارک و تعالی از بندگان برگزیده به ویژه عترت طاهره و خاندان

[صفحه ۱۰۷]

پیامبر است. مأمون گفت: برای چه؟ مقصود عترت است و همه ی اَمّت نمی باشد. حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند: اگر مقصود همه ی اَمّت باشند باید همه به بهشت روند زیرا خداوند در دنبال آن آیه فرماید: فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ". برخی از آن‌ها بخود ستم کنند و برخی به میانه روی رفتار نمایند و برخی با اجازه ی خدا به هر کار خیری سبقت جویند. "این است آن فضیلت بزرگ. سپس همه را اهل بهشت قرار داده و فرموده است: جَنَّاتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا بِهِشت های عدنی که در آن وارد شوند با اجازه ی خدا این است آن فضیلت بزرگ سپس همه را اهل بهشت قرار داده و فرموده است: جَنَّاتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا بِهِشت های عدنی که در آن درآیند. بنابراین وراثت مخصوص عترت طاهره است نه دیگران سپس حضرت فرمودند: (عِثْرَتْ) همان افرادی هستند که خدا آن‌ها را در قرآن وصف نموده و چنین فرموده: همانا خداوند می خواهد پلیدی را از شما خاندان ببرد و شما را به خوبی پاک گرداند انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا [۱۰۱] و همانا که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ی آن‌ها فرموده اند: راستی من در میان شما ثقلین [۱۰۲] را به جای خود می گذارم که کتاب خدا و خاندان و اهل بیت من آن دو هستند. هرگز از هم جدا نشوند تا در سر حوض به من برسند شما بنگرید پس از من درباره ی آن دو چه می کنید ای مردم به آن‌ها چیزی نیاموزید زیر آن‌ها از شما دانا ترند. علما گفتند: یا ابا الحسن به ما بگویند که عترت همان آل است یا جز آل می باشند؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: عترت همان آل می باشند. علما گفتند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر رسیده که فرموده: اَمّت من همه آل من هستند و اینان همه یاران پیامبر می باشند.

[صفحه ۱۰۸]

بر طبق خبر معروف که نمی توان آن را انکار کرد می گوید: آل محمّد "اَمّت" او هستند. امام پرسیدند: به من بگویند صدقه بر آل محمّد حرام است یا نه؟ گفتند: آری حرام است. امام فرمودند: آیا صدقه بر همه ی اَمّت حرامست؟ گفتند: نه. امام پس از پاسخ آن‌ها چنین فرمودند: "این است فرق میان اَمّت و آل او،" وای بر شما به کجا رفتید؟ شما به قرآن پشت نمودید. شما بر خود زیاد روی کردید، آیا نمی دانید که روایت در ظاهر خود درباره ی برگزیده های هدایت یافته اند نه درباره ی دیگران؟

### چرا عترت علیهم السلام بر دیگران برتری دارند؟

مأمون در ادامه گفتگوش از امام رضا علیه السلام سؤال نمود: آیا خداوند عترت را بر دیگران برتری داده؟ امام علیه السلام فرمودند: به راستی که خدای عزیز جبار عترت را در کتاب محکم خود بر دیگران برتری داده، مأمون پرسید: این در کجای کتاب خدا است؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: خداوند می فرماید: "ان الله اضْطَفَى آدَمَ وَ نُوْحًا وَ آلِ اِبْرَاهِیمَ وَ آلِ عِمْرَانَ عَلَی الْعَالَمِینَ" [۱۰۳] به راستی خدا برگزید آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان نژادی که از یکدیگرند. (از یک نژاد هستند) سپس بعد از آن گفتار را با دیگر مؤمنان کرده و فرموده: "یا ایّها الذّین امنوا اطیعوا الله وَ اطیعوا الرسولَ وَ اُولِی الامرِ مِنْکُمْ فَاِنْ تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوْهُ اِلَی اللّهِ وَ الرَّسُولِ اِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْاٰخِرِ ذَلِکَ خَیْرٌ وَ اَحْسَنُ" تأویلا [۱۰۴] ای

[صفحه ۱۰۹]

کسانی که ایمان آوردید فرمانبرداری کنید از خدا و پیامبر و کسانی را که از جانب آن‌ها تعیین شده اند. (اولی الامر یا امام معصوم) و به همین جهت به واسطه‌ی داشتن آن دو مورد حسد واقع شدند. و خداوند می‌فرماید: "أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ آيَاتِهِمِ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا" [۱۰۵] (آیا حسادت می‌ورزند به مردم بر آن چه که خداوند از آن چه که از فضل خود به آن‌ها داده است. پس به تحقیق که ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت (نبوت) را دادیم و به آن‌ها پادشاهی و ملک بزرگ را ارزانی داشتیم.) مقصود پروردگار اطاعت و پیروی کردن از برگزیدگان پاک است (پیامبر و ائمه طاهرین) و "ملک" در این جا یعنی حقی است که خداوند به خاطر اطاعت کردن پیامبر و ائمه طاهرین: از ذات باری تعالی به آن‌ها داده است. [۱۰۶].

### تنها خاندان مورد درود خداوند متعال

امام رضا علیه السلام در دنباله گفتگو با مأمون و علماء عراق و خراسان راجع به آل محمد چنین فرمودند: به من بگوئید از قول خداوند تبارک و تعالی یس و الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ و [۱۰۷...] مقصود از یس کیست؟ همه‌ی علما پاسخ دادند: یس محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است و شکی نیست که امام رضا علیه السلام فرمودند: خدا به محمد و آل محمد از این راه فضلی داده که هر کسی تعقل کند به کنهش [۱۰۸] نرسد و این برای آن است خدا بر آحدی سلام نفرستاده مگر بر پیامبران و خدا تبارک و تعالی فرموده: "سلام علی نوح" [صفحه ۱۱۰]

فِي الْعَالَمِينَ [۱۰۹] سلام بر نوح در تمام دنیا. و فرمود: "سلام علی ابراهیم" [۱۱۰] درود و سلام بر ابراهیم. و فرمود: "سلام علی موسی و هارون" [۱۱۱] درود و سلام بر موسی و هارون. و فرمود: "سلام علی آل نوح" و فرمود: "سلام علی آل ابراهیم" و فرمود: "سلام علی آل موسی و هارون" و خداوند عَزَّوَجَلَّ فرمود: "سلام علی آل یس" یعنی: آل محمد. پس از آن مأمون گفت: من به خوبی دانستم که شرح و بیان در معدن نبوت است.

### چرا صدقه بر محمد و آل محمد علیهم السلام (خاندان محمد و سادات) حرام است

امام رضا علیه السلام در دنباله‌ی گفتگو با مأمون که علمای عراق و خراسان در آن مجلس شرکت داشتند چون داستان صدقه به میان آمد چنین فرمودند: خداوند تبارک و تعالی جلّ شأنه خودش و پیامبرش و خاندان پیامبرش را منزه دانسته و در قرآن چنین می‌فرماید: "إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ" [۱۱۲]، همانا صدقات از آن فقراء و مستمندان و کارکنان امور صدقه و کسانی که به اسلام علاقه نشان می‌دهند و (در راه) آزاد کردن بردگان، و شخصی که رهگذر و درمانده‌ی باشد، و پرداخت بدهی بدهکاران، و در راه خدا از طرف خدا مقرر گردیده است. آیا در این جا درمی‌یابی که برای خود سهمی مقرر داشته یا برای رسولش یا برای ذی القربی؟ زیرا چون ذی القربی (خویشاوندان پیامبر) را از صدقه منزه دانست خودش را هم منزه داشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله را هم منزه دانست نه بلکه صدقه را بر آن‌ها حرام کرده زیرا صدقه بر پیامبر و خویشاوندان آن حضرت حرام است و علت آن این است که صدقه چرک (پس مانده‌های) مردمان است و برای آنان حلال [صفحه ۱۱۱]

نیست زیرا خاندان پیامبر از هر چرکی پاک شدند و چون آن‌ها را پاک کرده و برگزیده، و برای آن‌ها پسندیده آن چه را برای خود

پسندیده، و برای آن‌ها بد داشته آن چه را برای خود بد داشته است.

## دنیا از روز شروع شد یا با شب

روزی در مجلسی مأمون وارد شد و فضل بن سهل هم در آن جا بود راجع به روز و شب سخن به میان آمد که کدام جلوتر آفریده شده اند فضل بن سهل [۱۱۳] ذوالریاستین از امام هشتم علیه السلام این مطلب را پرسید امام فرمودند: می‌خواهی تو را از قرآن پاسخ دهم یا از علم حساب فضل بن سهل گفت: نخست از حساب جواب می‌خواهم. امام فرمودند: شما می‌گویید که برج سرطان طالع دنیا است در حالی که کواکب در برج شرف خود بودند، فضل بن سهل گفت: چرا؟ فرمودند: پس باید زحل در میزان باشد و مشتری در سرطان و مریخ در جدی و زهره در حوت و قمر در برج ثور و جای آفتاب میانه ی وسط السماء در برج حمل و این نمی‌باشد مگر در روز. فضل گفت: بسیار جواب خوبی. از قرآن جواب دهید؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: خداوند در آیه ی ۴۰ سوره ی یس می‌فرماید: "نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب را که بر روز پیشی گیرد" یعنی تقدّم و سبقت گرفتن روز بر شب. "لَمَّا لَشَّمْسٌ يَبْغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ." امام رضا علیه السلام هم از علم نجوم پاسخ دادند و هم از قرآن که ابتدای دنیا با روز

[صفحه ۱۱۲]

شروع شده.

## امامت و مقام در کار امامت و این که اطاعت از امام واجب است

عبدالعزیز بن مسلم می‌گوید: ما، در شهر مرو به همراه امام رضا علیه السلام بودیم یک روز در مسجد جامع آن دور هم گرد آمدیم و مردم درباره ی امامت صحبت می‌نمودند و اختلاف نظرهایی که در آن است یادآور می‌شدند و من خدمت مولا و آقا (امام رضا علیه السلام رسیدم و موارد مورد بحث مردم را به عرض آن حضرت رسانیدم. امام لبخندی زدند سپس فرمودند: ای عبد العزیز! مردم نادان هستند و در دین خود فریب خوردند. خداوند عزوجل پیامبر خود را قبض روح نکرد، تا دین خود را کامل گردانید و قرآن را برای او نازل کرد که بیان هر چیزی در آن است و حلال و حرام و حدود و احکام و هر چه مردم به آن نیازمند هستند به طور کلی در آن بیان نموده و در آیه ی ۳۸ سوره ی انعام می‌فرماید: "ما فرطنا فی الکتاب من شیئی" یعنی: (ما چیزی را در قرآن کم نگذاریم). و در حَجَّةِ الْوِدَاعِ [۱۱۴] که پایان عمر ظاهری رسول خدا صلی الله علیه و آله بود خداوند به او این آیه را نازل کرد: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا. [۱۱۵] امروز دین خود را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما پسندیدم. امر امامت از کمال دین است و پیامبر صلی الله علیه و آله از این دنیا نرفتند مگر این که تا برای امت شان همه ی مصالح دین را بیان نمودند و علی علیه السلام را ستودند و امام آن‌ها نمودند. امامت مقامی است که خداوند آن را مخصوص ابراهیم ساخت پس از درک

[صفحه ۱۱۳]

مقام نبوت و خلت (دوستی) و آن را درجه سوّم او نمود وی را به وسیله ی آن شرافتمند گردانید و نامش را بلند آوازه نمود. آیه ی ۱۲۴ سوره ی بقره [۱۱۶] و آن گاه که خداوند ابراهیم را با کلماتی آزمود و آن‌ها را درست ادا نمود و به او فرمود: راستی من تو را برای مردم امام ساختم - حضرت خلیل از شادمانی به این مقام عرض کرد: "وَمِنْ ذُرِّيَّتِي" یعنی: از ذریه ی و نژاد من هم؟ باری تعالی فرمود: "قَالَ لَا يَنْتَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ" یعنی: فرمان من به ستمکاران نمی‌رسد. این آیه امامت هر ظالمی را تا روز قیامت باطل کرد، و آن را مخصوص برگزیده‌ها نمود. راستی امامت مقام پیامبران وارث اوصیاء است، راستی امامت خلافت از خدا، و خلافت

رسول خدا صلی الله علیه و آله و مقام امیرالمؤمنین علیه السلام و خلافت حسن و حسین علیهم السلام است. راستی امامت زمام دین و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنان است. به وسیله ی امام نماز و زکوة و روزه و حج درست می‌شوند و خراج و صدقات فراوان می‌گردند، و حدود احکام اجرا می‌شوند، و مرزها و سرحدات محفوظ می‌مانند. امام حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام می‌داند. حدود خدا را اقامه می‌کند (برپا می‌کند) و از دین خدا دفاع می‌نماید. امام خورشید تابانی است که نورش جهان را فرا گیرد، و در افقی قرار دارد که دیده‌ها و دست‌ها به او نرسد، امام ماه تابنده و چراغ فروزنده و نور طلوع کننده و ستاره ای است راهنما در اوج شب تاریک و دلیل هدایت و نجات بخش از هلاکت است و ... امام از گناهان پاک و از عیوب مبری است و ... امام یگانه ی روزگار خود است هیچ شخصی همپایه ی او نیست و دانشمندی با او برابری نمی‌کند. جایگزینی [صفحه ۱۱۴]

برای او نیست و مانند و نظیری ندارد و ... آیا پندارند (غاصبین و دروغگویان) که امام جز در خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله یافت شود؟ به خدا سوگند که وجدان های خودشان آن‌ها را دروغگو شمارند و ... برای این که می‌خواهند به رأی خود امامی بسازند، چگونه می‌توانند برای خود امامی انتخاب کنند؟ با این که امام دانایی است که جهلی ندارد، و سرپرستی است که نیرنگ نبازد، معدن نبوت است، نژادش [۱۱۷] آلودگی ندارد، و هیچ فردی در شرافت به او نرسد. در کار امامت نیرومند است، و به سیاست دانشمند سزاوار ریاست است و اطاعت از او واجب، قائم به امر خدا است و خیر خواه بندگان خدا است. [صفحه ۱۱۷]

## داستان های ولایتعهدی امام رضا علیه السلام

### پیشنهاد خلافت از طرف مأمون به امام رضا علیه السلام

در زمانی که امام رضا علیه السلام به مرو تشریف آوردند آن شهر سیصد هزار نفر جمعیت داشت این شهر را " ذوالقرنین " ساخته بود و مرکز حکومت خود قرار داده بود برای استقبال ایشان سی و سه هزار نفر از بنی هاشم به دعوت مأمون گرد آمده و جمعیت انبوهی هم همراهان امام بودند که از مدینه تا مرو از ایشان آمده بودند، نیروهای مسلح در اطراف با صف های منظم آماده ی استقبال بودند و جمعیت انبوهی به پیروی از خلیفه از فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله از نور چشم سید الشهداء امام حسین علیه السلام داماد بزرگوار آخرین امپراطور ساسانی داماد ایرانیان استقبال می‌کردند، درووها و تحیت‌ها و سلام و صلوات‌ها بود که نثار می‌شد، شهر را آئینه بندان نموده بودند و به سبکی فریبنده و جالب تزئین شده بود. حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام با این وضع وارد مرو شدند مأمون در اولین مجلس پیشنهاد کرد که من در نظر دارم امام علی بن موسی الرضا را در کار خلافت شرکت دهم و او را ولیعهد خود سازم، عده ای مخالفت کردند و گفتند به علی بن موسی بگو بیاید و منبر رود و سخنرانی کند آن گاه خواهی فهمید که او نمی‌تواند این پست مهم را بگیرد، مأمون در پی آن حضرت فرستاد امام علیه السلام به بالای منبر رفتند ابتدا سخن نگفتند آن گاه از جای حرکت نمودند و شروع به حمد و سپاس باری تعالی و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان آن حضرت نمودند و سپس خطبه ای [صفحه ۱۱۸]

خواندند که مطلع آن چنین بود: "أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ" "اول پرستش خدا شناختن ذات پاک اوست (تمام این خطبه در توحید بحارالانوار است) پس از سخنرانی چنان مردم تحت تأثیر قرار گرفتند که تمامی آن‌ها انگشت حیرت به دندان گرفتند. روز بعد مأمون گفت: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله من به مقام علمی و جلالت قدر و پرهیزگاری و ورع و عبادت شما معترفم و

اعتراف می‌کنم که شما به خلافت از من سزاوارتر هستید. امام علیه السلام در پاسخ مأمون چنین فرمودند: به بندگی خدا افتخار می‌کنم و با پارسایی در زندگی امید دارم و می‌خواهم از شر دنیا راحت باشم و امید رستگاری دارم و با تواضع در دنیا آرزوی مقام بلندی در نزد خدا دارم. مأمون در تحویل خلافت به امام علیه السلام پا فشاری می‌نمود و امام علیه السلام هم قبول نمی‌کردند (بعضی از روایات نوشته اند که دو ماه بین امام رضا علیه السلام و مأمون مکاتبه می‌شد) مأمون بعد از اینکه از تحویل خلافت مأیوس شد به امام چنین گفت: حالا که خلافت را قبول نمی‌کنی باید ولایتعهدی را قبول کنی تا بعد از من به خلافت برسی. امام علیه السلام به مأمون فرمودند: به خدا سوگند از اول عمر تا کنون دروغ نگفته‌ام و هرگز برای به دست آوردن دنیا پارسایی و زهد به خرج نداده‌ام ولی می‌دانم منظور تو از این کار چیست؟ مأمون گفت: چه منظوری دارم؟ امام فرمودند: اگر امان دهی می‌گویم. مأمون: امان می‌دهم. امام رضا علیه السلام: می‌خواهی بگویند علی بن موسی الزّضا پارسایی و زهد نداشت تا کنون دنیا رو به او نیاورده بود اینک که دنیا به او روی آورده دیدید که چگونه به طمع خلافت ولایتعهدی را پذیرفت. مأمون به شدت غضبناک شد و گفت: پیوسته من را با سخنان ناهنجار مخاطب قرار می‌دهی از کیفر و قدرت من ایمن شده‌ای، به خدا سوگند اگر ولایتعهدی را [صفحه ۱۱۹]

پذیری گردنت را می‌زنم. - قبولی ولایتعهدی مشروط از جانب امام هشتم علیه السلام حضرت امام رضا علیه السلام در جواب مأمون چنین فرمودند: خداوند من را نهی فرموده که با دست خویش موجبات هلاکت خود را فراهم نمایم حالا که چنین است هر چه مایلی انجام ده من می‌پذیرم به شرط این که هیچ شخصی را به مقامی منصوب نکنم و هیچ فردی را از مقامی عزل نمایم، رسمی را از بین نبرم، و روشی را تغییر ندهم، و از دور به مصالح مملکت اشاره نمایم. مأمون با همین شرایط قبول کرد. و دستور داد که در تمام ممالک اسلامی خطبه به نام امام رضا علیه السلام بخوانند و از آن جمله در مدینه بر روی منبر پیامبر این چنین یاد نمودند: "وَلِيَّ عَهْدِ الْمُسْلِمِينَ عَلِيَّ بنِ مُوسَى بنِ جَعْفَرِ بنِ مُحَمَّدِ بنِ مُحَمَّدِ بنِ عَلِيِّ بنِ الْحَسَنِ بنِ عَلِيِّ بنِ أَبِي طَالِبٍ." یعنی: ولی عهد مسلمانان علی پسر موسی پسر جعفر پسر محمد پسر علی پسر حسین پسر علی پسر ابوطالب (و این بود داستان ولایتعهدی امام رضا علیه السلام به اختصار).

### بیعت بزرگان بنی عباس با حضرت امام رضا علیه السلام

بعد از اینکه - امام رضا علیه السلام ولایتعهدی را با شرایط خودشان پذیرفتند مأمون دستور داد که مجلس بیعت در روز پنجشنبه تشکیل شود و از جهت راضی نگه داشتن خاطر سپاهیان و اطرافیان دستور داد که حقوق یک سال سپاهیان را به عنوان عیدی بپردازند به جای "لباس سیاه" که شعار بنی عباس بود "لباس سبز" که شعار بنی هاشم [۱۱۸] بود بپوشند.

[صفحه ۱۲۰]

در میان مقامات ارتش مأمون همه موافق بودند مگر سه تن از مقامات عالی رتبه ی ارتش که عبارت بودند از: ۱. جلودی ۲. علی بن عمران ۳. ابن مونس، که به دستور مأمون این سه نفر زندانی شدند، در روز مقرر تمام سپاهیان و درباریان و قضات و اعیان مملکت در مجلس مخصوصی که ترتیب داده بودند حضور یافتند، برای حضرت رضا علیه السلام دو پشتی بزرگ گذاشتند که به جایگاه مأمون متصل می‌شد و امام علیه السلام عمامه ای بر سر داشتند و شمشیری بر کمر بسته بودند. اولین کسی که دستور بیعت با امام رضا علیه السلام را گرفت عباس پسر مأمون بود، امام دست خویش را طوری بلند کردند که پشت دست به طرف خودشان و کف دست به طرف مردم بود، مأمون گفت، دست خود را برای بیعت بگشا حضرت رضا علیه السلام فرمودند: پیامبر گرامی اسلام این طور بیعت می‌نمودند. در آن مجلس همه ی مردم بیعت نمودند و دست مبارک حضرت بالای دست های آنها قرار گرفت. مأمون

در این مجلس مخارج مصرف نمود. هر گروه از مردم را فرا می‌خواند و به فراخور شان به آن‌ها جایزه های سلطنتی می‌داد، شاعران و نویسندگان شعر می‌سرودند و سخنرانی می‌نمودند و جوایز بسیاری دریافت می‌کردند. مأمون تک تک شاعران و نویسندگان را فرا می‌خواند و به آن‌ها شخصاً جایزه می‌داد به طوری که هر چه تهیه دیده بود تمام شد. پس از آن امام علیه السلام به درخواست مأمون به ایراد سخنرانی پرداختند.

[صفحه ۱۲۱]

ایشان پس از حمد و ستایش خداوند و پیامبر گرامی چنین فرمودند: ای مردم ما به واسطه ی انتساب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حق گرانی بر شما داریم و شما هم نیز بر ما حقی دارید، هرگاه که شما حق خویش را ادا نمودید بر ما نیز لازم است که به حق خود وفا نماییم و امام چیزی دیگر نفرمودند. به دستور مأمون به نام علی بن موسی الرضا علیه السلام سکه زدند. [۱۱۹].

[صفحه ۱۲۲]

### شایعات دروغین علیه حضرت امام رضا علیه السلام

مأمون می‌کوشید شایعات دروغین بپراکند و به اصطلاح ما سمپاشی در بین مردم بر علیه امام بنمایاند تا اکثر مردم مخصوصاً علویان از امام روی بگردانند برای نمونه دو داستان نقل می‌کنیم: شایعه ی اول- آیا مردم بردگان امام هستند؟ روزی اباصت هروی از امام علیه السلام پرسید ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا درست است که مردم از شما حکایت می‌کنند که شما ادعا می‌کنید مردم بردگان شما هستند؟ امام در جواب اباصت فرمودند: ای عبدالسلام! اگر مردم بردگان ما بودند پس ما آن‌ها را از چه فردی خریده ایم؟ و امام به عده ای از هاشمیان در جواب این شایعه فرمودند؟ سوگند به خویشاوندی خودم با پیامبر که من هرگز چنین نگفته ام و از پدرانم نشنیده ام و از هیچ فردی نیز نشنیده ام که بگوید پدران من چنان گفته باشند. شایعه ی دوم- آیا موسیقی و آوازه خوانی حلال است؟ و هم چنین هشام بن ابراهیم که فضل بن سهل او را به جاسوسی امام رضا علیه السلام گماشته بود و او بر امام سخت می‌گرفت از قول امام رضاعلیه السلام شایع کرده بود که آوازه خوانی و موسیقی را امام رضا علیه السلام برای او حلال شمرده است و چون از امام علیه السلام در این باب پرسیدند امام فرمودند: آن زندیق [۱۲۰] دروغ گفته است.

[صفحه ۱۲۳]

### ولایت عهدی یا یک نوع توطئه و نقشه

به مأمون که هفتمین خلیفه ی عباسی است می‌توان روباه مکار نام نهاد زیرا او می‌خواست به نظر باطل خودش امام علیه السلام را فریب دهد ولی خوشبختانه هر کاری انجام می‌داد تیرش به سنگ می‌خورد. ابوسهل نوبختی [۱۲۱] می‌گوید: وقتی مأمون تصمیم قاطع گرفت که ولایتعهدی امام رضا علیه السلام را ترتیب دهد من با خود گفتم به هر وسیله هست باید کشف کنم که آیا کار او واقعی است یا ظاهر سازی می‌باشد. نامه ای به این مضمون نوشتم و آن را توسط خادمی که مأمون پیوسته اسرار خود را به وسیله ی او برای من می‌فرستد فرستادم. در نامه به مأمون یاد آور شدم که ذوالریاستین تصمیم به برگزاری مجلس ولایتعهدی گرفته در صورتی که طالع سرطان است در آن مشتری و سرطان می‌باشد گرچه مشتری شرافت دارد ولی برجی است متغیر که در آن هیچ کار عاقبت خوبی ندارد با این وصف مریخ هم در میزان است. و این دلیل دومی است بر این که چنین کاری عاقبت ندارد و این جانب جریان را به سمع مبارک رسانیدم که مبادا فرد دیگری به عرض شما برساند و از من بازخواست کنید که چرا نگفته ام! مأمون در جواب چنین نوشت:

[صفحه ۱۲۴]

وقتی نامه‌ی من را خواندی آن را به وسیله‌ی خادم برگردان، از جان خودت بترس! مبادا شخص دیگری را با خبر کنی اگر او منصرف گردد (امام رضا علیه السلام) گناه را به گردن تو خواهم انداخت و باعث انصراف او را شخص تو خواهم دانست. (از محتوای نامه‌ی مأمون معلوم می‌شود که مأمون عمداً امام هشتم علیه السلام را به شهادت رسانیده و عزاداری او بعد از شهادت امام فقط برای فریب مردم بوده است) در مجلس ولایتعهدی مأمون یکی از دختران خود به نام ام حبیب را به ازدواج امام رضا علیه السلام در آورد و دختر دیگرش به نام ام الفضل [۱۲۲] را به امام جواد علیه السلام تزویج نمود و خودش با پوران دختر حسن بن سهل ازدواج کرد. و در روایت ارشاد آمده است که: در همان مجلس دختر اسحاق بن جعفر بن محمد را به عقد و ازدواج اسحاق موسی بن جعفر برادر حضرت رضا علیه السلام در آورد که دختر عموی داماد محسوب می‌شد و در آن سال سمت امیر الحاج را به اسحاق بن موسی داد (برادر امام رضا علیه السلام).

### اعترافات مأمون به ولایت اهل بیت و دفاع از ولایتعهدی امام رضا علیه السلام

مأمون بعد از اینکه امام رضا علیه السلام را به ولایتعهدی برگزید بزرگان بنی عباس ناراحت شدند و برای او نامه‌ای نوشتند و از کار او سخت عصبانی بودند. مأمون در جواب آن‌ها پاسخ‌های روشنی داد که جالب و خواندنی است. اینک قسمت‌هایی از نامه آورده می‌شود: به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است و به خواری آنان که نمی‌پسندند درود خدا بر محمد و آل محمد باد.

[صفحه ۱۲۵]

مأمون نامه‌ی شما را خواند و فهمید به تدبیر کار و چکیده‌ی پندار تان آگاه شد و ... و ظاهر و باطن شما را به خوبی شناخت و بر آن چه محتوای نامه‌ی شما بود پیش از نگارش خود شما آگاه بود که در مدارای باطل و منصرف ساختن جلوه‌های حق از جای واقعی آن و ناچیز گرفتن کتاب خدا و آثار الهی و تمام آن چه محمد صلی الله علیه و آله راستین برای شما آورده است ... همانا خدای تعالی محمد علیه السلام را پس از فترتی در ارسال رسل به رسالت برگزید و ... پس پیامبر ما صلی الله علیه و آله امینی را از بین بهترین و کم‌دارایی‌ترین خانواده‌های آن قبیله بود نخستین کسی که به او ایمان آورد خدیجه دختر خویلد بود ... سپس امیر مؤمنان علی بن ابی طالب که هفت سال داشت ایمان آورد و از این رو به قدر یک چشم برهم زدن چیزی را با خدا شرک نشمرد و بتی را نپرستید و ربایی نخورد و لحظه‌ای در جهالت‌های جاهلیان مشارکت ننمود و ... هیچ یک از مهاجران هم چون علی بن ابی طالب با پیامبر خدا به پایمردی نایستاد و ... او صاحب ولایت در حدیث غدیر خم و مخاطب گفته‌ی پیامبر است که فرمود: تو نسبت به من چنین باشی که هارون [۱۲۳] با موسی جز اینکه پیامبری بعد از من نیست و او همان شخصی است که درب خانه‌ی خدا به روی او گشوده شد، سپس درب‌های مسجد به روی دیگران بسته شد. و ... او تنها شخصی از بنی هاشم بود که وارد شوری [۱۲۴] شد و به جان خودم سوگند

[صفحه ۱۲۶]

اگر می‌توانستند او را بیرون کنند راهی برای منع ورود او می‌یافتند و او را بیرون می‌نمودند، چنان که عباس (جد بزرگ بنی عباس) اخراج شد و اما آن چه در خصوص بیعت با علی بن موسی الرضا علیه السلام که خواسته‌اید که آیا بیعت از روی بصیرت و بیداردلی بوده یا از روی هوای نفس و بدون تفحص و کنکاش، این را بدانید که بیعت مأمون به ولایتعهدی علی بن موسی الرضا علیه السلام از روی بصیرت و بیداردلی کامل و با دقت و بصیرت و بعد از بررسی کامل برای من حاصل شده که در سراسر پهنه‌ی گیتی هیچ شخصی که از نظر فضل و زهد و ورع از او بهتر نیافتم که تمام علما اعم از عامه و خاصه (بنی عباس که سنی بودند و بنی



هاشم که شیعه بودند) به آن اقرار دارند. پس بیعت گرفتن برای او در جهت هماهنگی با خرسندی پروردگار عزوجل بود و من نهایت کوشش خود را به کار بستم و در راه خدا موجهی برای سرزنش هیچ ملامت گری نمی‌بینم. به جان خودم سوگند اگر بیعت من بیعتی از روی دوستی و علاقه‌ی شخصی من بود پسر من و پسران دیگرم وجود داشتند که در دل آن‌ها را بیشتر از او (علی بن موسی) دوست دارم و در چشمم عزیزتر از او هستند ولی من اراده‌ی کاری نمودم و خداوند اراده‌ی کار دیگری داشت پس امر من بر امر خدا سبقت نگرفت.

[صفحه ۱۲۷]

از این رو مراد و مقصود من از بیعت گرفتن برای علی بن موسی الرضا با توجه به لیاقتی که او به خوبی خود داشت و گزینشی که من کردم جز آن نبود که خون‌های شما را حفظ کنم و با ادامه دوستی بین ما و ایشان خطر را از شما دور سازم. اما آن چه پیرامون لغزش من در خصوص ابوالحسن (علی بن موسی) که خدایش رو سپید گرداند یاد کردید: به جان خودم سوگند، به نظر من انتخاب او نه تنها لغزش و سقوط من نبوده است) بلکه برخاستن و برپا ایستادنی بود که امیدوارم به مدد آن از پل صراط به سهولت و سلامت بگذرم که همه (از آن مکان) بیمناک هستند و از ترس و خوف روز محشر از میوه‌ی امن و نجات تناول نمایم و من هیچ اقدامی را در نظر خویش از آن بهتر و برتر نمی‌دانم مگر آنکه همان انتخاب را همانند او تکرار کنم ولی از کجا چنین امری برای من مقدور است؟ و از کجا چنین سعادت‌ی برای شما پیدا خواهد شد؟ اما این که از من عیب جویی کرده اید که مجوس [۱۲۵] را بر شما حاکم ساخته‌ام و از این به رنج آمده‌اید و حکومت بوزیگان و خوکان را بر خود روا تر از آن دانسته‌اید و گفته‌اید: که جز من حکومت هیچ شخص دیگر را بر خود نمی‌پذیرید. به جان خودم سوگند درست است که آن‌ها قبلاً مجوس بوده‌اند ولی بعد مانند پدران و مادران خود ما در روزگار قدیم اسلام آوردند ایشان مجوسانی هستند که اسلام آورده‌اند و مسلمان شده‌اند و شما مسلمانانی هستید که مرتد [۱۲۶] گشته‌اید. اگر

[صفحه ۱۲۸]

از تبهکاری‌ها و رسوایی‌هایی که مرتکب می‌شوید و یاوه‌هایی که به زخم زبان می‌بافید دست شستید چه بهتر و گرنه سرکار تان با شمشیر است. [۱۲۷].

[صفحه ۱۳۱]

## داستان‌هایی درباره معجزات امام رضا علیه السلام

### پرده برداری امام از اراده‌های اشخاص

زیان بن صلت گفت: هنگامی که قصد رفتن به عراق را داشتم تصمیم گرفتم به خدمت حضرت رضا علیه السلام رفته و با ایشان وداع نمایم با خود گفتم یکی از پیراهن‌هایی را که ایشان پوشیده‌اند از ایشان بگیرم و جزء کفن خود قرار دهم و چند درهمی نیز از آن جناب دریافت کنم تا برای دخترانم چند انگشتری به عنوان تحفه خریداری نمایم. وقتی به خدمت مبارک آن حضرت رسیدم در آن هنگام چنان گریه‌ای به من دست داد و از جدا شدن از ایشان چنان افسرده و ناراحت گردیدم که فراموش نمودم که چه از ایشان می‌خواسته‌ام بگیرم. هنگام خارج شدن از منزل امام علیه السلام من را صدا زدند: زیان برگرد! من برگشتم. امام علیه السلام فرمودند: مایل نیستی یکی از پیراهن‌های خود را به تو بدهم تا هر زمان از دنیا رفتی جزء کفنت قرار دهی؟ ضمناً نمی‌خواهی به تو چند درهم بدهم تا با آن برای دختران انگشتری تهیه‌نمایی. عرض کردم: آری سرور من، ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاقاً من همین قصد را داشتم ولی فکر دوری و فراق شما و این که به

این زودی‌ها شما را نخواهم دید، چنان تأثیری بر من گذاشت که تقاضای خود را فراموش کردم. امام علیه السلام یک طرف پشتی که بر آن تکیه کرده بودند کنار زدند و پیراهنی به من دادند و زیر فرش نماز را نیز بلند نمودند و مقداری درهم به من دادند وقتی آن‌ها را شمردم سی درهم بود [۱۲۸].

[صفحه ۱۳۲]

### اطلاع داشتن امام از مرگ اشخاص

محمد بن داوود گوید: من و برادرم در خدمت آن حضرت بودیم خبر آوردند که محمد بن جعفر در حال احتضار [۱۲۹] است، حضرت به سوی خانه‌ی او روانه شدند، ما هم با ایشان رفتیم، اسحاق بن جعفر و پسرش با جماعتی گریه می‌کنند. سپس امام ابوالحسن الرضا علیه السلام در نزد پسر عموی شان نشستند و در صورت او نگریستند و لبخندی بر لب آوردند اهل مجلس را ناگوار آمد بعضی گفتند: تبسم علی بن موسی او برای شماتت عمویش بود. حضرت به مسجد آمدند تا نماز بخوانند، آن‌ها به حضرت گفتند: ما از لبخند شما ناراحت شدیم و بر ما ناگوار آمد علت چه بود؟ آن حضرت فرمودند: من از گریه‌ی اسحاق در شگفت شدم به خدا سوگند او قبل از برادرش محمد فوت می‌کند زیرا همین مردی که در حال احتضار است بهبودی خواهد یافت. مدتی نگذشت که محمد بهبودی یافت و اسحاق بیمار گردید و پس از چند روزی درگذشت و برعکس دفعه‌ی اول محمد بر جنازه‌ی اسحاق می‌گریست و گریه و زاری می‌کرد. "محمد بن جعفر و اسحاق بن جعفر برادران امام موسی بن جعفر علیه السلام یعنی عموهای حضرت رضا علیه السلام بودند."

### هجوم سی غلام با شمشیر بران جهت کشتن امام رضا

هرثمه بن اعین گفت: روزی در خانه‌ی مأمون خواستم خدمت حضرت برسم همان موقع به دروغ مشهور شده بود که امام رحلت کرده اند و من هم می‌خواستم اذن دخول و شرفیابی بگیرم.

[صفحه ۱۳۳]

در میان غلامان خاص مأمون غلامی بود به نام صبیح دیلمی که از دوستان امام رضا علیه السلام بود و حضرت را به ولایت دوست می‌داشت. من را دید و گفت: آیا می‌دانی که من از غلامان خاص مأمون هستم؟ و من رازهای او را می‌دانم؟ گفتم: آری. گفت: یکی را تعریف می‌کنم غلام گفت: ثلث اول شب مأمون من را با سی نفر از یاران خاص خود طلبید. آن شب از زیادی شمع‌ها و وسایل روشنایی، شب مانند روز روشن بود. مأمون در مقابل خود شمشیرهای برهنه و تیز و زهر آگین نهاده بود، و یک یک غلامان را از جمله شخص من را به حضور طلبید، و از ما پیمان گرفت که هر چه گوید اجرا نماییم و برخلاف، کاری انجام ندهیم، ما هم سوگند یاد کردیم که از اوامر مأمون سرپیچی ننماییم. سپس گفت: نفر به نفر وارد اتاق علی بن موسی علیه السلام شوید و او را در هر حال دیدید به یک باره شمشیرها را بر او فرود آورید و گوشت و خون و مو و استخوان و مغز او را به هم ریزید، سپس بدن تکه تکه او را در رختخواب مخفی نموده و شمشیرها را با همان رختخواب پاک کرده نزد من بیاید و هر شخصی از شما که این کار را انجام دهد، ده هزار درهم و ده سرزمین سبز، و جوایز دیگر تا وقتی زنده ام خواهم داد. اثر نکردن شمشیرها بر امام رضا علیه السلام: ما طبق دستورات مأمون وارد خانه‌ی آن حضرت شدیم آن جناب به پهلو خوابیده بودند و دست مبارک خود را حرکت می‌دادند و دعایی می‌خواندند که ما نفهمیدیم. غلامان با شمشیرهای برهنه نفر به نفر وارد اتاق می‌شدند و شمشیرها را بر پیکر مبارک آن حضرت فرود می‌آوردند لیکن من شمشیرم را کناری گزاردم و به آن جناب نگاه می‌کردم و از حال آن حضرت چنان معلوم بود که از آمدن ما خبر داشتند. در آن حال که غلامان شمشیر می‌زدند من احساس نمودم که حضرت از

[صفحه ۱۳۴]

نفوذ شمشیرها جلوگیری نمی نمود. غلامان یقین کردند که کار حضرت تمام شد چون طبق دستور رفتار کرده بودند. پس از آن نزد مأمون رفتند، مأمون پرسید چکار کردید؟ آن‌ها گفتند: مطابق فرمان شما کار را تمام کردیم و بی کم و کاست آن را به جا آوردیم. رسوایی مأمون: مأمون از آن‌ها پیمان گرفت که به هیچ شخصی در این باره چیز نگویند. فردای آن شب از اتاق مخصوص خود بیرون آمد و سربرهنه و با یقه ی باز در حالی که اظهار ناراحتی شدید می کرد اظهار داشت که علی بن موسی الرضا ولیعهد م وفات یافته با پای برهنه به حجره ی آن جناب روان شد من هم در مقابل او بودم در حالی که وارد اتاق امام رضا علیه السلام می گردید صدای همهمه آن حضرت را شنید بدنش شروع به لرزیدن کرد پرسید: کیست نزد ولیعهدم علی بن موسی؟ گفتم: نمی دانم، مأمون گفت: فوراً از حال او به من خبر دهید. من با عجله به اتاق حضرت رفتم، دیدم امام رضا علیه السلام در محراب مشغول نماز و تسبیح هستند به سوی مأمون باز گشتم، گفتم: این قدر می بینم که شخصی در محراب مشغول نماز و تسبیح است. مأمون در حالی که از شنیدن این خبر رعشه بر بدنش افتاد، سخت لرزید و گفت: خدا شما را لعنت کند من را فریب دادید. آمدن هرثمه [۱۳۰] بن اعین به خدمت امام رضا علیه السلام: صبیح گوید (غلام) نزد مأمون آمدم دیدم صورت نحس او مانند شب تاریک شده پرسید چه خبر؟ گفتم والله او را در اتاقش در سلامت کامل دیدم. مأمون با کمال

[صفحه ۱۳۵]

شرمندگی دکمه های خود را بست و گفت لوازم عزاداری را به جای خود برگردانید (چون دستور داده بود که وسایل عزاداری را آماده کنند) و گفت اگر شخصی پرسید بگوئید حال غش بر ولیعهد عارض شده بود. هرثمه بن اعین گوید: چون این سخن از آن غلام طرفدار امام رضا علیه السلام که به ظاهر برای مأمون خدمت می کرد شنیدم بسیار خوشحال شدم و حمد و سپاس خداوند را به جای آوردم و به حضور مولایم امام رضا علیه السلام شرفیاب شدم امام به من فرمودند ای هرثمه هر چه از صبیح شنیدی برای هر شخصی نقل مکن! مگر برای شیعیان و دوستان ما که مورد اعتماد باشند. گفتم آری مولای من سپس حضرت فرمودند: به خدا سوگند مکر و حيله ی آن‌ها هیچ زبانی وارد نمی آورد مگر صحیفه های عمر ما پر شده باشد.

### ظهور چشمه در بیابان خشک و ناپدید شدن آن

محمد بن حفص گفت: یکی از غلامان آزاد شده امام هفتم علیه السلام به من چنین گفت: با گروهی در خدمت امام رضا علیه السلام در بیابانی در حرکت بودیم سخت تشنه شدیم به طوری که ترسیدیم از تشنگی هلاک شویم. حضرت امام رضا علیه السلام مکانی را به ما نشان دادند و فرمودند: بیایید، بیایید، که این جا آب است. به دستور ایشان به آن جا رفتیم و درحالی که در شگفت شده بودیم در آن بیابان آب یافتیم. همه آب خوردیم تا این که سیراب شدیم و حتی چهارپایان را هم آب دادیم و از آن جا کوچ نمودیم. حضرت به یاران خود فرمودند: هم اکنون به دنبال چشمه بگردید. ما هر چه تجسس و جستجو نمودیم چشمه ای نیافتیم. راوی گوید: این حکایت را نزد مردی از اولاد قنبر (غلام امیرمؤمنان) که صد و بیست ساله بود ذکر کردم و او هم این داستان را به همین طریق شرح داد و اظهار داشت: آن حضرت به خراسان می رفتند.

[صفحه ۱۳۶]

### پیش بینی امام رضا درباره فقیری که ثروتمند و با قدرت شد

یکی از برادران امام رضا علیه السلام به نام حسین بن موسی گفت: من و عده ای از جوانان بنی هاشم گرداگرد برادرم امام رضا علیه السلام نشسته بودیم. در این هنگام جعفر بن عمر علوی که لباس هایی کهنه و پاره بر تنش بود از کنار ما رد شد. همه به

یکدیگر نگاه کردیم و به قیافه او خندیدیم. حضرت به ما گفتند: همین شخصی که شما او را مسخره کردید و به قیافه او خندیدید، به زودی ثروتمند خواهد شد و به مقامی عالی رتبه خواهد رسید. چند ماهی نگذشت که جعفر بن عمر والی مدینه شد. چنان وضع زندگی او خوب شد که وقتی از خیابان عبور می کرد. اطرافش را خواجهگان و غلامان احاطه نموده بودند. [۱۳۱].

### خبر دادن امام از قلب یکی از شیعیان

ابن ابی کثیر گفت: بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام مردم درباره ی امامت رضا علیه السلام توقّف نمودند. من در آن سال به مکه رفتم در آن جا حضرت را دیدم در دلم افتاد که این آیه را تلاوت کردم: "أَبَشْرًا مِّنَا وَاجِدًا نَبِيَّهُ" [۱۳۲] آیا باید پیرو و تابع یک بشری مانند خود باشم در این موقع مشاهده کردم که حضرت رضا علیه السلام مانند برق از جلوی من گذشتند رو به من نموده فرمودند: به خدا سوگند همان بشری که باید از او پیروی کنی من هستم. عرض نمودم: از خداوند و از شما معذرت می خواهم امام علیه السلام فرمودند: اشکالی ندارد عذرت پذیرفته است. [صفحه ۱۳۷]

### امام علاوه بر زبان عربی به زبان های دیگر هم سخن می گویند

چون علم امام معصوم علیه السلام لدنی است یعنی خداوند به امام معصوم علیه السلام تمام علوم اولین و آخرین را عنایت فرموده و دانستن زبان های دیگر ملل هم یکی از آن هاست و امام معصوم علیه السلام می تواند با تمام اهالی دنیا با هر زبانی که باشند تکلم نماید و سخن بگوید. امام معصوم علیه السلام می تواند با هر دانشمندی از هر علمی مانند علوم تجربی (فیزیک- شیمی- ریاضی) و علوم ماوراء الطبیعه مانند فلسفه مناظره کند و از میدان مناظره پیروز و سرافراز بیرون بیاید، زیرا علم امام مانند ما اکتسابی نیست و هیچ امامی استادی به خود ندیده و خداوند همه ی علوم را به آن ها یاد داده است. پیامبران هم دارای علم لدنی هستند. ابو اسماعیل هندی گفت: در هند شنیدیم خدای را در روزی زمین حجت و امامی است در جستجوی آن امام بیرون شدم. بالأخره من را به خدمت امام رضا علیه السلام راهنمایی نمودند. وقتی خدمت آن جناب رسیدم یک کلمه عربی نمی دانستم. به زبان هندی سلام کردم، با زبان خودم جواب فرمودند (امام با زبان هندی جواب او را داد) عرض کردم من در هند شنیده ام که حجت خدا و امام از مردم سرزمین حجاز است به جستجوی آن امام خدمت، شما رسیدم. امام علیه السلام فرمودند: (به زبان هندی) من همان امام هستم از هر چه مایلی سؤال کن. آن چه می خواستم سؤال نمودم. هنگام حرکت به امام گفتم: ای امام من عربی نمی دانم، از خدا بخواهید این زبان را به من الهام نماید تا بتوانم با مردم عرب سخن بگویم. حضرت رضا علیه السلام دست مبارک خود را بر روی دو لب من مالیدند. بر اثر لطف امام رضا علیه السلام (بدون آموزش طولانی زبان عربی) در یک لحظه (بر اثر معجزه ی امام رضا علیه السلام) به زبان عربی تسلط پیدا نمودم و قادر بودم که به آن زبان سخن بگویم. [۱۳۳].

### امام و نامگذاری با نام عمر

احمد بن حمزه گفت: خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدم همسرم در آن موقع حامله بود. عرض کردم وقتی از خانه آمدم زوجه ام باردار بود از خداوند درخواست کنید [صفحه ۱۳۸]

پسری به من عنایت فرماید. امام علیه السلام فرمودند: فرزندت پسر است ولی نام او را عمر بگذار! عرض کردم: من می خواستم نام او را علی بگذارم و به خانواده ام دستور داده ام اگر پسر بود نامش را علی بگذارید. امام فرمودند: همان طور که من گفتم اسم او را

عمر بگذار. وارد کوفه شدم خداوند به من پسری عنایت فرموده بود اسمش را علی گذاشته، من اسمش را عوض نمودم و او را عمر نامیدم. همسایگان که از این جریان مطلع شدند گفتند: بعد از این هر چه درباره ی تو بگویند باور نخواهیم کرد، من متوجه شدم حضرت رضا علیه السلام از خودم به من دلسوز تر بوده اند. (به خاطر تقیّه این نام را برای فرزندم انتخاب فرمودند) این هم لطف خاصّ مولا علیّ بن موسی الرضا علیه السلام بود نسبت به شیعیان و دوستان خود که متعصّبین عامّه به آن‌ها بدبین نشوند. زیرا به واسطه ی جو مسمومی که خلفای عباسی برای دوستان اهل بیت و ائمه علیه السلام راه انداخته بودند افکار مردم جاهل عامّه را نسبت به دوستان و شیعیان اهل بیت علیهم السلام بدبین نموده بودند.

### حضرت امام رضا در دم مرگ هم به دوستان خود لطف و مرحمت دارند

حضرت امام محمد تقی علیه السلام فرمودند: یکی از اصحاب پدرم امام رضا علیه السلام مریض شد. آن حضرت به عیادت او مشرف شدند. پدرم پرسیدند حالت چطور است؟ مرد گفت: مرگ را در مقابل خود مجسم می‌بینم، فرمودند: مرگ را چگونه می‌بینی؟ مرد گفت: بس ناگوار و طاقت فرسا. امام فرمودند: آن چه تو دیدی نشانه ای از مرگ است تا تو را به آن آشنا سازند مردم دو گروه هستند. ۱. مُستریح: یعنی کسی که به وسیله ی مرگ راحت می‌شود از شکنجه و [صفحه ۱۳۹]

ناراحتی دنیا. ۲. مستراح: به: مرگ شرّش را از سر مردم کم می‌کند. اینک تجدید ایمان به خدا و اعتراف به مقام ولایت را بنما تا از جمله ی کسانی شوی که مرگ باعث راحتی آن‌ها می‌شود. آن مرد دستور حضرت رضا علیه السلام را اجرا نمود، در این هنگام عرض کرد ای پسر رسول خدا صلی الله علیه وآله! اکنون فرشته‌ها با سلام و تعظیم به شما تهنیت می‌گویند و در مقابل شما ایستاده اند اجازه بفرمائید بنشینند حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند: ملائکه ی پروردگارم بنشینید، سپس فرمودند: از آن‌ها بپرس آیا دستور دارند که ایستاده باشند؟ آن مرد گفت: سؤال کردم آن‌ها گفتند: اگر تمام فرشتگان خدا خدمت شما برسند باید به احترام شما بایستند مگر شما اجازه بفرمائید که بنشینند زیرا این فرمان را خداوند به آن‌ها داده در این هنگام آن مرد چشم بر هم گذاشت و در آخرین لحظات زندگی اش عرض کرد اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یا بِن رَسُوْلًا... اینک تمثال مبارک شما و جدّ بزرگوارتان رسول خدا و ائمه ی معصومین علیهم السلام را در مقابل می‌بینم این سخن را گفت و از دنیا رفت.

### حضرت امام رضا در ترحم به حیوانات

شخصی به نام سلیمان که یکی نوادگان جعفر بن ابی طالب [۱۳۴] است می‌گوید: در خدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بودم در داخل حیاط ناگهان گنجشکی [صفحه ۱۴۰]

آمد و در مقابل امام روی زمین نشست و پر وبال برهم می‌زد و فریاد می‌کشید و داد و فریاد او حکایت از وحشت او می‌کرد. امام به سلیمان فرمودند: آیا می‌دانی این حیوان چه می‌گوید؟ سلیمان گفت: فقط ذات باری تعالی و پیامبر بزرگوار و ائمه علیهم السلام می‌دانند شما که امام من هستید می‌دانید. امام فرمودند: این حیوان می‌گوید: ماری قصد جان جوجه هایم را نموده، برای رفع شرّ دشمن کمک می‌خواهم. این عصا را بگیر و حرکت کن و داخل خانه برو و مار را بکش! به دستور امام علیه السلام عصا را به دست گرفتم داخل خانه شدم ماری را دیدم که در حرکت است او را کشتم. و بدینسان جوجه های آن حیوان نجات یافتند. [۱۳۵].

## تأکید حضرت امام رضا در مورد برگزاری نماز در اول وقت

ابراهیم بن موسی گفت: در خراسان و در مسجد روزی از حضرت رضا علیه السلام اصرار زیادی نمودم در مورد حاجتی که از آن حضرت داشتم. برای استقبال یکی از علویان امام علیه السلام از مسجد خارج شدند. وقت اذان و موقع نماز رسید به طرف قصری در آن نزدیکی رفتند و در کنار سنگی پهلوی قصر فرود آمدند. حضرت فرمودند: اذان بگو! عرض کردم: اجازه می‌فرمائید مقداری صبر کنیم تا دوستان ما بیایند. امام فرمودند: خداوند تو را پیامرزد هرگز نماز را از اول وقت به آخر آن میانداز اگر عذری نداری همیشه نماز را در اول وقت بخوان. اذان گفتم و نماز را با امام رضا علیه السلام خواندیم. به آن حضرت عرض کردم مدت آن وعده ای را که به من دادید مدت آن خیلی طول کشیده و من خجالت می‌کشم هر روز تقاضای خود را تکرار کنم. امام علیه السلام

[صفحه ۱۴۱]

بعد از گفته‌ی من در حالی که شلاقی داشتند در روی زمین به شدت خطی کشیدند و دست مبارک خود را بر آن مکان زدند و شمشی طلا [۱۳۶] برداشتند و به من دادند و فرمودند: خداوند این را برایت برکت دهد، از این شمش استفاده کن و آن چه دیدی به هیچ شخصی مگو. آن شمش خیلی برکت داشت به طوری که مکانی در خراسان به مبلغ هفتاد هزار دینار طلا خریدم و یکی از ثروتمندترین افراد آن منطقه شدم. [۱۳۷].

## گفتگوی امام با آهوی زبان بسته

عبدالله بن شبرمه گفت: در مکانی بودیم حضرت رضا علیه السلام به آن مکان وارد شدند ما درباره‌ی امامت ایشان گفتگو می‌کردیم وقتی امام خارج شدند من و دوستم ابن یعقوب سراج از اهل برمه (یا بیرمانی یکی از کشورهای جنوب شرقی آسیا که همسایه‌ی بنگلادش است) در پی آن حضرت رفتیم ما به امامت آن جناب معتقد نبودیم چون زیدی مذهب بودیم. هنگامی که به بیابان رسیدیم ناگهان یک دسته آهو به ما رسیدند. امام رضا علیه السلام اشاره به یک بزه آهو نمودند، آهو پیش آمد و در مقابل حضرت ایستاد امام علیه السلام دست بر سر آن آهو مالیدند، در آن موقع آهو به اضطراب افتاد که به چراگاه برگردد، آن جناب سخنی گفتند که ما نفهمیدیم چگونه آهو آرام گرفت، سپس امام به عبدالله گفتند: آیا هنوز ایمان نمی‌آوری؟ عرض کردم چرا مولا و سرور من، شما حجت خدا بر مردم هستید من به شما ایمان آوردم (از مذهب زیدیّه برگشتم) آن گاه به آهو [۱۳۸] فرمودند: برو آهو به حرکت افتاد اما از

[صفحه ۱۴۲]

چشمهایش اشک می‌ریخت خود را به حضرت رضا علیه السلام می‌مالید و به چرا رفت. امام علیه السلام فرمودند: آیا می‌دانی این آهو چه می‌گوید؟ گفت: خدا و پیامبر و فرزند پیامبر بهتر می‌دانند. امام علیه السلام فرمودند: آهو گفت: وقتی من را صدا زدید امیدوار شدم از گوشت من می‌خواهید بخورید و خدمت شما رسیدم (منظور اینکه آهو خوشحال شده که می‌خواهد خوراک امام رضا علیه السلام شود) همین که دستور به بازگشت من را دادید افسرده شدم (ناراحت شدم که این افتخار نصیب من نشد). [۱۳۹].

## دو مرد از یاران مأمون که می‌خواستند به امام رضا سلام نکنند

بعد از جریان ولایتعهدی برخی از اطرافیان مأمون بودند که با این کار مخالفت داشتند و می‌ترسیدند که خلافت از بنی عباس خارج شود به همین جهت نسبت به حضرت رضا علیه السلام نفرت داشتند هر وقت

آن جناب پیش مأمون می آمدند هر شخصی که در جلو درب ورودی بود پیش می رفت و سلام می داد و پرده را بر می داشت تا امام رضا علیه السلام داخل شوند. بعد از این ناراحتی با هم قرار گذاشتند دیگر از سلام دادن خودداری کنند و پرده را بلند نکنند اتفاقاً امام رضا علیه السلام تشریف آوردند، آن‌ها ناخودآگاه و بدون اختیار از جای خود پریدند و بعد از سلام دادن پرده را برداشتند، پس از این که حضرت رضا علیه السلام رفتند، آن دو یکدیگر را سرزنش کردند و با هم گفتند مگر قرار نبود که ما سلام نکنیم و پرده را بر نداریم، باز با هم پیمان بستند که نه به امام رضا علیه السلام سلام نمایند و نه پرده را بردارند، دفعه ی دیگر که حضرت رضا علیه السلام تشریف آوردند تا چشمشان به امام افتاد ناگهان از جا حرکت کردند ولی پرده را برنداشتند ناگهان باد [صفحه ۱۴۳]

شدیدی وزیدن گرفت، پرده بیشتر از مقداری که آن‌ها بلند می کردند کنار زده شد، و حضرت تشریف بردند. باد ایستاد و پرده به حالت اولیه ی خود برگشت، در موقعی که امام رضا علیه السلام برگشتند باد برخلاف جهت اول وزید و پرده به حرکت درآمد امام علیه السلام خارج شدند باد ایستاد و پرده به جای خود برگشت پس از تشریف بردن حضرت رضا علیه السلام آن دو مرد با خود گفتند دیدید این مردی است که در نزد خدا منزلی دارد وقتی تصمیم گرفتیم پرده را بر نداریم خداوند بادی به وجود آورد که پرده را حرکت داد، همان طور که این باد در اختیار سلیمان بن داوود علیه السلام قرار داشت خوب است، همان احترامی را که قبلاً می نمودیم باز هم انجام دهیم، که این کار برای ما بهتر است. بعد از این جریان همیشه به امام علیه السلام سلام می کردند و پرده را بر می داشتند و عقیده ی آن‌ها به آن حضرت زیادتر می شد.

### داستان درخت شفا بخشی که امام هشتم آن را کاشته بودند

حضرت امام رضا علیه السلام در قسمت غربی شهری نیشابور در محله ی بلاش آباد به منزل شخصی به نام پسند نزل اجلال فرمودند. او را به این جهت که مورد پسند امام رضا علیه السلام قرار گرفت پسند نام نهادند. امام رضا علیه السلام با دست مبارک خود در خانه ی پسند درخت بادامی کاشتند که در همان سال بادام داد. مردم این جریان را که فهمیدند برای شفا گرفتن از این درخت استفاده می کردند. هر شخصی هر نوع بیماری که داشت از بادام آن درخت می خورد و شفا می یافت. زنان باردار وقتی زایمان بر آن‌ها دشوار می شد از آن بادام می خوردند همان ساعت آسان وضع حمل می نمودند. هر شخصی که به درد چشم مبتلا بود آن بادام را بر چشم می گذاشت و خوب می شد. گاهی حیوانات از قبیل اسب و استر و یا گوسفند که مبتلا به دل درد می شدند از شاخه ی آن درخت بر شکم آن‌ها می مالیدند و به برکت حضرت امام رضا علیه السلام بهبود می یافتند. سال‌ها این درخت بر همین وضع بود تا خشک شد. (سرانجام شوم افرادی که درخت را قطع نمودند) [صفحه ۱۴۴]

دختر حمدان نقل می کند: جدّم شاخه های آن را قطع نمود. بعد از چندی بینایی خود را از دست داد. پسر او به نام ابوعمرو این درخت را قطع نمود تمام ثروتش را که بین هفتاد یا هشتاد هزار درهم بود از دست داد. ابو عمرو دو پسر داشت که منشی ابوالحسن محمّد بن ابراهیم سیم جور بودند، یکی به نام ابوالقاسم دیگر ابو صادق. این خانه را دوباره ساختند. و تجدید بنا کردند و بیست هزار درهم خرج آن نمودند، بقیه ی ریشه ی درخت را قطع کردند، بدون این که توجه کنند چه بر سرشان خواهد آمد. یکی از آن‌ها مسئول باغستان ها و مزارع امیر خراسان شد، در حالی که پایش سیاه شده بود او را سوار بر محملی کرده و به نیشابور آوردند که عاقبت پایش را قطع کردند و به همان بیماری از دنیا رفت. و برادر دیگر که بزرگتر از قبلی بود نویسنده گی (منشی) دربار سلطان نیشابور را به عهده داشت روزی مشغول نوشتن نامه ای بود عده ای بالا سرش ایستاده بودند یکی از آن‌ها چنان از زیبایی خط او تحت تأثیر قرار گرفت که نویسنده را چشم کرد (چشم زخم) به طوری که قلم از دستش افتاد و اندامش را لرزه فرا گرفت و دانه ای

در دستش پیدا شد به خانه اش برگشت ابوالعباس کاتب با عده ای به دیدار او آمدند گفتند: این دانه از حرارت است، دستور رگ زدن او را دادند. همان روز رگ زد و روز دوم هم گفتند: باید رگ بزنی، همان روز دوباره رگ زد دستش سیاه شد، به ناچار دستش را قطع کردند. مرگ این دو برادر کمتر از یکسال بود.

## داستانی از برکات وجود مبارک امام هشتم هنگامی که از نیشابور به طوس می‌رفتند و پیش بینی آن حضرت درباره مکان دفن خودشان

۱. در نیشابور:

حضرت امام رضا علیه السلام هنگامی که در نیشابور اقامت داشتند دستور فرمودند که حمام و حوض و مسجد در آن جا بسازند که به نام گرمابه ی رضا- آب انبار رضا و [صفحه ۱۴۵]  
حوض کاهلان معروف شد. [۱۴۰].

۲. در روستای ده سرخ: اباصلت گفت: وقتی امام رضا علیه السلام از نیشابور خارج شدند به ده سرخ رسیدند. یاران آن حضرت عرض کردند ظهر شده آیا نماز نمی‌خوانید؟ امام از مرکب پیاده شدند و دستور دادند آب بیاورند. یاران امام فرمودند: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! ما آب نداریم. امام علیه السلام با دست مبارک خود زمین را حفر کردند، چشمه ای جاری شد که اثر آن هنوز باقی است. ۳. در طوس (کوه کوهسنگی): امام هنگامی که به پشت کوهی پا نهادند که سنگ آن هم اکنون مخصوص ساختن انواع ظرف غذا پزی و وسایل دیگر است و این دعا را فرمودند: "اللَّهُمَّ أَنْفَعْ بِهِ وَبَارِكْ فِيهَا يَجْعَلْ فِينَا يَنْحِتْ مِنْهُ" ("بار خدایا به وسیله ی این کوه مردم را بهره مند گردان و برکت بده در آن چه قرار می‌دهند داخل ظرف های ساخته شده از این کوه. پس از آن امام دستور دادند از سنگ همین کوه برای غذا پزی خودشان (امام) دیک تراشند و چنین فرمود: "لَا يَطْبِخُ مَا أَكَلَهُ إِلَّا فِيهَا" غذای من را فقط در همین ظرف‌ها پزید. مردم به برکت دعای امام رضا علیه السلام از آن روز متوجه این کار شدند و اثر دعای آن حضرت آشکار شد. ۴. پیش بینی امام هشتم علیه السلام محل دفن خودشان را: از آن جا به طوس و سناباد حرکت نمودند، در سناباد به منزل حمید بن قحطبه ی طایی وارد شدند، (داستان ۳۶) منزل او در میان باغی قرار داشت که قصر اسکندری در آن واقع بود و مقبره ی هارون در میان قبه ی اسکندری بود. امام رضا علیه السلام وارد قصر اسکندری شدند و با انگشت مبارک خود بر روی قسمتی از زمین خطی کشیدند و

[صفحه ۱۴۶]

فرمودند. این مکان دفن من است و چنین فرمودند: خداوند این مکان را محل رفت و آمد شیعیان و دوستان من قرار خواهد داد، به خدا سوگند هر شخصی که من را زیارت کند و به من سلام دهد به واسطه ی شفاعت ما خاندان مشمول مغفرت و رحمت پروردگار قرار خواهد گرفت. پس از آن چند رکعت نماز به جا آوردند و دعاهایی خواندند و سجده ی طولانی نمودند به طوری که پانصد مرتبه در سجده ی آن نماز ذکر می‌گفتند آن گاه از آن جا خارج گردیدند.

## داستان شفا دادن مردی که پیس بود و حضرت او را شفا دادند

هنگامی که حضرت امام رضا علیه السلام به دستور مأمون عباسی از مدینه عازم خراسان بودند به بغداد رسیدند مرد گرمابه دار بود که از مخلصین حضرت به شمار می‌رفت، چون خبر ورود امام هشتم علیه السلام به بغداد را شنید، در سه فرسنگی شهر به حضور حضرت شرفیاب شد و امام علیه السلام را به خانه ی خود دعوت نمود، امام علیه السلام به



خانه ی او رفتند، شیعیان بغداد از ایشان خواستند که چند روزی هم به آن‌ها افتخار بدهند و در این شهر بمانند. حضرت تقاضای آن‌ها را پذیرفتند و چند روزی در آن جا اقامت نمودند. خبردار شدن مرد پیش از ورود امام علیه السلام به حمام: روزی حضرت به آن مرد گرمابه دار که اسمش رجب بود، فرمودند: گرمابه را گرم و حوض‌ها را پر از آب کن تا امشب به گرمابه ی تو در آئیم. آن مرد به دستور حضرت گرمابه را برای ورود امام علیه السلام آماده نمود. مردی که دچار پیس بود و تمام اعضای بدنش سفید شده بود و چنان بوی بدی از او می آمد که از نفرت مردم بندرت از منزلش بیرون می آمد. چون شنید امام علیه السلام به گرمابه می آیند نزد گلخن تاب رفت و به او گفت در صورتی که او را در جایی قبول کرد که پنجاه درهم خواهد داد تا شاید حضرت در حمام نظر مرحمتی به او نمایند و شفا یابد. گلخن تاب به طمع پول او را

[صفحه ۱۴۷]

پنهان نمود چون شب فرا رسید، به شادمانی ورود امام علیه السلام چراغ‌ها را روشن و حوض‌ها پر از آب و مشک و عنبر دود کردند. به محض آن که حضرت تشریف آوردند، ناگهان آن مرد پیس که تمام بدنش سفید بود در برابر امام علیه السلام ایستاد و عرض کرد، ای فرزند رسول خداصلی الله علیه و آله و ای یادگار امیرالمؤمنین علیه السلام شما سرچشمه ی معجزات و کرامات هستید خواهشمند است نظری به من بیچاره بنمائید و از این رنج خلاصم دهید، چون صاحب حمام او را دید بسیار شرمنده شد خواست او را بزند حضرت مانع شدند سپس امام علیه السلام ظرفی را از حوض پر آب نمودند و سوره ی حمد را بر آن خواندند و بر سر و تن مرد پیس پاشیدند فوراً به امر خداوند و از برکت امام هشتم علیه السلام پیسی از او زایل گشت و بدنش سرخ و سفید شد. مثل این که تا به حال دچار مرض پیسی نبود است. لطف امام علیه السلام به مرد پیس بعد از شفا دادن او، و شیعه شدن پانصد نفر از اقوام آن مرد: سپس حضرت به صاحب حمام فرمودند او را بیرون ببر و از محل اقامت من یک دست لباس بردار و به او بپوشان و او را در رخت کن حمّام نگهدار تا بیرون آیم. صاحب حمّام به گفته ی امام رضا علیه السلام عمل کرد هنگامی که حضرت از حمّام به رخت کن آمدند آن مرد به دست و پای امام افتاد چون اقوام و خویشان او از این قضیه اطلاع یافتند پانصد نفر مرد و زن شیعه ی خالص شدند. امام علیه السلام دم مسیحایی دارند: و همان طور که حضرت عیسی علیه السلام امراض صِعب العُلاج [۱۴۱] پیسی و ناشنوا و لال را به گفته ی قرآن شفا می داد. "أُبریء الاکمهَ و الابْرصَ و اُخِی المَوْتی [۱۴۲] باذن ا... امام هم با دم مسیحایی [۱۴۳] به اذن

[صفحه ۱۴۸]

خدا آن مرد را شفا دادند. و آن مرد کاملاً بهبودی یافت مثل اینکه تا به حال دچار چنین مرضی نبوده است.

### چند معجزه از امام رضا و عاقبت دشمنی با آن حضرت

هنگامی که آن حضرت به خراسان (طوس) تشریف می آوردند هنگام گذر از نیشابور کنار چشمه ای فرود آمدند و اثر قدم های حضرت امام رضا علیه السلام نمودار شد که اکنون به قدمگاه مشهور است. معجزه ی حضرت و پُر شدن میم های پر از انگور در غیر فصل آن: باغ هایی در آن جا بود حضرت باغبان را طلب کردند و فرمودند ما به انگور میل داریم برای ما انگور بیاور عرض کرد فصل زمستان انگور از کجا بیاورم، میم‌ها را در خاک کرده ام امام علیه السلام فرمودند تو داخل باغ شو و قدرت خداوند را بنگر، مرد باغبان به باغ رفت به قدرت خداوند تبارک و تعالی و به برکت وجود حضرت رضا علیه السلام همه ی شاخه های میم‌ها را پر از انگور دید و باغش را پر از میوه مشاهده نمود.

-دروغ گفتن باغبان به امام علیه السلام چون دشمن اهل بیت علیهم السلام بود:

با خود گفت شاید باغ من نباشد و یا خواب می بینم چون از دوستان بنی امیه و بنی مروان بود به خاطر آورد که آن حضرت از

فرزندان علی بن ابی طالب است با خود گفت صلاح در دروغ گفتن است و می‌گویم که من انگوری ندیده‌ام به اقتضای طینت دشمنی که با اهل بیت داشت به خدمت حضرت آمد و به دروغ گفت من انگوری در باغ ندارم. [صفحه ۱۴۹]

-نفرین امام رضا علیه السلام به باغبان و عاقبت دشمنی او با اهل بیت:

حضرت ناراحت و خشمگین شدند و به آن مرد نفرین کردند و فرمودند: خداوندا باغ و باغبان هر دو را بسوزان! آن مرد به باغ خود برگشت و با خود گفت اگر به فرزند ابوتراب دروغ گفتم باغ که سرچایش و پر از انگور می‌باشد. به محض این که داخل باغ شد ابری در آسمان پدیدار گشت و رعد و برق شدیدی به هم رسید و هوا دگرگون گردید و برقی زد و آن برق، مرد و باغش را سوزانید. هم در آتش دنیا سوخت و هم به جایگاه ابدی خود که جهنم می‌باشد رهسپار گردید تا همیشه در آتش اعمالش بسوزد.

### برکت یافتن عسل بر اثر معجزه امام هشتم

در مسیر راه خراسان سیصد نفر همراه حضرت رضا علیه السلام بودند به جایگاهی در منطقه ای کوهستانی رسیدند در کوهی غاری بود و در آن غار عابدی زاهد می‌زیست و چون این مرد از عبور حضرت اطلاع یافت از ایشان استقبال کرد و زبان به مدح و ستایش حضرت امام رضا علیه السلام گشود و خطاب به آن حضرت چنین گفت: ۱. رفتن امام به خانه ی دوست خاندان اهل بیت: ای مرد بزرگ! چندین سال است آرزوی دیدن شما را دارم و دوستدار شما هستم و پیوسته به ستایش اجداد پاک شما مشغولم و ذکر و یاد شما خاندان رسالت را فراموش نمی‌نمایم. از شما تقاضا دارم که قدم رنجه فرموده و کلبه ی ویرانه من را با شمع وجود مبارکت روشن نمایید. حضرت قبول نمودند و با همراهان خود که ۳۰۰ نفر بودند به خانه آن عابد و زاهد درآمدند. مرد زاهد از تنگی جا و مکان و نشستن همه ی آنها در آن جا به شگفت آمد. (بر اثر معجزه امام مقدار کمی غذا به اندازه ای زیاد شد که سیصد نفر را سیر نمود). و از این که مقدار کمی غذا دارد که از آنها پذیرایی نماید بسیار شرمند بود. حضرت در چهره ی او نگاه کردند و فهمیدند که او نگران است به او گفتند: ای برادر هر چه داری بیاور. آن مرد قرص نان و کوزه ای عسل آورد

[صفحه ۱۵۰]

یعنی هرچه داشت آورد و بسیار عذرخواهی کرد. حضرت رضا علیه السلام ردای مبارک خود را بر روی نان‌ها و عسل افکندند و دعایی خواندند و سپس دست به زیر ردای خود می‌بردند و به جهت پذیرایی برای مهمانان که همراهان حضرت بودند پاره ای نان و مقداری عسل بیرون می‌آوردند و به زاهد می‌دادند و او هم در جلوی مهمانان قرار می‌داد. او به همه ی سیصد نفر نان و عسل می‌داد و در کمال تعجب مشاهده نمود که هنوز نان و عسل اولی به جای خود باقی مانده است. مرد زاهد در حالی که از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید خود را به قدم‌های حضرت رضا علیه السلام افکند و عرض کرد: از رحمت خدا دور باشد هر فردی را که به امامت شما مشکوک است.

### آثار و برکات گرمابه ای که به دستور حضرت رضا در نیشابور ساخته شد

چون حضرت رضا علیه السلام وارد نیشابور شدند در محله ی فور نزول اجلال نمودند به دستور ایشان گرمابه ای ساختند که امروز به " گرمابه ی رضا " معروف است و در آن جا چشمه ای بود که آب آن کم شده بود به فرمان حضرت شخصی چاه را لای رویی نمود و از بیرون گرمابه دربی برای حوض ساخت که چند پله تا سرچشمه پائین می‌رفت. حضرت رضا علیه السلام داخل آن چشمه شدند و غسل نمودند و از چشمه بیرون آمدند و در کنار چشمه نماز خواندند، مردم بعد از این

واقع می آمدند و در آن حوض غسل می کردند و از آب آن چشمه برای تبرک آب می آشامیدند و نماز می خواندند و دعا می کردند و از خدا حاجت می خواستند و حاجت شان برآورده می شد و امروزه به آن چشمه ی "عین کهلان" می گویند. چرا به آن عین کهلان می گویند؟ مردی از اهالی نیشابور آمد کیسه ی پول خود را در طاق آن حوض نهاد تا غسل کند. پس از غسل آن را فراموش کرد او همان سال به مکه مشرف شد چون بازگشت باز برای غسل کردن به طرف حوض رفت درب آن را بسته یافت. عت را پرسید. به او

[صفحه ۱۵۱]

گفتند: ماری در طاق حَمَام خفته و ما از ترس نمی توانیم به حَمَام برویم. آن مرد به سخنان آنان توجهی نکرد بدون هراس درب حَمَام را گشود وارد حوض شد و غسل کرد و بعد از غسل کیسه ی پول خود را که مدت ها پیش فراموش کرده بود برداشت و بیرون شد و گفت این از معجزه ی حضرت رضا علیه السلام است که پس از مدتی وسائل حَمَام من به واسطه ی ترس از ماری محفوظ مانده بعد از این که مرد از حَمَام بیرون شد مردم با تعجب به یکدیگر می نگرستند و به یکدیگر می گفتند: ای کاهلان و ای تنبل ها چرا درب را زودتر باز نکردید؟ که کیسه ی پول او را بردارید و از آن روز به آن حوض کاهلان گفتند و به کثرت استعمال الف را انداختند و به حوض کهلان معروف شد. پناهنده شدن آهو به امام هشتم علیه السلام و قصیده ی ابن حماد در آن باره: ابن شهر آشوب ذکر کرده که در آن چشمه بعد از این که حضرت غسل کرده و نماز خواندند آهوئی به حضرت پناهنده شده و ابن حَمَاد در قصیده خود به زبان عربی به آن اشاره کرده که مَطَّلَعِ آن چنین است: "الذی لآذ به الضبیة وَالقَوْمُ جُلُوسٌ مِنْ آبِیهِ المُرْتَضی زکوا و یغلوا و یروُس" او کسی است که آهو به او پناه آورد و مردم همنشین او بودند او مانند پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام به مردم پناه می دهد او بزرگ و سرور است.

### پیشگویی امام رضا از کشته شدن امین به دست برادرش مأمون

حسین بن بشار گفت: امام رضا علیه السلام فرمودند عبدالله، محمد را می کشد، گفتم یابن رسول الله منظورتان عبدالله مأمون است که برادرش محمد امین را می کشد امام فرمودند: آری عبدالله بن هارون که به خراسان است برادرش محمد بن زبیده [۱۴۴].

[صفحه ۱۵۲]

(محمد بن هرون) را که در بغداد است می کشد. (منظور امام جنگی بود که بر سر خلافت بین این دو برادر در گرفت و سردار مأمون طاهر ذوالیمینین [۱۴۵] (چون با هر دو دست یعنی دست چپ و دست راست شمشیر می زد، به او ذوالیمینین می گفتند، یعنی صاحب دو دست) سر امین را از تن جدا کرد و برای مأمون به خراسان فرستاد و مأمون سر برادر را به جایی آویخت و مردم او را لعنت می کردند. و می گفتند؟ خدا برادر و پدرت را لعنت کند مأمون- چون مشاهده نمود که مورد لعن و طعن مردم قرار گرفته سر برادر را برداشت و برای الحاق به تن به بغداد فرستاد.

### امام رضا و طی الأرض مدت هفت روز از خراسان به مکه و مدینه

نوفلی گوید: روزی امام هشتم علیه السلام به مأمون فرمودند: من می خواهم به چشمه ی آب گرم بروم. هفت روز من را معاف کن و فرستاده ات رفت و آمد نکند. مأمون گفت: هرچه شما می خواهید من حرفی ندارم و حضرت بر سر چشمه ای رفتند و خیمه زدند. روز هفتم خلیفه با وزراء و افسران ارشد و دیگر ملازمان خود بر سرچشمه به دیدن حضرت آمد و داخل خیمه ی امام شد و درک تشرف نمود و بعد از تکریم، به اتفاق امام به دارالخلافه سواره بازگشتند. پس از

اندک زمانی نامه ای از استاندار مکه رسید که علی بن موسی الرضا علیه السلام در فلان روز در مدینه بوده اند و به سوی مکه در حرکت بوده اند بعد از چند روز دیگر نامه ای از استاندار مکه رسید که امام در فلان روز در مکه بوده اند. به همین جهت به شما اعلام کردم. خلیفه از نامه‌ها تعجب کرد به حضور حضرت شرفیاب شد و عرض کرد: مولای من هفت روز مرخصی گرفتید که به سرچشمه روید به این بهانه به مدینه و مکه رفتید حق تعالی به تو علم زیادی داده من برادر و پسر عموی تو هستم. چه می‌شود از آن علم حرفی به من بیاموزید؟

[صفحه ۱۵۳]

امام علیه السلام فرمودند: اگر من خضر بودم بر آن چه تو گویی قادر بودم. با این که من هم مانند دیگران یکی از رعایای تو هستم. مأمون ملعون خندید و گفت: به خدا سوگند به اماکن مقدسه ی مکه و مدینه رفتی و برگشتی و تو حجت خدا و مولای این امت می‌باشی. (او به نص قرآن در قلبش مرض بود. فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا به خاطر حسادتی که در درونش زبانه می‌کشید، او و امثال او یعنی عباسیان جنایتکار و خون آشام، هم چون خفاشانی بودند که طاقت دیدن نور حقیقت را نداشتند).

### امام رضا و مردی که فرزندانش در طفولیت می‌مردند

عبدالله بن حارثه گفت: برای من هیچ فرزندی زنده نمی‌ماند به طوری که بیش از ده فرزندم مرده بودند سالی پس از انجام مراسم حج خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدم سلام کردم دست مبارک ایشان را بوسیدم و چند مسأله ای که نمی‌دانستم پرسیدم. در آن هنگام خدمت آن حضرت از باقی نماندن فرزند برایم (همسرش فرزندان مرده به دنیا می‌آورد) شکایت کردم. پس از تمام شدن سخنان من امام علیه السلام برای چند لحظه سر به زیر انداختند و مقداری با خدا مناجات نمودند. سپس فرمود: امیدوارم در بازگشت از این مسافرت فرزندی که هم اکنون مادرش به آن حامله است با فرزند دیگری که بعد از او متولد می‌شود زنده بماند و نزد همسرت از وجود آنها بهره مند شوی خداوند هر گاه بخواهد دعایی را مستجاب کند خواهد نماید آن را برآورده خواهد کرد زیرا او بر هر کاری توانا است. عبا... گفت: از سفر حج بازگشتم هنگامی که به منزل رسیدم، همسرم (که دختر دایی ام بود) بچه ای در رحم داشت. بعد از مدتی زایمان نمود و پسری به دنیا آورد، او را ابراهیم نامیدم بعد از او به فرزند دیگری حامله شد و پسر دیگری به دنیا آورد که او را محمد نام نهادم و کنیه اش را ابوالحسن گذاشتم. ابراهیم سی سال و اندی داشت که درگذشت و محمد بیست و چهار سال زندگی کرد این هم از لطف امام به شخصی که فرزندانش در طفولیت می‌مردند و بر اثر دعای امام هشتم علیه السلام و لطف الهی به مراتب عمرشان بیشتر شد.

[صفحه ۱۵۴]

### بزرگواری امام هشتم در برآوردن حاجت دشمن خود مأمون

عبدالله بن محمد هاشمی گوید: عبدالله بن محمد هاشمی گفت روزی بر مأمون وارد شدم همه را خارج نمود و فقط من را نشانید طعام طلید هر دو طعام را خوردیم پس من و خود را خوشبو و معطر نمود. پس از آن به گریه افتاد و گفت: ای عبدالله هاشمی خانواده ام من را سرزنش و نکوهش می‌کنند که ابو الحسن الرضا علیه السلام را علم کردم و چرا او را ولیعهد نمودم؟ به تو سخنی گویم که تا به حال به هیچ شخصی نگفته ام که تعجب کنی. روزی به او گفتم: ای ابوالحسن علیه السلام! پدرانت موسی بن جعفر، جعفر بن محمد، محمد بن علی، علی بن الحسین علیهم السلام علم ما کان و ما هو کائن الی یوم القیمه را داشتند و تو وصی قوم و وارث ایشان و تو آن علم و دانش را داری به تو حاجتی دارم. علی بن موسی علیه السلام فرمود: حاجت را بگو. گفتم: کنیزی نزد امام آوردم و گفتم: من این کنیز زهریه را دوست می‌دارم. به دفعات گوناگون حمل خود افکنده هم اکنون حامله است علاجی

بفرمائید که حمل او سالم بماند علی بن موسی الزّضا علیه السلام فرمودند: از افکندن حمل او نترس که سالم می ماند و پسری شبیه ترین مردم به مادرش به دنیا می آورد و انگشت کوچکی در دست راست و در پای چپ زائد دارد (یک دست و پای شش انگشتی دارد) که راست و مستقیم است. با خود گفتم: خداوند بر هر چیز قادر و توانا است بعد از مدّتی چنان که ابوالحسن فرموده بود کنیز زاهریه پسری به دنیا آورد بسیار زیبا و دوست داشتنی و انگشتی در دست راست و انگشتی در پای چپ زائد داشت که مستقیم بود گفت: چرا من را ملامت می کنند که ابوالحسن الزّضا را ولیعهد خود نمودم آیا او سزاوار چنین مقامی نیست؟

### جسارت حمید بن مهران و دو عکس شیری که شیر واقعی شد

معجزات پی در پی حضرت و محبوبیتی که امام هشتم علیه السلام در میان مردم داشتند مأمون

[صفحه ۱۵۵]

را نگران کرد و فکرش مشوّش شد از بیم سست شدن پایه های خلافت زیرا ولایت علی بن موسی و امامت آن حضرت بر مردم آشکار شده بود و خلیفه از شورش مردم می ترسید لذا دنبال چاره می گشت در میان درباریان مردی (به نام حمید بن مهران) بود که داعی ولیعهدی داشت و دشمن سرسخت) اهل بیت و امام رضا علیه السلام بود و حسودان دیگری بودند که همه ی آنها سعایت و بدگویی از امام هشتم علیه السلام و تحریک نمودن مأمون بر علیه آن حضرت بود. سعایت یکی از درباریان درباره ی امام هشتم علیه السلام: یکی از مقربان دربار مأمون روزی در خلوت مأمون را ملاقات و به شدّت مأمون را ملامت کرد که چرا علی بن موسی را ولیعهد نموده است او به مأمون گفت خدای را در نظر بگیر و تاریخ خلفا را دگرگون مساز و این شرف و فخر را از بنی عبّاس به خاندان علی بن ابی طالب منتقل نکن و تو در حقیقت بر ضرر و زیان خود و خاندانت اقدام کرده ای آیا تاکنون از خلفای بنی عبّاس فردی مانند تو بر زبان خودش اقدام کرده است؟ پشیمانی مأمون از دادن ولایتعهدی به امام رضا علیه السلام: مأمون گفت راست گفتمی این مرد پنهانی مردم را به امامت خود دعوت می کرد ما خواستیم با دادن ولایتعهدی مردم را به خلافت ما دعوت کند من برای این که او در امور ما رخنه نکند او را ولیعهد نمودیم که جلوی او را بگیریم و نباید این کار را می نمودیم و باید تا دیر نشده جلوی او را بگیریم و با همکاری امثال تو او را بیچاره کنیم و ثابت کنیم که او لیاقت این مقام را ندارد و پس از آن او را از بین ببریم. نقشه ی بی حاصل حمید بن مهران درباره ی امام رضا علیه السلام: حمید بن مهران گفت: اجازه ده تا با او مجادله کنم زیرا من از عهده او و یارانش برمی آیم و آنها را منکوب می کنم و از قدر و منزلت او می کاهم و تا به حال اگر به خاطر

[صفحه ۱۵۶]

خلیفه نبود او را سر جای خود می نشاندم که اظهار بزرگی و خودنمایی نکند حمید بن مهران گفت باید از دانشمندان و قضات و فقیه هان و امیران ارتش دعوت کنی و مجلسی با شکوه بیارایی تا در حضور همه او را حقیر نمایم و بی لیاقتی او را به این مقام به مردم فهمانم مأمون طبق دستور حمید بن مهران مجلس بزرگی آراست خود در جایگاه مخصوص نشست و حضرت را در جای معینی نشانید و حمید بن مهران آماده شد که به خیال خودش امام رضا علیه السلام را تحقیر کند. جسارت حمید بن مهران به امام رضا علیه السلام: هنگامی که مجلس آراسته شد حمید بن مهران بدون مقدمه شروع به جسارت و توهین کرد و چنین گفت: یا ابوالحسن از تو حکایت ها نقل می کنند و تو را بی اندازه توصیف می نمایند مثلاً می گویند به دعای تو باران آمده حال آن که باران آمدن امری طبیعی است و نیازی به دعای شما نبوده و می گویند مانند تو هیچ شخصی نیست درحالی که مانند خلیفه هیچ شخصی نیست و او تو را به این مقام رسانیده چرا چنین کارهایی انجام می دهی که مردم به نفع تو دروغ جعل کنند و تو را از خلیفه بهتر بدانند. آن گاه امام رضا لب به سخن گشودند و چنین فرمودند: آن چه خداوند به من داده است بی حدّ و اندازه است و به دیگران نداده و نمی توانم مردم را از یادآوری نعمت هایی که خداوند به من داده باز دارم و در ذکر آن غرض و نظری ندارم و ریاکاری

هم نمی‌نمایم و این که می‌گویی خلیفه این مقام را به من داده حقیقت آن بر من معلوم است و منزلتی که خلیفه به من داده همان موقعیتی است که عزیز مصر به یوسف داد که سرانجام کار آن‌ها روشن است. معجزه‌ی حضرت رضا علیه السلام و واقعی شدن عکس‌های شیر به صورت حیوان واقعی: حمید بن مهران باز بی ادبی را ادامه داد و دوباره شروع به جسارت نمود و گفت ای پسر موسی از حد گذراندی باران طبیعی را معجزه‌ی خود دانستی، معجزه را ابراهیم خلیل

[صفحه ۱۵۷]

کرد که پرندگان را سر برید و گوشت‌های آن را در هم کوبید و سر پرندگان را به دست گرفت و گوشت و استخوان‌های کوبیده شده به سرها پیوستند و دوباره مانند اول به پرواز درآمدند. اگر راست می‌گویی و معجزه می‌کنی دو عکس شیر را که در تکیه گاه (پشتی) خلیفه دیده می‌شوند به صورت شیر واقعی در آور تا من را تکه تکه کنند و بخورند! امام اول هیچ چیز نگفتند. ولی آن ناپاک باز به جسارت خود ادامه می‌داد امام از سخنان او که توهینی بود به مقام امامت و ولایت و واقعاً امام را مسخره می‌کرد و عناد و دشمنی او با امام آشکار بود، خشمگین شدند و به دو تصویر اشاره نمودند (که بر روی دو پشتی بودند که مأمون بر آن تکیه زده بود) به امر خدا این بدکار را بگیرید و بدرانید به طوری که اثری از او نماند. ناگهان آن دو تصویر از پشتی مأمون کنده شدند و دو شیر غرش کنان به صورت شیر واقعی درآمدند و حمید بن مهران را دریدند و گوشتش را خوردند و استخوانش را خورد کردند و بلعیدند و خون او را چنان لیسیدند که قطره‌ای هم باقی نماند، حاضران در مجلس مدهوش شدند و آن دو شیر در مقابل حضرت منتظر فرمان دیگری بودند و گفتند: مطیع شما هستیم و اجازه بفرمائید که ام‌الفساد مأمون را به آن پلید ملحق کنیم. مأمون از شنیدن سخنان شیران از ترس غش کرد و بی هوش شد. به دستور حضرت گلاب آوردند تا او به هوش آید و آن خلیفه‌ی مغرور و متکبر به صورت کالبدی بی جان درآمد. لطف امام به مأمون: شیران در تقاضای خود اصرار داشتند حضرت فرمودند نه خدا خواسته به دست او حادثه‌ی ناگواری جاری شود (اشاره به شهادت خود نمودند) به جای خود بروید. شیران به جای خود رفتند و دوباره به صورت عکس و تصویر درآمدند مأمون نفسی کشید و به هوش آمد و این ریا کار به امام علیه السلام گفت خدای را شکر که حمید بن مهران نابود گردید و شر او کم شد و معلوم است که خلافت از آن رسول خداصلی الله علیه وآله و بعد از ایشان متعلق به اجداد گرامی تان و هم اکنون خلافت از آن شما است (حقّ واقعی

[صفحه ۱۵۸]

شماست) هر گاه بخواهید به شما واگذار می‌کنم امام علیه السلام فرمودند: اگر خلافت را می‌خواستم با تو مناظره نمی‌نمودم و از تو هم نمی‌پرسیدم و خداوند متعال چنان که دیدی و مشاهده نمودی همه‌ی موجودات را به فرمان من در آورده و آن‌ها را مطیع من گردانیده و مردم نادان هستند که انجام وظیفه نمی‌نمایند و ... و به من (الهام) [۱۴۶]. فرموده: که تا به تو اعتراض نمایم و خود را تحت گفته‌های تو در آورم چنان که یوسف علیه السلام با آن مقام نبوت تحت نظر عزیز مصر انجام وظیفه می‌نمود.

### سرگذشتی دیگر که حسادت و کینه مأمون به امام رضا را می‌رساند

روزی مأمون آشکارا چنین گفت: من می‌خواستم نادانی علی بن موسی را (نعوذ بالله) وسیله و دست آویزی قرار دهم برای خلع او تا مردم بدانند او برای نادانی خود عزل شده. به همین جهت تمام دانشمندان را از شهرهای مختلف فرا می‌خواند و امام همه‌ی آن‌ها را مجاب می‌نمود (همه محکوم می‌شدند) مثلاً مأمون به سلیمان مروزی گفت: من از آن رو تو را فرا خوانده‌ام که توانایی علمی تو را می‌شناسم و قصدم جز این نیست مگر این که فقط او را بتوانی در یک مسأله مجاب کنی (محکوم کنی) و در روایت آمده است هنگامی که امام رضا علیه السلام مأمون را از اوصاف فرزندی که کنیز او در

[صفحه ۱۵۹]

شکم داشت آگاه ساخت مأمون گفت: با خود گفتم به خدا این فرصت مناسبی است که اگر بر خلاف گفته ی علی بن موسی باشد وی را از مقام ولایتعهدی برکنار نمایم و او منتظر وضع حمل کنیز بود که پیش بینی حضرت درست. درآمد (در ۸۰ سرگذشت کنیز و فرزند ۶ انگشتی بیان شده است).

### پیش بینی امام هشتم در عدم پیروزی محمد بن جعفر

اسحاق بن موسی برادر علی بن موسی امام هشتم علیه السلام گفت: چون عمویم محمد بن جعفر در مکه بر علیه خلیفه خروج کرد و مردم را به سوی خودش دعوت نمود مردم با او بیعت کردند، حضرت رضا علیه السلام در حالی که من با ایشان بودم. بر او وارد شدند. فرمودند: ای عمو پدر و برادر خود را تکذیب مکن (امام صادق و امام کاظم علیهم السلام) زیرا این امری است که ناتمام می ماند و پس از آن امام بیرون شدند و من هم با آن حضرت از مدینه بیرون شدم. اندکی نگذشت که جلودی یکی از امرای ارتش هارون و مأمون وارد مدینه شد و او را شکست داد. محمد بن جعفر بعد از این شکست (چون پیش بینی امام رضا علیه السلام را از زبان خودشان شنید). از جلودی امان خواست و لباس سیاه برتن کرد (لباس مخصوص عباسیان) و بر منبر درآمد و خودش را خلع نمود و گفت این امر برای مأمون است و من را در آن کاری نیست بعد به سوی خراسان حرکت کرد و در شهر جرجان (گرگان) درگذشت. (از محتوای این داستان معلوم می شود که اگر محمد بن جعفر به سخنان امام رضا علیه السلام گوش فرا می داد و ادعای خلافت نمی کرد. خود را چنین در مقابل جلودی کوچک نمی نمود و به التماس نمی افتاد زیرا امام علیه السلام از آینده خیر داشتند و هر کار که امام معصوم علیه السلام انجام می دهند به نفع اسلام و مسلمین است و ما نباید بدون اجازه ی امام معصوم که اطاعتش واجب است کاری بر خلاف انجام دهیم که نتیجه اش ناکامی و شکست است).

[صفحه ۱۶۰]

### سرعت نفرین حضرت بر مأمون

عبدالسلام (اباصلت) گوید: به مأمون خبر رسید که حضرت رضا علیه السلام مجالس گفتگو برپا کرده و مردم از دانش او بهره و سود می برند، مأمون به محمد بن عمرو طوسی دستور داد که مردم را از اطراف امام پراکنده کند او هم به دستور خلیفه مردم را از پیرامون امام علیه السلام دور کرد و مأمون حضرت رضا علیه السلام را احضار نمود و با تندی با ایشان برخورد کرد و کلمات درشتی بر زبان آورد و به ایشان توهین کرد و نگاه حقارت آمیزی به ایشان نمود. حضرت از نزد او در حالی بیرون شدند که خشمناک بودند و با خود چنین می گفتند: "وَ حَقُّ الْمُصْطَفَى وَ الْمُرْتَضَى وَ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ لَأَسْتِزِلَنَّ مِنْ حَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بَدْعَائِي عَلَيْهِ مَا يَكُونُ سَبَبًا لَطْرُدِ كِلَابِ هَذِهِ الْكُورَةِ إِيَّاهُ لِأَسْتِخْفَافِهِمْ بِهِ وَ بَخَاصَّتِهِ وَ عَامَّتِهِ." "به حق مصطفی و مرتضی و فاطمه ی زهرا علیهم السلام به نفرین من بر او به حول و قوه ی خدای با عزت و با جلال او را طرد می نمایم و فرودش می آورم چنان نفرینی که سگان این شهر طردش نموده و او را با خاص و عامش خوار و خفیف و سبک نمایند. سپس امام به خانه بازگشتند و دو رکعت نماز خواندند و در دعای دست رکعت دوم چنین فرمودند: [۱۴۷] "يَا ذَا الْقُدْرَةِ الْجَامِعَةِ وَ الرَّحْمَةَ الْوَاسِعَةَ ... تا آخر دعا" اباصلت عبدالسلام هروی گفت: دعای مولایم علی بن موسی الرضا تمام نشده بود که در شهر زلزله افتاد و ناله و فریاد برآمد و گرد و غبار شهر را فرا گرفت و غوغا به آسمان رسید و تا حضرت سلام نماز را تمام نکردند من از جایم بر نخوایم. رسوایی و بی آبرویی مأمون عباسی: حضرت به اباصلت فرمودند به بالای بام برو خواهی دید که زنی بدزبان و بدکار افراد شرور را تشویق به شورش می کند. نامش سمانه است یک تیره ی نی به دست گرفته و

[صفحه ۱۶۱]

به جای پرچم پارچه‌ی قرمزی بر آن بسته و سرکرده‌ی اراذل و اوباش شده و با آن‌ها به طرف کاخ خلافت حرکت می‌کند و همراهان خود را بر علیه مأمون و اطرافیان او وادار می‌سازد. من بر بام منزل پا نهادم و بر آمدم و چنان که امام علیه السلام فرموده بودند: عدّه‌ای اوباش را مشاهده کردم که همه چوب در دست دارند و هیاهو و سرو صدا بپا کرده، و شورش‌ی گسترده بپا کرده و سر و پای مردم از برخورد سنگ و چوب به شدت مجروح می‌شود و مخصوصاً سرهای عدّه‌ای زیادی شکسته و داد و بیداد زیادی به راه افتاده در این حال مأمون از کاخ شاه جان با زره بیرون شد در این وقت شاگرد خون‌گیری که روی بامی ایستاده بود، آجری به طرف مأمون افکند به طرزى که کلاه‌خود از سر مأمون به آن طرف افتاد و سر او را شکافت یکی از افرادی که مأمون را می‌شناخت به آن زن که به او سمانه می‌گفتند گفت: وای بر تو! او خلیفه‌ی مسلمانان است. زن به آن مرد گفت: ساکت شو و آرام باش امروز روز طرفداری از خلیفه نمی‌باشد اگر او خلیفه‌ی مسلمین بود مردان نابکار و فاجر را بر نوامیس مردم و دختران مسلط نمی‌نمود. به هر حال آن زن و شورشیان، مأمون و اطرافیان او را به بدترین وجه خوار و درباریان و ملازمان مأمون و خودش را با سرافکنندگی و خفت و خواری از کاخ بیرون نمودند و خلیفه‌ی متکبر عباسی با آن دبدبه و کبکبه‌ی خود سرافکننده شد. مأمون پشیمان از کرده‌ی خود به امام هشتم علیه السلام پناه آورد: ابن شهر آشوب در کتاب مناقب چنین می‌گوید: بعد از آن که مأمون و سپاهیان با خفت و خواری از کاخ خود که "شاه‌جان" نامیده می‌شد (که قبل از خلافت عباسیان مقرّ ابو مسلم خراسانی، سردار بزرگ ایرانی بود که اگر فرماندهی او و کمک ایرانیان نبود، بنی امیه سرنگون نمی‌شدند و بنی عباس به خلافت نمی‌رسیدند) بیرون شدند، به شدت عصبانی گردید به طوری که دستور اعدام چهل تن از مأموران اطراف کاخ را صادر کرد و آن‌ها را به دیار نیستی فرستاد و بعد دستور داد که دیوارهای اطراف کاخ را بلند کردند تا از آن پس اراذل و اوباش نتوانند بر آن دست

[صفحه ۱۶۲]

یابند. سپس به خدمت حضرت رضا علیه السلام درآمد و ایشان را سوگند داد که بر علیه او کاری انجام ندهند و با تواضع و احترام بر پیشانی مبارک امام علیه السلام بوسه زد و بعد از اظهار ندامت، از ایشان کسب تکلیف نمود که با این مردم چه کند؟ امام علیه السلام در جواب او، زبان به پند و اندرز گشودند و سخنانی فرمودند که اسباب خروج او از خراسان به جانب عراق گردید. چرا امام علیه السلام خلافت را تغییر ندادند؟ دعا و نفرین امام علیه السلام هلاکت یا تغییر خلافت مأمون نبود، بلکه امام ذره‌ای از قدرت خدا را به او نشان دادند. چون او به مقام والای امامت اهانت نمود، به همین علت امام علیه السلام با نفرین خودشان او را ذلیل و مطرود و خوار نمودند. امام علیه السلام صلاح اسلام و مسلمین را می‌خواهند و هر چه صلاح بدانند انجام می‌دهند، چون خواست ایشان خواست خدا است.

### وقتی به دعای امام هشتم باران می‌آید

حضرت جواد الائمه علیه السلام فرمودند: چون پدرم از طرف مأمون ولیعهد شدند مدّتی باران نیامد. چاپلوسان و متعصّبین و خشک مقدّس‌ها دربار عباسی گفتند: چون حضرت رضا علیه السلام ولیعهد شده باران نیامده و خداوند باران را از ما بازداشته. این خبر به مأمون رسید و او هم ناراحت شد و بر او گران آمد، مأمون از امام علیه السلام خواهش نمود که دعا نمایند و باران بیاید. آن روز جمعه بود امام علیه السلام فرمودند: روز دوشنبه همانند دیشب رسول اکرم صلی الله علیه و آله با جدّم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به خوابم آمدند و رسول الله فرمودند: فرزندم روز دوشنبه منتظر باش و به صحرا برو، و استسقاء کن که خدای تعالی به برکت تو آن‌ها را سیراب خواهد کرد. استسقاء یعنی طلب باران کردن و ما نماز استسقاء داریم که باران بیاید و با این که مستحبّ است می‌شود آن را به جماعت خوانند.



[صفحه ۱۶۳]

ابرها به فرمان امام رضا علیه السلام هستند: صبح روز دوشنبه بود حضرت رضا علیه السلام درحالی که جمعیت زیادی همراهشان بودند به سوی بیابان به راه افتادند گویا انتظاری از حضرت دارند. به مکانی رسیدند حضرت بالای منبر تشریف بردند و بعد از حمد و ثنای خدا چنین فرمودند: بار پروردگارا تو حق ما اهل بیت را بزرگ نمودی پس مردم به ما متوسل شدند چنان که امر فرمودی و آن‌ها فضل و رحمت تو را آرزو دارند و احسان و نعمت تو را توقع دارند. آن‌ها را به باران نافع عام بدون تأخیر سیراب گردان و ابتدا به آن‌ها باران بده و بعد از آن، از این جا به خانه هایشان و محل اقامتشان برگردند. پدیدار شدن ابرها: بعد از دعای امام رضا علیه السلام به فرموده ی امام جواد علیه السلام باد ابرها را در یک جا جمع کرد و به هم بافت و رعد و برق برخاست و مردم به جنب و جوش آمدند. گویا می‌خواهند از باران دور شوند امام فرمودند: ای مردم با آرامش به راه افتید و بروید، این ابر که بالای سر شماست برای شما نیست برای فلان شهر است آن ابر رد شد و ابر دیگر آمد باز مردم به جنب و جوش آمدند حضرت فرمودند: صبور باشید به طوری ده ابر رد شد و امام هر ابر را می‌گفتند از برای فلان شهر است تا ابر یازدهمی آمد آن گاه امام فرمودند این ابر را خدا برای شما فرستاده. خدای را سپاسگزاری کنید که بر شما تفضل نمود و به جایگاه و منازل خود بروید که آن ابر برای شما است و بر سر شما خواهد بارید و نمی‌بارد تا داخل خانه هایتان شوید و بعد از آن به اندازه ای که کرم و فضل خداوند متعال باشد خیر می‌آید. آمدن باران: امام از منبر پائین آمدند مردم به خانه های خود رفتند پس از آن چنان باران فراوانی بارید که همگان ظروف و آب انبارها را پر آب کردند و بیابان‌ها و باغستان‌ها سیر آب شد مردم می‌گفتند هَنِيئاً لَوْلَدِ رَسُولِ ا... كِرَامَاتِ ا... عَزَّ وَ جَلَّ (کرامت های خدای

[صفحه ۱۶۴]

ارجمند بزرگوار برای فرزند پیامبر خدا گوارا باد). توصیه ی امام به مردم بعد از آمدن باران: ای مردم از گناه پرهیز کنید در نعمت هایی که خدا به شما داده است نعمت‌ها را از خود با گناه کردن دور نکنید. پرهیز و دوری از گناه را ادامه دهید. در جایی دیگر هم امام پیش بینی باران را نمودند و باران آمد. حسین بن موسی گوید با امام هشتم علیه السلام به قصد بیرون شهر برای بازدید از بعضی از املاک رفتیم چون از شهر دور شدیم امام علیه السلام فرمودند: آیا با خودتان باران برداشتید؟ ما گفتیم نه و ما نیازی به باران نداریم و ابری را هم در آسمان مشاهده نمی‌نماییم امام فرمودند: لکن من آن را برداشتم و به زودی باران خواهد بارید. حسین بن موسی ادامه داد اندکی که جلو رفتیم ابرها را در آسمان دیدیم و چند لحظه بعد باران شروع به باریدن گرفت به طوری که همه ی ما تر شدیم.

### امام رضا از قلب اشخاص خبر دارند

بزنطی گفت: من در امامت امام رضا علیه السلام در شک بودم به آن حضرت نامه ای نوشتم و اجازه خواستم که به ملاقات ایشان بروم با خود گفتم چون نزد امام بروم سه مسأله بپرسم و آن‌ها را به خاطر سپردم امام رضا علیه السلام نامه ای برای من فرستادند و در آن نامه چنین نوشته بودند: خداوند تبارک و تعالی تو را و ما را عافیت دهد. تو اجازه خواسته ای که پیش ما بیایی، در این هنگام آمدن تو مشکل است و در آینده دیدار من و تو میسر خواهد شد. و جواب آن سه مسأله را که در خاطر سپرده بودم با هیچ فردی در میان نگذاشته بودم مرقوم نموده بودند و برایم فرستادند، من یقین کردم که ایشان و به راستی امام برحق هستند و حجت خدا بر روی زمین می‌باشند که از قلب و ضمیر من خبر دارند.

[صفحه ۱۶۵]

## ثروتمند شدن مردی بر اثر معجزه امام رضا

ابوالقاسم جعفی از ابراهیم بن موسی فراز روایت کرده که امام هشتم علیه السلام روزی به صحرا رفتند و من با ایشان بودم در سایه ی درختی نشستند هیچ شخصی جز من در آن بیابان نبود به ایشان گفتم: یا بن رسول الله! فدایت گردم، عید نزدیک است به خدا سوگند دیناری هم ندارم. سپس امام با تازیانه ی خود بر زمین زدند از زمین زر و طلا بیرون آمد، امام به او گفتند: این را بگیر و به هیچ کس چیزی مگو که خدای تعالی به تو برکت خواهد داد. ابراهیم گفت: آن طلاها چنان برکت داشت که ثروت و دارایی من به هفتاد هزار دینار رسید و خداوند تبارک و تعالی را ستایش نمودم و بر محمد و آل محمد درود و صلوات فرستادم. (این حدیث از علی بن اسباط هم روایت شده است).

## امام از ثروت دنیا شاد نمی‌شوند

سهل بن زیاد از علی بن محمد قاسانی روایت کرده که گفت یکی از اصحاب به من خبر داد مال زیادی به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بردم و با خود گفتم حتماً امام بسیار خوشحال خواهند شد ولی بر خلاف انتظار آثار شادی را در چهره ی امام نیافتم. غمناک و محزون گشتم امام چون من را ناراحت دیدند به غلام شان فرمودند یک طشت و یک لگن آب بیاور پس از آن بر کرسی نشستند و با دست مبارکشان به غلام اشاره نمودند که آب بر روی دست آن حضرت بریزد. راوی گوید به محض این که آب از لگن بر دست مبارک امام هشتم علیه السلام ریخته می‌شد دیدم از دست مبارکشان زر و طلای خالص بر طشت ریخته می‌شود، آن گاه به من نگاه نمودند و فرمودند: کسی که چنین باشد نباید به مالی که تو آورده ای شاد و خوشحال گردد. [۱۴۸].

[صفحه ۱۶۶]

## گوشت اهل بیت بر درندگان حرام است

در عصر مأمون زنی بود که به نام زینب که ادعا می‌کرد سیده است و دختر علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد. روزی مأمون به حضرت گفت خواهرت زینب را سلام برسان امام علیه السلام فرمودند که به خدا او دروغ می‌گوید و من در این جا خواهری ندارم مأمون در جواب امام گفت: چگونه بفهمیم که او دروغ می‌گوید و شما راست می‌گوئید؟ امام علیه السلام فرمودند: که ما اهل بیت [۱۴۹] رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم و گوشت های ما بر درندگان حرام است. اگر او راست بگوید درندگان گوشت او را نخواهند خورد. باغ وحشی در آن جا بود که انواع درندگان وحشی در قفسها بودند. مأمون به زینب گفت اگر راست می‌گویی بیا و داخل قفس درندگان برو! زینب به مأمون گفت: اول علی بن موسی برود. مأمون گفت حق با توست اول علی بن موسی می‌رود. درهای قفسها را باز نمودند که درندگان بیرون آیند و در بعضی از کتابها آمده که چندین شیر در قفسها بودند. امام خودشان را به مکان قفس هایی که درندگان بودند رفتند. امام علیه السلام فرمودند که شیران بیاید، درندگان و شیران تا آن حضرت را دیدند، نه تنها به ایشان کاری نداشتند بلکه دم های خود را به علامت تواضع تکان می‌دادند و پوزه های خود را به جای قدم های مبارک امام می‌مالیدند. ایشان داخل یکی از قفسها شدند و دو رکعت نماز خواندند. نفس در سینه های اطرافیان و افرادی که در

[صفحه ۱۶۷]

آن دور و بر بودند حبس شده بود و همگان در تعجب فرو رفته بودند. امام هشتم علیه السلام در کمال آرامش از قفس های

درندگان بیرون آمدند. مأمون به آن زن که خود را زینب مینامید گفت: حالا نوبت تو می‌باشد که به درون قفسها بروی، آن زن نمی‌رفت و از رفتن خودداری می‌کرد. پس او را در میان قفس انداختند. درندگان او را تکه تکه کردند و خوردند و آن زن به زینب کذابه معروف شد (متأسفانه بعد از این واقعه حسادت مأمون بر امام رضا علیه السلام زیادت‌تر شد. به عوض این که یقین او به ولایت زیادت‌تر شود، حسد او زیادت‌تر می‌شد. خداوند او و سایر قاتلین معصومین علیهم السلام را لعنت نماید و آنها را از رحمت خود دور گرداند).

### امام رضا و شفا یافتن مردی از شیعیان و پیدا شدن اموال مسروقه او

چون امام رضا علیه السلام در حال بازگشت از خراسان بودند شیعیان رو به آن حضرت نموده و از اطراف و اکناف به زیارت ایشان می‌آمدند یکی از شیعیان علی بن سباط نام داشت که با هدیه‌ها و تحفه های زیادی به سوی آن حضرت به راه افتاد در بین راه راهزنی جلو او را گرفت و تمام اموال او را به سرقت برد و علاوه بر بردن دار و ندار او، چنان بر دهان او زد که دندان های نواجد او بیفتاد. به ناچار علی بن سباط به روستای خود برگشت و در آن جا ماند، هنگامی به خواب رفت و در عالم خواب امام هشتم علیه السلام را دید که امام به او فرمودند: ناراحت نباش به درستی که هدایا و تحفه های تو به ما رسید و غصه ی دندان های نواجد [۱۵۰] خود را هم نخور مقداری سَعْتَر (گیاهی خوشبو است) کوبیده را بر دهان خود بریز. علی بن سباط می‌گوید از خواب بیدار شدم و به دستور امام رضا علیه السلام از گیاه خوشبوی سعتر [۱۵۱] گرفته و کوبیدم و در [صفحه ۱۶۸]

دهانم ریختم و خداوند تبارک و تعالی دندان های من را به من برگردانید و چون به خدمت آن حضرت رسیدم امام علیه السلام فرمودند: که به تحقیق درست یافتی آن چه درباره ی سعتر گفته بودم. بعد از آن من را به انباری راهنمایی نمودند و گفتند: چه می‌بینی؟ همه ی مال‌ها و هدایا که می‌خواستم به آن حضرت بدهم، که در آن انبار نهاده شده بود. هم شفا یافتم و هم اموال اهدایی من به امام رضا علیه السلام پیدا شد.

[صفحه ۱۷۱]

### داستان های شهادت

#### امام رضا علیه السلام و دعبل بن علی خزاعی و پیش بینی شهادت خویش

دعبل: دِعْبَل بن علی بن رزین (۱۴۸- ۲۴۶ه. ق) کنیه ی او ابوعلی است که نسب او با چهارده پشت به ربیعۀ الخزاعی می‌رسد. او ایرانی الاصل و از خاندان طاهر ذوالیمینین مؤسس سلسله ی طاهریان یعنی اولین امیران ایرانی بعد از اسلام بود او عاشق و مداح اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بوده و ستایش زیاد برای امامان علیهم السلام گفته، وی از شیعیان عالی قدر و مداح علی بن موسی الرضا علیه السلام بود اصل او از کوفه بود و در بغداد ساکن شد وی از دوستان بُختری بود (ابوعاده بختری شاگرد ابو تمام از شاعران دوره ی عباسی و هم عصر دعبل بوده است) عده ای از خلفاء، من جمله هارون و مأمون و مُعْتَصِم و الوَاقِث و دیگران را هَجَوُ گفت: یکی از بیت های هجو، و چنین است: آری امیه مَغْذورین ان قَتَلُوا وَ لَا لَیْنِی الْعَبَّاس من عُذْر. (عذر بنی امیه در کشتار و قتل پذیرفته است. ولی من عذری برای بنی عباس نمی‌بینم). قصیده ی معروفی دارد که به تأییه مشهور است و دارای ۱۲۰ بیت است و درباره ی اهل بیت علیهم السلام می‌باشد و مَطَّلَع آن با "مدارس آیاتِ خَلَّتْ من تَلَاوَهُ" شروع می‌شود از بهترین مدائحی است که درباره ی اهل بیت علیهم السلام سروده شده، وی بلند قامت بود و سرانجام به دست یکی از حاکمان ستمگر که از نیش

زبان تند و افشاگر او رنجیده بود در سال ۲۴۶ ه. ق در شهری به نام طیب (شوش امروزی که آرامگاه و حرم حضرت دانیال علیه السلام هم، در آن جا است و او یکی از پیامبران بنی اسرائیل بوده که در بیش از دو هزار سال قبل، شریعت حضرت موسی علیه السلام را تبلیغ می‌نموده) به قتل رسیده و آرامگاهش میعادگاه عاشقان و شیفتگان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است. دَعْبِلِ خِزَاعِی که شاعر مخصوص حضرت رضا علیه السلام است. قصیده‌ای سروده که مطلع آن با دو کلمه‌ی مدارس آیات شروع می‌شود به قصیده‌ی مدارس آیات معروف است.

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تَلَاوِهِ

وَمَنْزِلِ وَحْيِ مَقْفَرِ الْعَرَصَاتِ

مدارس آیات آسمانی و معارف الهی از تلاوت قرآن تهی مانده و منزل‌ها و خانه‌های وحی الهی مانند بیابان‌های بی آب و علف از سکنه خالی گردیده است. اشعار دعبل درباره‌ی قائم آل محمد علیه السلام و ظهور آن حضرت:

[صفحه ۱۷۲]

خُرُوجُ إِمَامٍ لَا مُحَالَةَ وَاقِعِ

يَقُومُ عَلَيَّ اسْمُ اللَّهِ بِالْبُرْكَاتِ

يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَبَاطِلِ

وَيُجْزِي عَلَيَّ النِّعْمَاءَ وَالنِّقْمَاتِ

خروج هر امام به ناچار قطعی است که نام خدا در زمین باعث خیر و برکت است

هر حقی را از باطل تمیز می‌دهد

و هر شخصی را به پاداش و کیفر خود می‌رساند

اشک‌های امام رضا علیه السلام از دیده‌ی مبارکشان به شدت جاری شد و آن حضرت سر مبارک خود را بلند نموده و فرمودند: دَعْبِلِ خِزَاعِی! این دو شعر را روح القدس به زبان تو انداخته آیا می‌دانی که آن امام کیست؟ عرض کردم نه مولای من جز این که شنیده‌ام از شما خانواده امامی ظهور خواهد نمود که دنیا را از پلیدی پاک می‌کند و عدالت و دادگری را در زمین می‌گستراند. بعد امام علیه السلام چنین فرمودند: بعد [۱۵۲] از من پسرم محمد امام است و بعد از او پسرش علی و بعد از او پسرش حسن و بعد از او پسرش محمد که حجت منتظر است که ظهورش حتمی است اگر چه یک روز از عمر دنیا باقی مانده باشد، و خداوند همان یک روز را آن قدر طولانی می‌کند تا آن امام ظهور نماید و دنیا را از پر از عدل و داد کند با این که پر از جور و ستم شده باشد. و این که چه وقت ظهور خواهد کرد؟ تعیین وقت آن امکان ندارد. حضرت امام رضا علیه السلام می‌فرمایند: پدرم از پدرش و از اجدادم نقل می‌کند که علی بن ابی طالب از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردند چه وقت قائم از فرزندان شما ظهور خواهد نمود؟ پیامبر فرمودند: مَثَلُ او مانند روز قیامت است که فقط خداوند

[صفحه ۱۷۳]

وقت آن را می‌داند، به طور ناگهانی و دفعتاً برای شما آشکار خواهد شد. بعد از آن دعبل اشعاری درباره‌ی مصائب اهل بیت و سیدالشهداء خواند که امام رضا علیه السلام می‌گریستند و از روی ناراحتی دست‌های خود را بر هم می‌فشرده و با اندوه و حزن می‌فرمودند: درست است و تمام گفته‌های دعبل را تأیید می‌نمودند. دعبل مصیبت ائمه را تا موسی بن جعفر علیه السلام به صورت شعر می‌خواند و درباره‌ی امام کاظم علیه السلام چنین گفت:

وَقَبْرٍ بِنِعْدَادٍ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ

تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَانُ فِي الْعُرْفَاتِ

قبری در بغداد است که متعلق به رادمردی است که خداوند او را در بهشت جای داده (که اشاره است به قبر موسی بن جعفر علیه السلام است). پیش بینی امام هشتم علیه السلام آرامگاه خودشان را با اضافه نمودن دو خط شعر به اشعار دعبل: بعد از خواندن این بیت امام فرمودند: دعبل آیا مایلی دو خط شعر به اشعار اضافه کنی تا قصیده ات تکمیل شود؟ دعبل عرض کرد: آری یابن رسول الله افتخار می‌کنم. امام چنین فرمودند:

وَقَبْرِ بَطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ  
تُوَقَّدُ بِالْأَحْشَاءِ فِي الْحَرَقَاتِ  
إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثُ اللَّهُ قَائِمًا  
يَفْرُجُ عَنَّا اللَّهُمَّ وَالْكَرْبَاتِ

قبری در طوس است که چه مصیبت‌ها بر آن وارد نمی‌شود دل‌ها را در میان خرمنی از آتش شعله ور گردانیده، تا هنگام حشر که خداوند برانگیزد قائم آل محمد را و او ناراحتی را از ما خانواده برطرف خواهد نمود. دعبل گفت: آن جا قبر چه شخصی است؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: آن جا قبر من است، مدتی نخواهد گذشت که محل رفت و آمد و شیعیان و دوستان من خواهد شد، هر شخصی که مرا در غربت زیارت کند در مقام و درجه‌ی خود با من خواهد بود و در روز قیامت آمرزیده خواهد شد. و پس از آن امام هشتم علیه السلام به دعبل صد دینار طلای مسکوک به نام خود را دادند و به او گفتند: این‌ها را نگهدار که لازمت خواهد شد و به درخواست دعبل امام علیه السلام

[صفحه ۱۷۴]

یکی از جامه‌های خود را هم به او عنایت فرمودند. و دعبل سگه‌ها و جامه را که جبه‌ای از خز بود گرفت و از مرو خارج گردید.

### داستان دعبل و درگیری او با جوانان قم به خاطر لباس هدایای امام علیه السلام

هنگامی که دعبل به قم رسید اهالی قم [۱۵۳] تقاضا کردند قصیده‌ی خود را برای آن‌ها بخواند دعبل جواب داد در مسجد جامع جمع شوید تا آن را بخوانم. پس از اجتماع مردم قصیده را خواند و مردم هدایای بسیار زیادی به او دادند و در ضمن جریان جبه (لباس) امام رضا علیه السلام را نیز شنیدند. از او خواهش نمودند جبه را به هزار دینار طلای سرخ بفروشد، ولی او نپذیرفت، مردم به او گفتند: مقدار کمی از جبه را به هزار دینار زر سرخ بفروشد، باز هم قبول نکرد. از قم خارج شد، همین که از شهر دور شد، چند نفر از جوانان عرب جلوی او را گرفتند و نگذاشتند به رفتن

[صفحه ۱۷۵]

ادامه دهد و جبه را به زور از چنگش خارج نمودند. دعبل به قم برگشت و درخواست کرد که جبه را به او برگردانند گفتند: غیر ممکن است ولی می‌توانی هزار دینار بگیری، دعبل امتناع ورزید، بعد از این که دعبل نتوانست جبه را از مردم پس بگیرد، خواهش کرد که مقداری از جبه را به او برگردانند، مردم قبول کردند و مقداری از جبه متبرک را به او دادند و بقیه‌ی قیمت جبه را به دعبل برگردانیدند، دعبل به وطنش مراجعت کرد، دزدان خانه اش را خالی کرده بودند. او دینارهای مسکوک که به نام مبارک امام رضا علیه السلام حک شده بودند، به ازای هر دینار صد درهم گرفت و دارای صد هزار درهم شد، یادش از فرمایش امام رضا علیه السلام آمد که در طوس به او گفته بودند که این دینارها را نگه دار، احتیاج تو را برطرف خواهد کرد. دختری داشت که خیلی او را دوست می‌داشت و به درد چشم عجیبی مبتلا شده بود، چند پزشک برایش آوردند پزشکان پس از معاینه گفتند: که معالجه برای چشم راست او بی‌فایده است ولی درباره‌ی چشم چپ او سعی خود را می‌کنیم و امیدواریم که بهبود یابد. دعبل که خیلی ناراحت بود و پیوسته برای دخترش اشک می‌ریخت، ناگهان از بقیه‌ی جبه‌ی امام رضا علیه السلام یادش آمد همان شب آن را به چشمان

دختر بست، صبح هنگامی که دخترک سر از خواب برداشت همین که جبهه را باز نمود، از برکت جبهه ی علی بن موسی الرضا علیه السلام چشم های دختر خوب شده بود. ابو الفرج اصفهانی در الاغانی ج ۲/ص ۶۹ بعد نقل این داستان این را هم اضافه می کند آن مقدار پارچه را که اهالی قم به او دادند قصیده ای را بر یک طرفش نوشت و با آن احرام بست و دستور داد آن را جزء کفنش قرار دهند. دعبل پیوسته به واسطه ی طعنه هایی که در اشعار خود به خلفاء داشت همواره زندگی اش در خطر بود و در پنهانی زندگی می کرد. ابن مدبر می گوید: به دعبل گفتم تو جسور ترین شاعری هستی که درباره ی مأمون این شعر را گفته ای: (معنی شعر چنین است): من از آن مردمی هستم که با شمشیر آن‌ها برادرت کشته شد (محمد امین) و آن مردم تو را به مقام بلند رسانیدند، با [صفحه ۱۷۶]

این که مدّت‌ها گمنام بودی، تو را از پستی نجات دادند، من مدّت چهل سال است که چوبه ی دار خود را بر شانه ام راه می برم، ولی هیچ شخصی نیست که من را بر آن چوبه ی دار بکشد. [۱۵۴].

### ابونواس و مدح حضرت امام رضا را و انعام امام علیه السلام

سلیمان نوفلی گفت: هنگامی که مأمون حضرت رضا علیه السلام به مقام ولایتعهدی برگزید، شاعران از اطراف و اکناف امپراطوری بزرگ آن زمان به دربار خلافت در مرو می آمدند و هر یک درباره ی آن حضرت اشعاری می سرودند و صله و جایزه های ارزنده و قابل توجهی می گرفتند، تنها شخصی که در مجمع شاعران حاضر نشد ابونواس شاعر معروف و مشهور آن زمان بود روزی ابونواس وارد مجلس مأمون شد مأمون به او گفت: ابونواس! چه شد که علی بن موسی الرضا علیه السلام را مدح نکرده ای؟ با این که مقام والای او را نزد من می دانی تو یگانه شاعر روزگاری ابونواس این چهار خط را سرود که معنی آن چنین است: به من گفته شده که تو در شعر تک تازی، و در سخن سرایی بی نظیر و بی مانندی، کلام تو طراوت و تازگی دارد، و همچون گوهرها بی بی مانند است، چرا مدح علی بن موسی را ترک کرده ای، و صفات پسندیده اش را نسروده ای، گفتم: در توان من نیست که آن امام را ستایش نمایم، که جبرئیل امین خادم پدرش بوده [۱۵۵].

[صفحه ۱۷۷]

مأمون بسیار خوشش آمد و گفت: آفرین بر تو و دستور داد به اندازه ی تمام شاعرانی که صله و جایزه دریافت نموده اند به ابونواس بدهند و مقداری هم اضافه نمایند. روز دیگر ابونواس علی بن موسی الرضا علیه السلام را در راه ملاقات کرد با ادب جلو رفت و سلام کرد. عرض یا بن رسول ا... درباره ی شما چند بیتی سروده ام اجازه می فرمائید برایتان بخوانم؟ امام فرمودند: بخوان! ابونواس [۱۵۶] چنین گفت: آن‌ها (اهل بیت پیامبر علیهم السلام) پاک و منزّه هستند و دامن آنان عاری از هر عیبی و نقصی است و هر کجا نام آنان برده می شود، مردم با علاقه ی وافر به آنان درود می فرستند. هر شخصی نسب و نسل او به علی بن ابی طالب علیه السلام نرسد. او هرگز از روزگاران گذشته افتخاری ندارد. هنگامی که خداوند آفریده های خود را آفرید (مردان نیک مانند بزرگان و پیامبران). آن‌ها را برگزیدگانی محکم و استوار آفرید کرد. شما ای آل محمد علیهم السلام از توانگران والای دانش هستید. چون فقط در نزد شما علم کتاب (قرآن) و علم تمام سوره های قرآن است شما به آن آگاه هستید [۱۵۷].

علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمودند: ای ابونواس شعری گفته ای که تاکنون

[صفحه ۱۷۸]

شخصی مانند آن را نسروده رو به غلام خود نموده پرسیدند چقدر از مخارج ما زیاد آمده؟ غلام عرض کرد: سیصد دینار طلا، امام علیه السلام فرمودند: آن‌ها را به ابونواس بده! باز امام فرمودند: شاید کم باشد این مرکب سواری را هم بگیر! به دستور امام علیه السلام افسار مرکب حضرت را به دست ابونواس دادند. تولّد ابونواس در سال ۱۴۵ یا ۱۲۶ ه.ق و وفات او به هنگام بازگشت مأمون

از خراسان به سال ۲۰۰ یا ۱۹۹ بوده اولین شعر او در کودکی بوده با این مطلع: حامل [۱۵۸] الهوی تَعَبٌ يَسْتَخِفُّ تَعَبٌ

ان بکی يُحِقُّ لَهُ

لِيس مابِه لَعَبٌ

و از عجایب تاریخ این که او یک اموی زاده بود و نور ولایت اهل بیت علیهم السلام در قلبش تابید و از مداحان و شاعران اهل بیت علیهم السلام شد.

### داستان ابوفراس حمدانی و اشعار او بر علیه بنی امیه و بنی عباس

ابوفراس با کمال شهامت با پانصد سواره و با شمشیرهای برهنه وارد بغداد شد و به بدگویی بنی امیه و بنی عباس پرداخت و از آن سوی بغداد خارج گردید. او در سال ۳۲۰هـ. ق دیده به جهان گشود و در سال ۳۵۷هـ. ق درگذشت. در زمان او آل عباس خلیفه بودند و آل بویه سلطنت می کردند و آل حمدان امارت داشتند و سبب قصیده ی ابوفراس که در مدح اهل بیت سروده شده این بود که این سکره قصیده ای سروده بود که در آن به علویان طعنه زده شده بود، چون ابوفراس آن طعنه‌ها را شنید خورش به جوش آمد و قصیده ای سرود و سواران خود را برانگیخت و فرمان داد پانصد سوار یا بیشتر شمشیر از نیام بکشند و آن گاه وارد بغداد شد و قصیده ی خود را باز خواند و از دیگر سوی شهر بغداد بیرون رفت.

[صفحه ۱۷۹]

تنی چند از ادیبان و عالمان از جمله ابن خالویه و محمد بن امیر حاج حسینی برای این قصیده شرح هایی نوشته اند. اینک مقداری از ترجمه ی قصیده را می آوریم: تن در باد رفته و حقّ مظلوم گشته و نصیب و بهره ی خاندان پیامبر میان دیگران تقسیم گردیده است، و مردم که آنان را توده ی محکوم می بینی هم چون گوسفند و شتر در بندند ... بنی عباس گردن فرازی نکنند زیرا به گمان آن‌ها حکومت واقعی از اولاد [۱۵۹] علی است. ای بی پدران شما عباسیان که بر آنان فخر می فروشید تا بدان جا که گویی آیا پیامبر خدا پدر بزرگ شما بوده است؟ شما حتی یک روز در شرف نسب با آنان همپایه نگشته و در هیچ مقامی با ایشان برابر نبوده اید و ... نه ریشه و عرق (رگ و ریشه ی خانوادگی) شما را به تبار آنان شباهتی است. و نه کنیزکی که شما را شیر داد. چون فاطمه ی زهراء علیها السلام مادر گرامی آنان است پیامبر برای اعلام ولایت ایشان به روز غدیر برخاست و خدا و فرشتگان و امت‌ها بر این گواهند. تا آن که خلافت به چنگ دیگری افتاد و کشاکش بر سر آن میان گرگ‌ها و کرکسها در گرفت. کار را به شورا کشاندند گویی نمی دانستند که به راستی صاحب حقّ ولایت کدامین شخص است ... آن گاه بنی عباس سر برداشتند که خلافت از ایشان است در حالی که حقّی بر آن نداشتند ... آیا دانشمند امت عبدالله بن عباس [۱۶۰] یا عبیدالله یا قثم نعمت او را انکار می کنند ...؟

[صفحه ۱۸۰]

چرا از اسیران آنان که بی سبب به اسارت گرفتید گذشت نکردید در صورتی که جدّ آن‌ها (رسول الله) در جنگ بدر اسیر شما را بخشید. [۱۶۱] چرا تازیانه خود را از سر دیباج [۱۶۲] و دشنام خود را از دختران پیامبران خدا باز نگرفتید. بنی امیه را هر چند گناهان بزرگ بود ولی در این میدان به پای شما نرسیدند ... در مقام مقایسه هرگز رشید [۱۶۳] چون موسی نیست. و بر داوری منصفانه اصلاً مأمون آن‌ها چون رضا نمی باشد پس از بیعت با رضا به قتلش آسوده شدند. لختی [۱۶۴].

از روز بصیرتی یافته بودند ولی دوباره کوردل و کور باطن گشتند. نه با وجود و خیر خواهی ابومسلم [۱۶۵] نسبت به خود از او در گذشتید و نه سوگند و قسم های هیبری [۱۶۶] را از بی وفایی شما مصون داشت نه به امانی که به مردم موصل داده شد وفا کردید و نه از گرمای خورشید حلم و خرد نشان دادید. (و قصیده ی بسیار جالبی است که از ادامه ی آن خودداری می شود).

(توضیح: (حَمْدَانُ): نباید با همدان ایران اشتباه شود. حَمْدَانِ منسوب به حَمْدَان. زیرا حمدان منطقه ای است در سوریه و جزیره (موصل عراق) و آل حمدان که ۶۰ سال امارت کردند. مؤسس آن‌ها عبدا... بن حمدان بوده، حمدانیان در زمان [صفحه ۱۸۱]

سیف الدوله در اوج عظمت بودند و علوم و معارف اسلامی در عصر وی رونق یافت و پایتخت آن‌ها شهر حلب بود (حلب هم اکنون جزء سوریه است). آن‌ها شیعه مذهب و از دوستان اهل بیت بودند و در سال ۹۹۱ به دست فاطمیان منقرض شدند.) [۱۶۷].

### توطئه های ذوالریاستین (فضل بن سهل) بر علیه حضرت امام رضا علیه السلام

هشام بن ابراهیم راشدی در مدینه قبل از آن که امام رضا علیه السلام را به مرو ببرند، از نزدیکترین اصحاب امام بود ضمناً مردی دانشمند و هوشیار بود تمام کارهای آن حضرت به دست او بود. و هرچه که مردم برای امام می‌فرستادند مخصوصاً وجوهات همه به دست او می‌رسید. پس از آن که امام را به مرو آوردند هشام خود را به فضل بن سهل نزدیک نمود و فضل نیز او را بسیار مقرب گردانید او اخبار امام رضا علیه السلام را بدون کم و کاست برای ذوالریاستین فضل بن سهل نقل می‌کرد. مأمون دربانی امام علیه السلام را به او سپرد، هر شخصی را که خلیفه اجازه می‌داد و مایل بود، می‌توانست به خدمت حضرت علی بن موسی الزّضا علیه السلام برسد. متأسّفانه او (هشام بن ابراهیم) بر اثر گرایش به سوی دربار (بر اثر ضعف ایمان) به ویژه جاسوسی برای فضل بن سهل بر امام سخت می‌گرفت و نمی‌گذاشت که ارادتمندان امام به خدمت ایشان برسند. از آن جمله دختر عموی مأمون که از ارادتمندان امام هشتم علیه السلام بود و از فضل بدگویی می‌کرد و معایب فضل را افشا و آشکار می‌کرد و مأمون هم به او خیلی علاقه داشت و او هم متقابلاً مأمون را خیلی می‌خواست برای همین یک درب از خانه ی آن به مجلس مأمون قرار داده بودند که هر وقت می‌خواست می‌توانست با [صفحه ۱۸۲]

مأمون ملاقات کند. روزی فضل بن سهل شنید دختر عموی مأمون از او بدگویی می‌کند به مأمون گفت درست نیست درب خانه ی زنان در میان مجلس رسمی خلیفه باز شود مأمون فرمان داد آن درب را بستند. معمولاً یک روز مأمون به خدمت حضرت شرفیاب می‌شد و روز دیگر امام علیه السلام پیش مأمون می‌آمدند. اولین روزی که بعد از مسدود شدن درب، حضرت رضا علیه السلام وارد شدند مشاهده نمودند درب ورودی مأمون به خانه ی دختر عمویش بسته شده امام فرمودند چرا این درب را بسته ای؟ مأمون جواب داد: فضل بن سهل صلاح دانسته. امام علیه السلام فرمودند: در این صورت باید فاتحه ی خلافت را خواند. فضل چکاره است که در مورد ناموس خلیفه ی مسلمانان مداخله می‌نماید؟ مأمون پرسید نظر شما چیست؟ امام علیه السلام فرمودند: درب را باز کن تا هر وقت خواستی بتوانی بر دختر عموی خود وارد شوی، مبادا گفتار فضل را قبول نمایی! در موردی که او جایز نیست، در آن دخالت نماید. همان موقع مأمون دستور داد درب باز شد و دیوار را خراب کردند و راه بین او و دختر عمویش باز شد. فضل که این خبر را شنید غمگین شد. سپس در صدد برآمد که مدرکی از امام رضا علیه السلام به دست آورد که شاهد بر مخالفت آن حضرت با مأمون باشد. روزی فضل بن سهل [۱۶۸] با هشام بن عمر به خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدند فضل [صفحه ۱۸۳]

گفت: ما در جایی خلوت خدمت شما رسیدیم تا آن چه در این نامه است به مرحله ی عمل در آوریم. در آن نامه قسمت های غلیظ و شدیدی به آزادی بردگان و طلاق زنان و آن چه کفّاره بردار نبود یاد کرده بودند. آن‌ها به امام گفتند: می‌دانیم که حقّ با شماست و خلافت از آن خانواده ی رسول خدا صلی الله علیه و آله است آن چه ما از زبان می‌گوییم از درون دل بر می‌خیزد، اگر ما دروغ بگوییم بندگان ما آزاد و زنان ما رها و رفتن ۳۰ بار رفتن به کعبه ی معظّمه برگردن ما باشد و ما متعهد می‌شویم که مأمون را



به قتل برسانیم و حق را به صاحبش برسانیم. (که شما باشید) امام علیه السلام به سخنان آن دو گوش ندادند و توجهی ننمودند و با کمال تنفر و بی زاری هر دو نفر را خارج نمودند، و فرمودند: شما کفران نعمت کرده اید هرگز برای شما و من آسودگی نخواهد بود اگر به چنین کاری راضی باشیم. فضل فهمید که اشتباه کرده و چون او و هشام نتوانستند در امام رخنه کنند، لذا سخن خود را تغییر داد و گفت: من می‌خواستم شما را امتحان کنم. امام فرمودند: شما دروغ می‌گویید شما همان عقیده را داشتید ولی نتوانستید من را با خودتان همراه کنید. آن دو نفر به خدمت مأمون شتافتند و به او گفتند: که ما به خدمت علی بن موسی رفتیم او را آزمایش نمودیم و می‌خواستیم که ببینیم آیا او به شما سوء نیتی دارد یا نه. مأمون گفت: موفق باشید آن‌ها خارج شدند مأمون خودش به خدمت امام رسید و سخنان فضل و هشام را نقل نمود و سفارش کرد که جان خودش را از خطر آن دو حفظ نماید وقتی جریان را از حضرت رضا علیه السلام شنید فهمید امام علیه السلام درست می‌گویند و آن‌ها دروغ می‌گفتند.

### کشته شدن سه تن از امرای ارتش هارون

حضرت امام رضا علیه السلام به مأمون پیشنهاد کردند که از مرو به بغداد برود و مرکز خلافت را [صفحه ۱۸۴]

تنها نگذارد. مأمون قبول کرد و قصد رفتن به بغداد را نمود، فضل پیش مأمون آمد و گفت این چه رأیی است که اراده کرده ای؟ مأمون گفت: این دستور مولا و آقایم علی بن موسی الرضا علیه السلام است و حق هم همین است. فضل گفت: نه درست نیست. دیروز برادرت را کشته ای و خلافت را از خاندان عباسی خارج کردی، اهل عراق و حجاز هم با تو، توافق ندارند زیرا علی بن موسی الرضا را ولیعهد قراردادده ای بهتر است و خویشاوندان خود را محروم نموده ای مردم و عالمان و فقیهان آل عباس از تو متنفرند. لذا تو باید در خراسان باشی تا این ناراحتی‌ها بر طرف شود و بنی عباس برادر کشی تو را فراموش کنند. مثلاً در همین جا نیز از شخصیت‌های سپاهی مردانی هستند که خدمتگزار پدرت بوده اند با آن‌ها مشورت کن اگر صلاح دانستند به سوی بغداد حرکت کن. مأمون پرسید: چه افرادی؟ فضل جواب داد: مثلاً سه تن از امرای ارتش به نام‌های علی بن ابی‌عمران - ابن مونس جلودی - به دستور مأمون آن‌ها را از زندان بیرون آوردند. اولین کسی را که بیرون آوردند علی بن عمران بود او همین که چشمش به حضرت رضا علیه السلام افتاد که پهلوی مأمون نشسته گفت: تو را به خدا سوگندت می‌دهم خلافت را از بنی عباس خارج نکنی و در اختیار بنی هاشم که دشمنان بنی عباس هستند قرار ندهی زیرا آن‌ها کسانی هستند که اجداد و پدران شما آن‌ها را می‌کشتند و آواره می‌کردند. مأمون فریاد زد ای زنازاده بعد از این همه زندان رفتن تو همان عقیده را داری به دستور جلاله گردن او را زدند. بعد از او "ابن مونس" را آوردند او نیز تا چشمش به امام رضا علیه السلام افتاد گفت: ای خلیفه این شخصی که کنار تو نشسته مردم، مانند بت او را ستایش می‌کنند و می‌پرستند. مأمون به او هم پرخاش کرد و دستور داد گردن او را هم زدند. بعد از او جلودی را آوردند حضرت رضا علیه السلام به جبران این که جلودی در

[صفحه ۱۸۵]

خواست ایشان را در مدینه پذیرفته بود و اجازه داد که خود امام رضا علیه السلام وسایل و زینت آلات زنان را بیاورند که آن‌ها را اذیت نکند (که شرح آن در داستان ۶ کامل بیان شد) به مأمون چنین فرمودند: این مرد سالخورده را به من ببخش. جلودی متوجه شد که حضرت رضا علیه السلام با مأمون صحبت می‌کند خیال کرد که بدگویی درباره ی کشتن او می‌باشد، مأمون را سوگند داد که حرف علی بن موسی را درباره ی من قبول نکن. مأمون به علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض کرد: خود او مایل نیست ما را سوگند می‌دهد ما باید به سوگند او احترام بگذاریم، و مأمون به جلودی گفت: علی بن موسی الرضا علیه السلام شفاعت تو را نمودند که تو را عفو کنم اما تو خودت نخواستی دستور قتل جلودی را هم صادر کرد. و اما داستان کشته شدن فضل بن سهل

ذوالریاستین: چند روز بیشتر از حرکت نگذشته بود در یکی از منازل بین راه نامه ای از حسن بن سهل برای برادرش فضل بن سهل رسید که نوشته بود من در تحویل این سال نگاه کردم با حساب نجوم چنین دریافتم که تو در فلان ماه روز چهارشنبه حرارت آهن و آتش را خواهی چشید صلاح من این است که همان روز تو و علی بن موسی الرضا داخل گرمابه شوید و تو در آن جا حجامت کنی تا خون حجامت بر روی بدنت بریزد و نحسی آن برطرف گردد. عین نامه را فضل برای مأمون فرستاد. و درخواست کرد با او به گرمابه بیاید و در ضمن از حضرت رضا علیه السلام هم تقاضا کند که ایشان هم تشریف بیاورند مأمون نامه را به امام نوشت و تقاضای فضل را به عرض رسانید. علی بن موسی الرضا علیه السلام در جواب نوشتند: من فردا به گرمابه نخواهم رفت و صلاح هم نمی‌دانم شما هم بروید و هم چنین برای فضل هم صلاح نمی‌دانم مأمون برای مرتبه ی دوم تقاضا را تکرار کرد این مرتبه امام در جواب چنین نوشتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیشب در خواب دیدم فرمودند: علی فرزندم فردا به حمام نرو صلاح شما و فضل هم نیست که به حمام بروید. مأمون در جواب امام رضا علیه السلام نوشت: شما درست می‌فرمایید پیامبر صلی الله علیه و آله نیز درست فرمودند من فردا به گرمابه نخواهم

[صفحه ۱۸۶]

رفت، فضل خودش می‌داند. هنگامی که خورشید غروب کرد امام علیه السلام فرمودند بگویید او به کار خود وارد تر است اعودُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ مَا يُنْزَلُ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ یعنی پناه به خدا می‌برم به خدا از شری که امشب نازل می‌شود. ما شروع بگفتن این جمله نمودیم، پس از خواندن نماز صبح امام علیه السلام فرمودند: بگویید پناه به خدا می‌بریم از شر آن چه که امروز نازل می‌شود ما پیوسته این ذکر را می‌گفتیم تا نزدیک طلوع آفتاب در این موقع آن حضرت فرمودند: بالای پشت بام برو و گوش بده چه صدایی می‌شنوی. همین که بالای پشت بام رفتم سرو صدای عجیب و هراس انگیزی بگوشم رسید که مرتب زیاد می‌شد. ناگهان مأمون از درب مخصوص بین خانه خود و حضرت رضاعلیه السلام وارد شد در حالی که می‌گفت: مولای من! یا اباالحسن! فضل از دنیا رفت او وقتی وارد گرمابه شده بود عده ای با شمشیر بر سر او ریختند. بنابراین یک سیاستمدار بسیار قوی یعنی در واقع قائم مقام خلیفه ی عباسی با حيله ی خود خلیفه به قتل رسید. بعد از کشتن فضل و قبل از رفتن به بغداد مأمون در صدد قتل امام هشتم علیه السلام برآمد.

### پیش بینی امام علیه السلام از شهادت خودشان هنگام ترک مدینه

وشار گفت: حضرت رضا علیه السلام قبل از رفتن به سوی خراسان به من فرمودند: وقتی می‌خواستم از مدینه خارج شوم خانواده خود را جمع نمودم گفتم بر من گریه کنید تا بشنوم سپس دوازده هزار دینار بین آنها تقسیم نمودند و در حالی که خارج می‌شدند چنین فرمودند: من دیگر پیش شما باز نخواهم گشت. بجستانی می‌گوید: در موقع حرکت دادن حضرت رضا علیه السلام از مدینه من در آن جا بودم امام داخل حرم پیامبر شدند تا با جد بزرگوارشان وداع نماید. پیوسته وداع می‌نمودند، باز برمی‌گشتند و با صدای بلند می‌گریستند. به حضور امام علیه السلام رفتم و پس از عرض سلام

[صفحه ۱۸۷]

به ایشان تهنیت گفتم. امام فرمودند: هر چه مایلی من را ببین که از جوار قبر جدم خارج می‌شوم و در دیار غربت کنار قبر هارون دفن خواهم شد من نیز در این مسافرت همراه حضرت رضا علیه السلام حرکت نمودم. تا زمانی که در طوس از دنیا رفتند و در کنار هارون مدفون شدند. (و به طوری که از روایت بعد مشخص می‌شود امام از مدینه به طرف مکه به زیارت خانه ی خدا رفتند تا از آن جا نیز وداع نمایند).

## یک داستان دیگر از پیش بینی امام رضا علیه السلام درباره شهادت خود

امام رضا علیه السلام به عنایت خدا از اسرار و رازهای آینده اطلاع داشتند. آن حضرت خود می‌دانستند که از سفر خراسان بر نمی‌گردند. از همین جهت آن روز که مأمون به حضرت رضا علیه السلام می‌گفت: انشاء الله... به بغداد که رفتیم فلان کار را انجام خواهیم نمود. امام علیه السلام فرمودند: شما خواهید رفت. راوی می‌گوید: وقتی در خلوت امام رضا علیه السلام را ملاقات نمودم عرض کردم چیزی فرمودید که باعث افسردگی من شد. امام علیه السلام فرمودند: من را به بغداد چکار نه بغداد را خواهم دید و نه تو من را می‌بینی. حسن بن عباد منشی حضرت می‌گوید: وقتی مأمون برای رفتن به عراق آماده می‌شد، خدمت امام علیه السلام رسیدم، ایشان فرمودند: من وارد عراق نخواهم شد و آن جا را نخواهم دید. گریه ام گرفت. عرض کردم: من را از دیدار خانواده ام مأیوس نمودید. امام علیه السلام فرمودند: تو خواهی رفت، من خود را گفتم. و من به عراق نخواهم رفت.

## رفتن حضرت امام رضا علیه السلام به مکه قبل از رفتن به خراسان

امام رضا علیه السلام قبل از ترک حجاز و رفتن به سوی خراسان خانه ی خدا را طواف نمودند آن [صفحه ۱۸۸]

حضرت جواد الائمه علیه السلام بوده) به زیر آمدند. چون امام جواد علیه السلام بر شانه ی موفق بودند که ایشان را طواف می‌داد. [۱۶۹] حضرت جواد الائمه علیه السلام هنگامی که از شانه ی موفق پائین شدند در کنار حجر اسماعیل نشستند و سر مبارک خود را پائین انداختند و مدت‌ها حرکت نمودند و آثار حزن و اندوه فراوان از صورت ایشان آشکار بود. موفق عرض کرد: مولای من برویم امام جواد علیه السلام فرمودند: من از این جا حرکت نخواهم کرد تا خدا بخواهد. چنان این جملات را از درون دلی پر غم می‌گفتند که آثار اندوه کاملا در چهره ی مبارکشان نمایان بود. موفق خدمت حضرت امام رضا علیه السلام آمد به ایشان عرض کرد که جواد الائمه علیه السلام از جای خود حرکت نمی‌کنند. حضرت امام هشتم علیه السلام خودشان تشریف آوردند و فرمودند: ای نور دیده ام از جای خود برخیز تا باهم برویم. حضرت امام جواد علیه السلام فرمودند: نه حرکت نمی‌کنم و به پدر بزرگوارشان فرمودند: چگونه حرکت کنم در حالی که شما خانه ی خدا را چنان وداع نمودید مثل این که دیگر بر نخواهید گشت. حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند: نور دیده ام حرکت کن. حضرت امام جواد الائمه علیه السلام از جای خود حرکت کردند.

## آخرین ضیافت برای خدمتگزاران خود قبل از شهادت خویش

یاسر خادم می‌گوید: حضرت رضا علیه السلام در آخرین روزی که از دنیا رفتند پس از نماز ظهر به من فرمودند: یاسر آیا غلامان و کنیزان غذا خورده اند؟ عرض کردم: با این حالی که شما دارید چگونه آن‌ها می‌توانند غذا بخورند؟ امام دستور دادند سفره را بیاندازند و همه ی غلامان را فرمودند دور سفره جمع شوند و از تمام آن‌ها دلجویی کردند و نسبت به آن‌ها اظهار لطف نمودند. پس از صرف غذا [صفحه ۱۸۹]

دستور دادند سفره برای زنان بیاندازند. برای آن‌ها غذا بردند. پس از این که غذا خورده شد، حضرت رضا علیه السلام بی هوش شدند، در این موقع ناله و گریه از میان خانه ی امام علیه السلام بلند شد. کنیزان و زنان مأمون با سرو پای برهنه بیرون ریختند. طوس یک پارچه ناله شد مأمون خودش سر و پای برهنه آمد و بر سر و صورت می‌زد و ریش خود را می‌کشید گریه می‌نمود به طوری

که از دو دیده اش اشک جاری بود. حضرت رضا علیه السلام به هوش آمدند و چشم گشودند. سپس امام رو به مأمون نمودند و به او چنین گفتند: با فرزندم خوش رفتاری کن! زندگی تو و او مثل این دو انگشت من به هم پیوسته است، دو انگشت شهادت خود را به هم چسبانیدند و همان شب از دنیا رفتند. صبحگاهان مردم جمع شدند و ناله و فریاد می‌زدند و می‌گفتند: حيله و نیرنگ مأمون است که او امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را به شهادت رسانیده. محمد بن جعفر که عموی امام رضا علیه السلام بود و خلیفه او را امان داده بود در طوس بود. مأمون از او درخواست کرد به مردم بگوید امروز جنازه را بر نمی‌دارند چون می‌ترسید فتنه و آشوبی بر پا شود. شبانگاه حضرت را غسل دادند و دفن کردند (برای اطلاع بیشتر این روایت نقل شد). [۱۷۰].

### قصه پر غصه شهادت امام رضا علیه السلام

#### پیش بینی درباره آرامگاه حضرت از زبان خودشان

اباصلت گفت: در خدمت حضرت رضا علیه السلام بودیم امام فرمودند: داخل این قبه برو و از چهار طرف آن خاک بردار و بیاور! داخل قبه شدم و خاک را آوردم، امام ملاحظه [صفحه ۱۹۰]

فرمودند و گفتند: این نمونه از خاک را که مربوط به طرف راست است به من بده، تقدیم کردم آن را بو کشیدند و دور ریختند و پس از آن فرمودند: در این جا می‌خواهند برایم قبری حفر کنند، سنگی پدیدار خواهد شد که اگر تمام کلنگ های خراسان را جمع کنند آن را نمی‌توانند بردارند. و همین فرمایش را در مورد خاکی که از پایین پا و بالا سر آورده بودم تکرار نمودند. آن گاه امام علیه السلام فرمودند: این خاک من را به من بده که خاک آرامگاه من است. سپس آن حضرت به اباصلت فرمودند: این جا برای من قبر حفر می‌کنند، بگو هفت پله پائین روند. اگر خودداری نمودند: می‌گویی یک متر لحد قرار دهند خداوند اگر بخواهد آن را وسعت می‌دهد. پس از آماده شدن قبر، در قسمت سر رطوبتی خواهی دید، دعای که به تو می‌آموزم خواهی خواند، لحد پر از آب می‌شود و ماهی های کوچکی در آن می‌بینی، از همان نانی که به تو می‌دهم برای آن‌ها ریز می‌کنی و ماهیان نان ریزه ها را خواهند خورد وقتی تمام شد یک ماهی بزرگ آشکار می‌گردد ماهی های کوچک را می‌خورد یکی هم نمی‌ماند و بعد آن ماهی بزرگ دیده نمی‌شود. در این موقع که ماهی بزرگ دیده نشد دست بر روی آب بگذار و دعایی که به تو می‌آموزم بخوان، آب فروکش می‌کند و چیزی از آن باقی نمی‌ماند تمام این کار را در مقابل و روبروی مأمون انجام بده.

#### طریقه مسموم شدن حضرت از زبان خودشان

پس از آن امام رضا علیه السلام به اباصلت فرمودند: فردا پیش این نابکار می‌روم، وقتی خارج شدم، اگر سرم پوشیده نبود، با من حرف بزن! جواب تو را می‌دهم، ولی اگر سرم پوشیده بود (عبارت بر روی سرم بود) با من صحبت مکن! اباصلت گفت: فردا صبح زود امام لباس پوشیدند، در محراب به انتظار بنشستند. در این موقع غلام مأمون وارد شد و گفت: خلیفه شما را می‌خواند امام علیه السلام کفش پوشیده از جای حرکت [صفحه ۱۹۱]

نمودند و رفتند. من هم از پی آن جناب رفتم تا بر مأمون وارد شدند. جلوی مأمون ظرفی از انگور و چند ظرف دیگر از میوه های مختلف بود یک خوشه ی انگور به دست داشت که مقداری از آن را خورده بود. همین که چشمش به امام رضا علیه السلام افتاد، از جای حرکت کرده او را در بغل گرفت و پیشانی را بوسید. آن جناب را کنار خود نشانید خوشه ی انگور را به امام علیه السلام

داد. عرض کرد: انگوری بهتر از این ندیده ام. امام فرمودند: انگور خوب، انگور بهشتی است. [۱۷۱] مأمون درخواست کرد که امام از آن انگور بخورند. امام فرمودند: من را معاف دار. مأمون گفت: ممکن نیست شاید به من اطمینان نداری. مأمون خوشه را گرفت و چند دانه از آن خورد، برای مرتبه ی دوم خوشه را به دست حضرت داد. آن جناب سه دانه از انگور خوردند و بقیه ی خوشه را به گوشه ای پرت نمودند. سپس از جای حرکت نمودند. مأمون گفت: کجا می روی؟ امام فرمودند: به جایی که فرستادی. وقتی امام رضا علیه السلام خارج شدند، عبا را بر سر مبارکشان کشیده بودند. چیزی عرض نکردم تا داخل خانه، امام علیه السلام دستور دادند: درها را ببندم. من درها را بستم. سپس ایشان به اتاق رفتند و در رختخواب خوابیدند من با حزن و اندوه داخل حیاط ایستاده بودم.

### گفته های اباصلت هروی راجع به شهادت امام رضا

در همین موقع مشاهده کردم جوانی خوش سیما با موهای مجعد شبیه به حضرت رضا علیه السلام وارد شدند، پیش رفته عرض کردم: از کجا آمدید؟ فرمودند: همان فردی که مرا از مدینه در این ساعت به طوس آورده از درب های بسته هم می تواند مرا داخل نماید، گفتم شما چه شخصی هستید؟ [صفحه ۱۹۲]

آن جوان خوش چهره چنین اظهار داشتند: من حجت خدا بر تو هستم. من محمد بن علی الجواد هستم به طرف اتاق علی بن موسی الرضا علیه السلام به راه افتادند و به من نیز فرمودند: وارد شوم. چشم حضرت رضا علیه السلام که به ایشان افتاد از جای برخاستند و فرزندشان را در آغوش گرفتند و به سینه چسبانیدند، پیشانی فرزند خود را بوسیدند، به جانب خود کشانیدند، امام جواد علیه السلام پیوسته پدر را می بوسیدند و آرام با پدر سخنانی می گفتند که من نفهمیدم. در این هنگام کفی بر دهان مبارک حضرت رضا علیه السلام آشکار گردید سفیدتر از برف بود. حضرت جواد علیه السلام آن کفها را تناول می نمودند و می مکیدند. امام رضا علیه السلام دست در گریبان خود نمودند. چیزی شبیه پرنده ی کوچک یا گنجشک مانند خارج نموده و آن را به امام جواد علیه السلام دادند و ایشان آن را بلعیدند. در این موقع روح بلند علی بن موسی الرضا علیه السلام از بدن مبارکشان مفارقت نمود و به اجداد گرامی خود علیهم السلام پیوستند. (سخنانی که راجع به آن کفها و آن چه شبیه پرنده ی کوچک بوده اسرار امامت بوده که امام هشتم علیه السلام به امام نهم علیه السلام تحویل دادند).

### غسل دادن امام رضا توسط امام جواد در حضور اباصلت هروی

حضرت امام جواد علیه السلام فرمودند: اباصلت حرکت کن از خزانه تختی بیاور با آب تا پدرم را غسل دهم. عرض کردم در خزانه تخت و آب نیست. حضرت امام جواد علیه السلام فرمودند هر چه می گویم به جای آور! داخل خزانه شدم، تخت و آب بود، آنها را بیرون آوردم، دامن به کمر زدم تا امام هشتم علیه السلام را غسل دهم. امام نهم علیه السلام فرمودند: تو به یک طرف برو! شخصی هست که به من کمک نماید. امام جواد علیه السلام پدر بزرگوار خود را غسل دادند باز فرمودند: داخل خزانه شو، زنبیلی که در آن کفن و حنوط پدرم هست بیاور، وارد شدم زنبیلی دیدم که قبلاً در آن جا ندیده بودم، آن را به خدمت امام نهم علیه السلام آوردم.

[صفحه ۱۹۳]

ایشان پیکر مطهر پدر بزرگوار خود را کفن نمودند و بر آن نماز خواندند. آن گاه فرمودند: تابوت بیاور عرض کردم: اجازه می فرمایید که پیش نجار بروم و به او بگویم تا تابوتی بسازد؟ امام نهم علیه السلام فرمودند: داخل خزانه، تابوت هست، وارد شدم

تابوتی دیدم که قبلاً در آن جا ندیده بودم. پیکر پاک امام هشتم علیه السلام را پسر بزرگوارشان در آن تابوت قرار دادند، دو رکعت نماز خواندند، هنوز نماز تمام نشده بود که ناگهان تابوت بلند شد و سقف شکافت برداشت و از خانه خارج گردید و ناپدید شد. عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! به زودی مأمون می‌آید و پیکر پدر شما را از من می‌خواهد، آن وقت چه کنم؟ و جواب او را چه بدهم؟ امام نهم علیه السلام فرمودند: ساکت باش! چند لحظه دیگر پیکر پدرم بر می‌گردد. هر پیغمبر اگر چه در مشرق بمیرد و وصی او در مغرب باشد خداوند متعال بین ارواح و اجساد آنها جمع خواهد نمود، هنوز سخن امام نهم علیه السلام تمام نشده بود که سقف شکافته شد و تابوت امام هشتم علیه السلام به زمین بازگشت. امام جواد علیه السلام از جای خود حرکت نمودند و پیکر پاک پدر بزرگوارشان را از تابوت بیرون آوردند و در رختخواب قرار دادند مثل این که بدن مبارک امام رضا علیه السلام نه غسل داده شده و نه کفن گردیده است.

### گریه و زاری مأمون در فقدان امام رضا که حاکی از ریاکاری او می‌باشد

حضرت امام جواد علیه السلام فرمودند: حرکت کن و درب را برای مأمون بگشا همین که درب را گشودم دیدم مأمون و غلامان ایستاده اند. با گریه داخل شد، گریبان چاک زد و بر سر خود می‌زد، با صدای بلند می‌گفت آه! آقای من تو را از دست دادم. کنار بستر حضرت نشست و دستور داد آماده غسل و کفن شوند و برای دفن امام قبری حفر کنند. تمام آن چه حضرت رضا علیه السلام فرموده بودند آشکار گردید. مأمون خواست قبر پدرش را قبله ی حضرت رضا علیه السلام قرار دهد یکی از اطرافیان

[صفحه ۱۹۴]

مأمون گفت: مگر نمی‌گوئید این شخص امام است؟ مأمون جواب داد: آری او امام است، آن مرد گفت: باید قبر او جلو باشد. مأمون دستور داد در طرف قبله قبر حفر کنند، گفتم: به من فرموده که هفت پله حفر کنند و ضریحی [۱۷۲] بگشایند، گفت: به مقداری که اباضت می‌گوید حفر کنید. مأمون وقتی رطوبت و ماهی را مشاهده نمود گفت: پیوسته علی بن موسی الرضا علیه السلام در زمان زندگانی خود ما را از عجایب و کارهای شگفت انگیز خود بهره مند می‌ساخت، اینک بعد از مرگ نیز آنها را به ما نشان می‌دهد. سپس وزیر مأمون گفت: می‌دانی منظور از نشان دادن این عجایب چیست؟ خلیفه گفت: نه نمی‌دانم. وزیر گفت: می‌خواهد بفهماند که اقتدار سلطنت شما بنی عباس با زیادی حکمفرمایی و مدت طولانی مثل این ماهی های کوچک است، وقتی مدت شما تمام شود، خداوند شخصی را مسلط خواهد کرد که این سلسله را منقرض نماید. مأمون به وزیرش گفت: آری تو راست می‌گویی.

### زندانی شدن اباضت هروی توسط مأمون و خلاصی یافتن او توسط امام نهم

قبل از دفن امام رضا علیه السلام و دیدن آن معجزات اباضت می‌گوید: آن گاه مأمون به من گفت: آن دعایی که می‌خوانی به من بیاموز. سوگند یاد کردم که همین الان فراموش کردم و راست می‌گفتم (تقیّه نمی‌کردم) خلیفه دستور زندانی شدن من را صادر کرد و بعد بدن مبارک امام را دفن نمودند. یک سال در زندان بودم. دلم خیلی تنگ شده بود. یک شب از شبانگاه تا به صبح متوسل به خاندان نبوت شدم و از خدا خواستم به حق آن‌ها نجات دهد، هنوز دعای من تمام نشده بود که حضرت امام جواد علیه السلام وارد شدند و فرمودند: آیا دلت

[صفحه ۱۹۵]

تنگ شده است؟ عرض کردم: آری به خدا سوگند دلم خیلی تنگ شده است. حضرت امام جواد علیه السلام فرمودند: حرکت کن!

دست مبارک خود را به زنجیرهایی که به آن بسته بودم زدند و زنجیرها باز شد. دست مرا گرفتند و از زندان خارج نمودند. با این که غلام‌ها، زندانبان‌ها ایستاده بودند و من را می‌دیدند ولی قدرت حرف زدن نداشتند. از زندان که بیرون شدم امام جواد علیه السلام فرمودند: در پناه خدا دیگر نه تو مأمون را خواهی دید و نه او تو را خواهد دید. ابوصلت [۱۷۳] گفت: بعد از آن تاکنون مأمون را ندیده‌ام.

### خبر هفتمه

هنگام غسل دادن امام رضا علیه السلام و هنگام آب ریختن بر روی بدن مبارکشان صدای تهلیل [۱۷۴] و تسبیح شنیده می‌شد: در خبری که از هرثمه نقل می‌شود می‌گوید: هنگام غسل دادن امام رضا علیه السلام خیمه زده شد و اشخاصی که به چشم نمی‌آمدند امام را غسل می‌دادند و صدای تسبیح و تهلیل در ریختن آب و صدای ظرفها را می‌شنیدیم بعد از جریان آب و دعاها مأمون من را احضار کرد و گفت: تو را به خدا سوگند به من بگو چه چیز از حضرت رضا علیه السلام شنیده‌ای؟ گفتم: به شما عرض کردم که ایشان به من چه فرموده اند، گفت: نه باید راست بگویی. پرسیدم درباره‌ی چه موضوع؟ گفت: آیا راز دیگری به تو نگفت؟ جواب دادم: چرا جریان انار و انگور را نیز فرموده، در این موقع مأمون رنگ به رنگ شده، گاهی سرخ و گاهی زرد و گاهی سیاه می‌شد. بعد از مدت کوتاهی مأمون غش کرد و در حالت بی‌هوشی با خود می‌گفت: وای بر من چه جواب ابوالحسن الرضا را بدهم.

[صفحه ۱۹۶]

من دیدم به هوش نیامد، بیرون شدم، پس از به هوش آمدن من را خواست گفت: مبادا این سخن را کسی از تو بشنود که هلاک خواهی شد، تو از او در نزد من محبوب تر نیستی. با خود پیمان بستم و سوگند خوردم که آن را به شخص دیگری نگویم. [۱۷۵].

### شهادت حضرت امام رضا علیه السلام به وسیله انار زهر آلود

شیخ مفید [۱۷۶] در کتاب ارشاد شهادت امام رضا علیه السلام را به وسیله‌ی انار مسموم چنین نقل می‌کند: روزی حضرت رضا علیه السلام با مأمون مشغول خوردن غذا بودند و از آن غذا مریض شدند. مأمون نیز خود را به مریضی زد و اظهار کسالت کرد. عبدالله بن بشیر گفت: مأمون به من دستور داد ناخن‌هایم را بگذارم تا بلند شود و به هیچ نفری آن را نشان ندهم، این کار را کردم، یک روز من را به حضور طلبید و چیزی شبیه تمر هندی به دستم داد گفت: این را به دست و ناخن‌های خود بمال! فرمانش را اجرا کردم، گفت: فعلاً همین طور باشد. بعد از آن به خدمت حضرت رضا علیه السلام رفت (مأمون) حال آن جناب را پرسید، فرمود: امید است بهبودی حاصل کنم. مأمون گفت: به حمدا.. بهتر هستید، پرسید: آیا امروز هیچ یک از پزشکان خدمت شما رسیده‌اند؟ امام فرمودند: نه. مأمون بسیار عصبانی شد و غلامان را با داد و فریاد صدا زد، دستور داد آب انار بگیرند و گفت: آب انار بسیار خوب است، مأمون من را خواست (عبدالله بن بشیر) و گفت: برو انار بیاور! انار آوردم، دستور داد آب انار را با دستم بگیرم، این کار را

[صفحه ۱۹۷]

انجام دادم. مأمون به دست خود آب انار را به حضرت رضا علیه السلام داد و سبب شهادت آن حضرت همین آب انار مسموم بود (و روایت بحار جزء ۴۹، ص ۳۰۵ نقل می‌شود که امام پس از مسموم شدن تا بعد از نماز عصر از ناراحتی سم پناه مرتبه بیرون رفتند) و دو روز بیشتر نگذشت که از دنیا رفتند. پس از رفتن مأمون ابوصلت می‌گوید: حضرت رضا علیه السلام رو به من نمودند و فرمودند: کاری که می‌خواستند کردند و بعد از آن امام شروع به نیایش و ستایش خداوند متعال نمودند و شیخ مفید در کتاب ارشاد ذکر می‌نماید که مأمون یک شبانه روز جنازه‌ی حضرت رضا علیه السلام را نگه داشت آن گاه پیکر پاک امام علیه السلام را

دفن نمودند.

### اشعار دعبل بعد از شهادت حضرت امام رضا علیه السلام در حضور مأمون

دو قبر در طوس اند یکی بهترین مردم  
و دیگری بدترین مردم...

از یحیی بن اکثم روایت شده است که گفت: مأمون دعبل شاعر معروف اهل بیت را که خدایش بیامزد فرا خواند و او را به جان امان داد. چون دعبل بیامد من نیز نزد مأمون نشسته بودم. مأمون به وی گفت: قصیده‌ی راثیه [۱۷۷] را برایم بخوان دعبل منکر سرودن آن قصیده شد و از دانستن آن اظهار بی‌اطلاعی کرد مأمون به وی گفت: همان گونه که تو را به جان امان دادم به خواندن این قصیده هم امان می‌دهم. آن گاه دعبل خزاعی قصیده را چنین خواند (که معنی مقداری از آن را می‌آوریم...): چه بازوانی که در سرزمین کربلا از پیکر مطهر جدا شد و چه رخسارهایی که به خاک آغشته شد.

[صفحه ۱۹۸]

روز حسین به شام کشید و آنان که شبانه بر قتلگاه او گرد آمدند گفتند: به حق این سِرُور بشر است. وه ای بدن‌ها (ای مردم) این چه پاداشی بود که در برابر نیک‌آموزی‌های پیامبر ستوده از قرآن و سوره‌های آن به او دادید؟ که چون دیده از جهان فرو بست (رسول اکرم) بسان گرگ که چوپان گوسفندان شود بر فرزندان او جانشینی نمودید. تا این جا دعبل ستم‌امویان را گفت و بعد قصیده را این چنین ادامه داد. به نظر من اگر امویان کشتار کردند دست کم عذر و بهانه‌ای داشتند (چون علی بن ابی‌طالب پدران ما را کشته ما هم تو را می‌کشیم). ولی شما عباسیان که (از شاخه‌ی بنی‌هاشم هستید) را عذری نمی‌بینم زیرا (بنی‌امیه) آن‌ها قومی بودند که براساس اسلام نخستین فرد شان را کشتند و چون برایشان دست یافتند (خلافت را بناحق گرفتند) براساس کفر انتقام گرفتند... و درباره‌ی امام رضا علیه السلام چنین گفت: اگر از روی دینداری بر سر آنی که جایی معتکف شوی در کنار قبری مطهر در طوس بنشین. دو قبر در طوس است [۱۷۸] یکی از آن‌ها بهترین مردم (امام رضا علیه السلام) و دیگری

[صفحه ۱۹۹]

شورترین و بدترین آن‌ها (هارون پدر مأمون) و این پندآموز است. پلید در نزدیکی پاک فایده نمی‌برد، زیانی بر پاک نیست که نزدیک پلید است. سرانجام هر فردی در گرو آن چه به دست آورده تو از نیک و بد یکی را برگیر و آن دیگری را فروگذار. یحیی بن اکثم گفت: مأمون عمامه را از برگرفت و آن را بر زمین کوفت و گفت: به خدا سوگند راست گفتمی دعبل.

### حوادث و قتل‌های دیگر بعد از شهادت حضرت امام رضا علیه السلام

ابن خلدون ذکر کرده است که علت قیام ابراهیم پسر امام هفتم و برادر امام هشتم علیه السلام بر ضد مأمون این بود که وی مأمون را به کشتن برادرش علی بن موسی الرضا علیه السلام متهم کرد. و همچنین پاره‌ای از منابع تاریخی ذکر می‌کنند که احمد بن موسی برادر امام رضا علیه السلام چون از خیانت مأمون به برادرش آگاه شد و آن زمان در بغداد بود به خونخواهی برادر خود برخاست و گفتند سه هزار تن از علویان یا به روایتی دوازده هزار تن با او بودند.

[صفحه ۲۰۰]

و همچنین مأموران مأمون، هارون بن موسی برادر امام علی بن موسی علیه السلام را هم کشتند و این واقعه وقتی که هارون بن موسی با قافله‌ای مرکب از بیست و دو تن از علویان به سرپرستی حضرت فاطمه ملقب به معصومه علیها السلام خواهر امام رضا علیه السلام حرکت می‌کرد اتفاق افتاد مأمون پاسبان‌ها و مأموران را بر سر آن قافله فرستاد و هر شخصی را در قافله بود کشت و متواری



ساخت و برادر امام هشتم علیه السلام یعنی هارون بن موسی زخمی شد. و پس از مدّت کوتاهی هنگامی که هارون بن موسی مشغول صرف غذا بود بر سر او تاختند و وی را کشتند و آخرین نفر از قربانیان مأمون که مورخان نام برده اند حمزه بن موسی برادر دیگر امام رضا علیه السلام از جمله افرادی بود که طرفداران مأمون وی را به قتل رسانیدند. پس مأمون شش تن و بلکه هفت تن از برادران امام رضا علیه السلام را به علّت این که به خونخواهی برادر خود برخاسته بودند و یا قصد قیام را داشتند کشت و از پیروان آنان یا افرادی که همراه ایشان قیام کرده بودند و بسیاری را به دنبال آنان روانه ی دیار نیستی نمود. [تحلیل تاریخی شهادت عمدی امام رضا علیه السلام] الف: چرا مأمون رحلت آن حضرت را یک شبانه روز پنهان داشت؟ چرا مأمون در حالی که امام هنوز جان در بدن دارند به ایشان می گوید: نمی دانم کدام یک از این دو مصیبت بر من بزرگتر و دشوارتر است، از دست دادن تو یا تهمت بستن مردم بر من؟ که توطئه کردم و تو را کشتم. و چرا پس از خوردن انگور با امام، خود را به بیماری زد؟ و چگونه آن حضرت از بیماری حاصل از خوردن انگور رحلت نمود؟ ولی مأمون خوب شد! و در نگذشت. چرا مأمون محمد بن جعفر و گروهی از خاندان ابی طالب را حاضر نمود و ایشان را گواه گرفت که امام رضا علیه السلام به مرگ طبیعی در گذشته و مسموم نشده است. [صفحه ۲۰۱]

چرا این سخن را می گفت؟: آرزو داشتم که پیش از تو از دنیا می رفتم! و آیا آن را باور کنیم در حالی که امام رضا علیه السلام بیست و دو سال از مأمون بزرگتر بودند. و چرا امام را با وجود خودداری از خوردن انگور به تناول آن مجبور می نمود؟ و به امام می گوید: ناچار باید بخوری چه چیزی تو را از خوردن باز می دارد شاید ما را به چیزی متهم می کنی؟! و پس از آن که امام علیه السلام از آن انگور خورد و برخاست مأمون به آن حضرت گفت: کجا می روی؟ امام فرمودند: به آن جا که من را فرستادی. و چرا و چرا های دیگر که مجال آوردن آنها نیست. گواهی گروه بزرگی از دانشمندان و مؤرخین اهل سنت که به شهادت رسیدن امام رضا علیه السلام را تأیید نموده اند. این موضوع را ثابت می نماید که امام به مرگ طبیعی در نگذشتند. اینک به اقرار عدّه ای از بزرگان اهل تسنن می پردازیم: ابوبکر خوارزمی در رساله ی خود می گوید: و علی بن موسی الرضا به دست مأمون مسموم شد. احمد چلبی در التاریخ الاسلامی و الحضارة الاسلامیه می گوید: شورش بغداد مأمون را ناگزیر به خلاصی از "رضا" و ترک شعار سبز نمود. ابوالفرج اصفهانی در "مقاتل الطالبین" می گوید: مأمون با او به ولیعهدی بعد از خود پیمان بسته بود، سپس چنان که یاد شده در نهان (مخفیانه) به او سم خوراند پس وفات نمود. ابن حَجَر در تاریخ نیشابور می گوید: علی بن موسی الرضا در سناباد شهید شد. و ابن حَجَر [۱۷۹] از- ابن حُبان [۱۸۰] نقل می کند که امام علیه السلام با مسمومیت از آب انار رحلت نمود. سمعانی در انساب: بر آن است که امام شهید شد.

[صفحه ۲۰۲]

دکتر مصطفی شیبی در کتاب خود به نام "الصلّة بین التّصوّف و التّشیع" ص ۲۶۶ گوید: و چنان که بیشتر مورخان برآند "رضا" مسموم در گذشت. جرجی [۱۸۱] زیدان نویسنده ی معروف عرب که البته مسیحی است در کتاب تاریخ التمدن الاسلامی می گوید: (مأمون) در بیعت بر "رضا" اندیشید و دشوار دید از آن باز گردد و ترسید چون برگردد اهل خراسان علیه او شورش نمایند و او را بکشند پس به سیاست کشتن غافلگیرانه (ترور) متوسل شد و کسی را بر آن داشت که انگوری زهر آگین به او بخوراند سپس (بعد از خوردن انگور) در گذشت.

### قصه شادی آور مرگ مأمون خبیث

سرانجام مأمون عباسی:

مأمون فرزند هارون یکی از بزرگترین خلفای عباسی بود. او در سال ۱۷۰ه.ق از کنیزی ایرانی که خراسانی بود متولّد شد و در سال

۲۱۸هـ. ق در شهر طرسوس [۱۸۲] که شهری است در جنوب قسمت آسیایی ترکیه ی امروزی درگذشت. او این شهر را در سال ۷۸۸ میلادی گشود. اما چگونگی درگذشت او داستان جالبی دارد که چنین است: او با سپاه عظیمی برای فتح روم شرقی عازم آن جا شد که در نزدیکی شهر طرسوس اتفاق عجیبی افتاد. که باعث شد این خلیفه ی بزرگ عباسی با صید یک ماهی سرخ و زیبا از بین برود. آری به همین سادگی و با صید یک ماهی و با افشاندن فقط چند قطره آب در صورت مأمون...

[صفحه ۲۰۳]

و اما شرح واقعه: مأمون با سپاهیان به چشمه ای رسیدند که آب بسیار زلالی داشت و ماهی های قشنگ و زیبا در آن شفاف و زلال از این سو به آن سو در حرکت بودند. ناگهان یک ماهی بزرگ قرمز رنگ توجه مأمون را به خود جلب کرد او از اسب پیاده شد و گفت من می‌خواهم این ماهی را خودم برای خودم بدام اندازم. و کسی حقّ دخالت ندارد بالاخره مأمون با تلاش زیادی آن ماهی سرخ رنگ قشنگ را صید کرد و با آشپز مخصوص خود گفت که آن را برای او طبخ کند. آشپز ماهی را به آشپزخانه برد و آن را سرخ کرد و پخت و در ظرفهای آنچنانی برای خلیفه آوردند. خلیفه همان طور که ماهی را خود صید کرده بود همان طور هم می‌خواست این ماهی را به تنهایی بخورد. سفره را پهن کردند، خلیفه قصد خوردن ماهی را نمود، تا دست بر ماهی سرخ بریان شده کرد ناگهان بر خلاف انتظار و با تعجب و شگفتی همگان ماهی پخته شده تکانی خورد و قطره های آب بر پوستش آشکار گردید و چند قطره از آن آب به صورت مأمون پاشیده شد. پاشیدن قطره ی آب به مأمون همان و لرز شدید مأمون همان. تب و لرز شدید مأمون و خبر پاشیده شدن قطره های آب از ماهی بریان شده در سپاه خلیفه مانند صاعقه پیچید و تعجب همگان را چنان برانگیخت که کسی باور نمی‌کرد که چند قطره آب از ماهی پخته شده به صورت خلیفه افشاندن شود و لرزه بر اندام فرمانده ی کلّ نیروهای مسلّح امپراتوری بزرگ عباسی و خلیفه ی بزرگ بیافتد. پزشکان را حاضر کردند، علاوه بر این که خلیفه دچار لرز شدید شد تب شدیدی هم بر او عارض گردید. در فصل تابستان که اشعه های آفتاب درخشان گرمای طاقت فرسایی ایجاد کرده بود. خلیفه را به اتاق کوچکی بردند و مانند فصل زمستان اتاق را گرم نمودند و لباس های گرم بر او پوشانیدند. او را به این طرف و آن طرف خوابانیدند و چندین لحاف بر روی او انداختند ولی این وسایل گرم‌ازا در او هیچ اثری نکرد و خلیفه همچنان می‌لرزید و می‌لرزید و داروهای را که پزشکان مخصوص برای او تجویز می‌نمودند و او آن‌ها را می‌خورد ولی هیچ اثری در

[صفحه ۲۰۴]

بهبودی او نمی‌گذاشت و او در سرزمین غربت و سرزمینی که در آن زمان هیچ مسلمانی زندگی نمی‌کرد در کمال خفت و خواری در حالی که تب و لرز شدیدی او را فرا گرفته بود به جهنمی که اعمال خودش از قبل برای خودش آماده کرده بود قدم گذاشت و به هلاکت رسید و در آتش سوزان جهنم افتاد. و این است عاقبت روباه مکاری هم چون مأمون عباسی که برای به دست آوردن حکومت تمام نقشه های شیطانی را به کار برد. نه تنها امام هشتم علیه السلام را با آن دسیسه هایی که بیان شد به شهادت رسانید بلکه همان طور که می‌دانید برادر خود را قبل از امام رضا علیه السلام به قتل رساند و او بزرگترین سردار خود یعنی طاهر ذوالیمینین را به طور مخفیانه مسموم کرد و او وزیر خود را که فضل بن سهل نام داشت با آن همه خدمتی که به او کرد به هلاکت رسانید. و مانند پدرش بسیاری از سادات را هم مخصوصاً برادران امام رضا علیه السلام را به طور ناجوانمردانه به قتل رسانید. و خداوند هم برای این که این جنایتکار خوار و ذلیل شود سبب مرگ او را فقط چند قطره آب قرار داد. آری چند قطره ی آب از یک موجود بسیار کوچک و این چه حکمتی است که این خلیفه ی مقتدر و بسیار بزرگ امپراتوری عباسی با آن همه قدرت و شکوه و عظمت ظاهری چند قطره آب او را از پای در آورد. این خداوند بزرگ است که این چنین ستمگران را به اعمال خود در این دنیا می‌رساند و آخرت آن‌ها هم که مشخص است که در عذاب الهی سخت گرفتار هستند. [۱۸۳].

[صفحه ۲۰۷]

## حسن ختام همراه با چند نکته اخلاقی

### اشاره

[حُسن ختام را با فایده‌ی نماز شب به گفته‌ی امام رضا علیه السلام آغاز می‌نمائیم]

برای اینکه بدانیم که چه فایده‌های بسیاری در این عمل به ظاهر مستحبی نهفته است که ما بی‌خبریم. خداوند متعال در قرآن کریم در آیه‌ی ۷۹ سوره‌ی اسراء (بنی اسرائیل) خطاب به رسول خود چنین می‌فرماید: "وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا" و مقصداری از شب را برای تَهَجُّد (بیداری برای عبادت) بیدار شو که بیداری و نماز شب ویژه‌ی توست که خدایت تو را به مقام محمود (شفاعت) مبعوث گردانیده. ما باید سعی و کوشش کنیم که این عمل مستحبی را فراموش نکرده و آن را به جای آوریم و اگر هر چه از خدا خواسته باشیم باید از او در نیمه‌ی شب بخواهیم، که خدای مهربان هم اگر صلاح بداند به ما خواهد داد و خواندن نماز شب باید به صورت رازی باشد که خودت آن را انجام می‌دهی و به هیچ فردی هم نگویی که اگر به کسی بگویی ارزش آن نماز کم خواهد شد. و در نکته‌ی اخلاقی دیگری امام سفارش کرده که از کلاغ سه خصلت بیاموزید. آری در بعضی اوقات کارهای حیوانات هم برای ما الگو قرار می‌گیرد. و در قسمتی گفتار امام هشتم علیه السلام را درباره‌ی حضرت حَجَّهٔ ابنِ الْحَسَنِ الْمَهْدِيِّ اَزْوَاحِنَا فِتْدَاهُ است که امام هشتم علیه السلام ویژگی‌های امام دوازدهم علیه السلام را بیان می‌فرماید زیرا بسیاری از دروغگویان (مهدی‌های دروغین هم چون مهدی عباسی - مهدی سودانی - محمد علی باب و ...) خود را به جای امام زمان علیه السلام جا زدند که خداوند همه‌ی آن‌ها را رسوا

[صفحه ۲۰۸]

نمود [۱۸۴] بعد از آن سخنانِ گهربار امام هشتم علیه السلام بیان خواهد شد که دنیایی پر از لطافت و زیبایی است. و درک این سخنان به ما آرامش می‌دهد و در قسمت نهایی این حسن ختام اشعاری در "مدح و ستایش" امام هشتم علیه السلام و اشعاری در "رثاء و سوگ" آن حسرت از شاعران مشهور و نامدار سرزمین ادب پرور خراسان سروده شده. و در پایان هم منابع این مجموعه‌ی داستانی ذکر گردیده است. امیدوارم که این کتاب را که مطالعه نمودید مورد استفاده قرار گرفته باشد و از زندگی سراسر معرفت سلطان سریر ارتضاء حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام پند و اندرز کامل گرفته باشیم. و آن حضرت در لحظات آخر زندگی این دنیا به داد ما برسند زیرا ائمه‌ی معصومین علیهم السلام مخصوصاً امام هشتم علیه السلام که ما انشاء... حداقل از دوستان ایشان هستیم اگر به فریاد ما نرسند معلوم نخواهد بود که جایگاه ما در آن دنیا در کجا باشد. و همه‌ی ما امیدواریم که سرور و مولایمان آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام در آخرین لحظات واپسین عمر ما را دریابند.

### فایده نماز شب از زبان مبارک حضرت امام رضا علیه السلام

از امام هشتم علیه السلام سؤال کردند که جهت چیست که تهجد گزاران (بر پا دارندگان نماز شب) نیکو صورت و خوش چهره اند؟ امام فرمودند: زیرا با پروردگار خود به خلوت صحبت می‌کنند برای همین خداوند نور خود را بر چهره‌ی آنان نمایان می‌نماید.

### الگو گرفتن از کلاغ

حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند: از غراب (کلاغ) سه خصلت بیاموزید:

[صفحه ۲۰۹]

اول سفاد یعنی این که در خلوت ها کار جنسی انجام می دهد و هیچ شخصی هرگز جفت شدن غراب را ندیده است. دوم بکور: یعنی هرگز شب چیزی را برای فردا ذخیره نمی کند. و چون بامداد شود برای به دست آوردن روزی پرواز می کند. سوم خذیر: یعنی چون کسی را از دور ببیند از او دوری کند که مبادا از او ضرر یابد. پس باید غریزه ی جنسی را در محل خلوت ارضاء کرد و به ویژه پدران و مادران باید توجه داشته باشند که می بایست اتاق خوابشان از فرزندانشان جدا باشد. چون بی بند و باری بزرگان خانواده اثر بسیار منفی در فرزندان می گذارد. و دیگر این که نباید نگران آینده باشیم با این که باید در کارهایمان فعال و پرکار باشیم و هیچ وقت نباید بیکاری و بیعاری را پیشه ی خود نسازیم. و باید از افراد ناشناس و بیگانه و افرادی که درباره ی آنها شناخت درستی نداریم دوری نماییم، زیرا آنها هم چون سَمی هستند که اخلاقیات ما را نابود می کنند.

### چند گفتار از حضرت امام رضا علیه السلام درباره حضرت مهدی علیه السلام

حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند: از جمله علامات مهدی علیه السلام آن بود که همیشه از وی بوی خوش می آید که هزار بار از بوی مشک تیز بوی بهتر است بی آن که عطری به کار برد. و امام رضا علیه السلام فرمودند؟ چون مهدی علیه السلام ظاهر شود خداوند تبارک و تعالی چهار هزار ملک مقرب را از برای یاری او از آسمان فرو فرستد و در جمیع جنگ های آن حضرت با او باشند و اعلای کلمه حق نمایند. (سخن حق را بلند گردانند) و همچنین امام رضا علیه السلام فرمودند: که نزد مهدی علیه السلام صحیفه ای باشد که نام و عدد پیروان وی تا قیامت در آن نوشته شده است. و صحیفه ای دیگر باشد که نام و عدد دشمنان وی تا قیامت در آن نوشته شده

[صفحه ۲۱۰]

است. و امام فرمودند: مُصِیْحَفٌ حضرت فاطمه زهرا علیها السلام [۱۸۵] نزد حضرت مهدی علیه السلام باشد و آن صحیفه ای است که از آسمان نازل شده و اندر صفات امامان دوازده گانه ی شیعه می باشد. و امام هشتم علیه السلام فرمودند: که همه سلاح های پیامبر صلی الله علیه و آله و همه سلاح های وصی (علی بن ابی طالب علیه السلام) در نزد حضرت مهدی علیه السلام جمع باشد.

### چهل سخن از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام

۱. مؤمن مؤمن نباشد تا در او سه خصلت باشد.

۱. سنتی [۱۸۶] از پروردگارش؛ ۲. سنتی از پیامبرش؛ ۳. سنتی از امامش. سنت پروردگارش رازپوشی - سنت از پیامبرش مدارا با مردم - اما سنت از امامش شکیبایی در سختی و تنگدستی است. ۲. کسی که وضع او خوب است (صاحب نعمت است) باید بر خانواده اش در هزینه وسعت بخشد. ۳. عبادت زیاد روزه داشتن، و زیاد نماز خواندن نیست همانا زیاد اندیشیدن در امر خداست. ۴. پاکیزگی از اخلاق پیامبران است. ۵. سه چیز از سنت و روش مرسلان است: ۱. بوی خوش؛ ۲. اصلاح سر و صورت (آرایش موی ها)؛ ۳. ارضای غریزه ی جنسی از راه حلال. ۶. امین به تو خیانت نکند، و این تویی که به خائن امانت سپردی. ۷. خاموشی یکی از ابواب حکمت است، به راستی خاموشی دوستی می آورد،

[صفحه ۲۱۱]

همانا راستی راهنمای هر خوبی است. ۸. برادر بزرگتر به منزله ی پدر است (قائم مقام). ۹. دوست هر کسی خرد اوست و دشمن او نادانی اوست. ۱۰. اظهار دوستی با مردم نیمی از عقل است. ۱۱. خدا زیاد سخن گفتن، و زیاد مصرف کردن مال، و زیاد خواهش کردن را، دشمن می دارد. ۱۲. مهمانی کردن برای مجلس عروسی از سنت است. ۱۳. صله ی رحم کن گرچه با جرعه ی آبی باشد، و بهترین صله رحم خودداری از اذیت است و خداوند در قرآن می فرماید: صدقات خود را به مت و آزار بیهوده مسازید. ۱۴. از

نشانه‌های دین فهمی بردباری و دانش است (حِلْمٌ و عِلْمٌ). و خاموشی دری از حکمت است - خاموشی دوستی آرد، همانا آن راهنمای هر خوبی است. (منظور از خاموشی یعنی در جایی که سخنی مربوط به ما نیست هیچ نگوئیم، و در هر کاری خود را صاحب نظر ندانیم و سخنان لغو و بیهوده بر زبان نیاوریم). ۱۵. آن کس که طلب روزی کند تا خانواده اش را اداره کند مزدش از مجاهد در راه خدا بیشتر است. ۱۶. به آن حضرت گفته شد چگونه صبح کردید؟ امام علیه السلام فرمودند: با عمر کاسته شده، و عمل و کردار ثبت شده، و مرگ برگردن ما، آتش دوزخ در دنبال ما، و نمی دانم که چه بر سر ما خواهد آمد. ۱۷. هر کس را پنج ویژگی بد است به او امیدی در دنیا و آخرت نمی باشد. ۱. اصل و نسب خانوادگی درستى ندارد؛ ۲. طبع کریم ندارد؛ ۳. خلق و خوی متینی ندارد؛ ۴. ذاتاً نجیب نباشد؛ ۵. از پروردگار خود نهراسد. ۱۸. امام علیه السلام فرمودند: دو لشکر در نبرد نشدند مگر این که آن که با گذشت تر بود پیروز شد.

[صفحه ۲۱۲]

۱۹. زمانی بر مردم خواهد آمد، که کناره گیری از مردم نه دهم از عافیت است و یکی هم در خاموشی است. ۲۰. انسان با سخاوت از طعام مردم بخورد، تا از طعامش بخورند و انسان بخیل از طعام مردم نخورد تا از طعامش نخورند. ۲۱. ما خاندانی هستیم که وعده ی خود را دین می دانیم (باید انجام دهیم) چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله این کار را کرد. ۲۲. کمک تو به فرد ناتوان بهتر از صدقه دادن است. ۲۳. هیچ بنده ای به حقیقت کمال ایمان نرسد تا سه خصلت در او باشد: ۱. بینش در دین؛ ۲. اندازه داشتن در زندگی و معیشت؛ ۳. و شکیبایی بر بلاها. ۲۴. به ابوهاشم داوود بن قاسم جعفری چنین فرمودند: ای داوود ما را بر شما به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله حقی است و شما را هم بر ما حقی است، هر که حق ما را شناخت باید او را رعایت کرد و هر که حق ما را شناخت حقی ندارد. ۲۵. مردی در روز عید فطر به آن حضرت گفت: من امروز با خرما و تربت افطار کردم امام فرمود: سنت و برکت را با هم گرد آوردی. ۲۶. به ابوهاشم جعفری چنین فرمودند: ای ابا هاشم خرد بخشی از خدا است، و ادب با رنج است، هر که رنج تحصیل ادب را تحمیل کند آن را به دستش آورد، و هر که برای عقل رنج برد جز نادانی چیزی بر او افزوده نشود. ۲۷. ابن سکت به امام رضا علیه السلام گفت: امروزه حجت بر مردم چیست؟ امام در پاسخ فرمودند: همان عقل است که به وسیله ی آن شناخته می شود، آن که راستگو است از طرف خدا و از او باور میکند. و آن کس که دروغگو است او را دروغ می شمارد ابن سکت گفت: به خدا سوگند پاسخ درست همین است. ۲۸. عقل فرد مسلمان کامل نیست مگر این که ده خصلت در او باشد:

[صفحه ۲۱۳]

۱. از او امید خیر باشد؛ ۲. مردم از بدی او در امان باشند؛ ۳. خیر اندک دیگری را بسیار شمارد (اگر فردی اندکی به او خوبی کرد آن خوبی را زیاد بداند)؛ ۴. خیر بسیار خود را کم گیرد (اگر او به شخصی یا اشخاصی زیاد خوبی کرد آن را کم اهمیت بداند)؛ ۵. هر چه حاجت از او خواهند دلتنگ نشود؛ ۶. در طول زندگی خود از کسب علم و دانشجویی خسته نشود؛ ۷. فقر و بی چیزی در راه خداوندش را از توانگری محبوب تر دارند؛ ۸. خواری در راه خدا را از عزت با دشمن خدا را محبوب تر دانند؛ ۹. گمنامی را از شهرت بیشتر بخواند؛ ۱۰. هیچ کس را ننگرد جز این که بگوید: او از من بهتر و پرهیزگار تر است. ۲۹. مردی از آن حضرت در تفسیر قول خداوند پرسید "وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ" هر که به خدا توکل کند همان او را بس است. امام فرمودند: توکل درجاتی دارد. یکی این که در همه ی کار خودت به او (به خدا) اعتماد کنی در آن چه با تو انجام دهد، و هر چه با تو کند خشنود باشی و بدانی که از خیر خواهی و رعایت تو کوتاهی ننماید. و بدانی که صلاح در آن بوده، و با واگذاری همه ی اینها به وی به او توکل کنی، یکی این که عقیده به غیب های خدا [۱۸۷] داشته باشی که در علم تو ننگند، و علم آن را به وی و به امنای وی واگذاری و در آنها و جز آنها به او اعتماد داشته باشی. (امنای خدا پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و جانشینان آنها هستند). ۳۰. از حقیقت توکل از او پرسیدند. امام فرمودند: جز از خدا از هیچ شخص دیگری نترسی. ایمان چهار رکن دارد: ۱.

توکل به خدا؛ ۲. رضا به قضای الهی؛ ۳. تسلیم به امر خدا؛ ۴. وا گذاشتن

[صفحه ۲۱۴]

کارها به خدا. ۳۱. هیچ شخصی دست دیگری را نبوسد زیرا بوسیدن دست او مانند نماز خواندن بر اوست. ۳۲. امام رضا علیه السلام فرمودند: بخیل را آسایش نیست، حسود را خوشی و لذت نیست، پادشاهان را وفا نباشد، شخصی که دروغگو است مروّت و مردانگی ندارد. ۳۳. ایمان انجام واجبات و دوری از محرّمات است، ایمان عقیده به دل و اقرار به زبان، و کردار با اعضاء بدن است. ۳۴. امر به معروف و نهی از منکر به زبان واجب است. ۳۵. تقیّه [۱۸۸] در جای خود واجب است و بر کسی که از راه تقیّه سوگندی بخورد تا ظالمی را از خود دور کند باکی بر او نیست. (و ضرب المثلی که می‌گویند: دروغ مصلحت آمیز به ز راست فتنه انگیز است) ۳۶. هر فردی که از مال و جان خود دفاع کند تا کشته شود شهید است. ۳۷. هر شخصی که بر خلاف طاعت خدای جلّ و عزّ از مخلوقی اطاعت کند کافر شده و جز معبود واقعی که خداوند متعال است معبودی دیگر بر گرفتند. ۳۸. باید معتقد بود به عذاب قبر و نکیر و منکر و برانگیخته شدن بعد از مرگ و حساب و میزان و صراط و بیزاری از پیشوایان گمراهی و پیروان آنها و دوستداری اولیاء خدا و حرام بودن می چه کم و چه زیاد (هر مست کننده ای می است). و هر چه زیادش مست کند کم آن هم حرام است. ۳۹. امام هشتم علیه السلام هر گاه یادداشت برای حوائج خود می نوشتند با نام خدا شروع می نمودند (بسم ا... الرحمن الرحیم) و بعد از آن چنین مرقوم می فرمودند: اذکر ان شاء ا... بیاد می آورم اگر خدا بخواهد) سپس امام هر چه می خواستند می نگاشتند. ۴۰. و لازم است دوری از گناهان کبیره و از نظر امام رضا علیه السلام گناهان کبیره بشرح

[صفحه ۲۱۵]

زیر است: ۱. کشتن انسانی بنا حق؛ ۲. زنا و آمیزش زن و مرد به طور نامشروع؛ ۳. سرقت و دزدی؛ ۴. شرب خمر و می خوارگی؛ ۵. حقوق والدین را رعایت نکردن و عاق پدر و مادر قرار گرفتن؛ ۶. از میدان جنگ فرار کردن؛ ۷. خوردن مال یتیم؛ ۸. خوردن خون مردار و گوشت خوگ و گوشتی که ذبح شرعی نشده باشد؛ ۹. ربا خوردن و مال حرام پس از علم به حرمت آن؛ ۱۰. زنان پاکدامن را مورد تهمت قرار دادن؛ ۱۱. کم فروشی با ترازو و پیمانانه؛ ۱۲. قمار بازی و با قمار برد و باخت کردن؛ ۱۳. لواط کردن؛ ۱۴. شهادت دروغ دادن؛ ۱۵. از رحمت خدا نا امید شدن؛ ۱۶. از مکر خدا در امن و امان بودن؛ ۱۷. به دروغ سوگند خوردن؛ ۱۸. حقوق مردم را بدون جهت حبس کردن؛ ۱۹. دروغ گفتن؛ ۲۰. کمک کردن به ستمگران و اعتماد به آنها؛ ۲۱. تکبر و کبر ورزیدن (خود را بزرگ دانستن)؛ ۲۲. اسراف کردن؛ ۲۳. تپذیر و هدر دادن مال؛

[صفحه ۲۱۶]

۲۴. خیانت کردن؛ ۲۵. حجّ خانه خدا را سبک شمردن؛ ۲۶. جنگ با اولیاء خدا؛ ۲۷. اشتغال داشتن به کارهای لهُو؛ ۲۸. اصرار بر گناهان صغیره.

[صفحه ۲۱۹]

## منتخب اشعار در مدح و رئای امام رضا علیه السلام

### در مدح امام رضا علیه السلام

"هستی تویی"

بشکن سبوی باده را مستی تویی مستی تویی

در این سرای نیستی هستی تویی هستی تویی

تو آفتاب هشتمی سِرِّ چهارده عدد  
 بیدار کن خواب من را از وحشت این دیو و دَدَ  
 بنگر که از هفت آسمان جایی فراسوی زمان  
 نوری هُبُوط می کند در قربت این لامکان  
 بنگر که دریا خون شده  
 فوازه‌ها گلگون شده  
 لیلای بی دل را بین  
 از عشق تو مجنون شده  
 در این غروب واپسین از چتر خورشید یقین  
 نور حقیقت می چکد بر خاک مشکوک زمین  
 فریاد و بانگی می رسد عالم سکوت می کند  
 از هیبتش سلطان دهر آسان سقوط می کند  
 آدم هراسان می شود محشر نمایان می شود  
 از طاول آئینه‌ها خورشید گریان می شود  
 [صفحه ۲۲۰]

تقدیر ما در دست توست زنجیر بر دستان ماست  
 ما را رها کن از عدم هستی بده بر جان ما  
 از پیام پارسا [۱۸۹].

### در مدح امام رضا علیه السلام

نوروز فراز آمد با لاله ی بستانی  
 از لاله ی سرخ ساغر وقت است که بستانی  
 در مصر چمن، سوسن یک چند به زندان بود  
 امروز عزیز آمد چون یوسف کنعانی  
 عیدی است همایون و فصلی است روان پرور  
 دوران دل افروزی هنگام تن آسایی  
 هم دیده ی نرگس گشت از ابر خمار آلود  
 هم طره ی سنبل یافت از باد پریشانی  
 از سبزه سراسر دشت پر اطلس مینایی  
 و زلاله سراپا کوه بر لعل بدخشانی  
 سلطان قضا فرمان دارای رضا عنوان  
 کز درگه او ضوان راضی است به دریانی  
 شاهنشہ دین پرور نو باوه ی پیغمبر

کز طلعت او یکسر عالم شده نورانی  
 هر کس که ندارد دست امروز بدامانش  
 فردا گزد از حسرت انگشتِ پیشیمانی  
 میرزا "محمد کاظم صبوری" ملک الشعراء آستان قدس رضوی [۱۹۰].  
 [صفحه ۲۲۱]

در مدح امام رضا(۳)  
 بگرفت شب ز چهره ی انجم نقابها  
 آشفته شد پدیده ی عشاق خوابها  
 اکنون که آفتاب مغرب نهفته روی  
 ازباده بر فروز به نرم آفتابها  
 مجلس بساز با صنمی نَفَر و دلفریب  
 افکنده در دو زلف سیه پیچ و تابها  
 فصلی خوش و شبی خوش وقتی مبارک است  
 و ز کف برون شده طَرَب را حسابها  
 شمس الشُّموس شاه ولایت که کرده اند  
 شمس و قمر ز خاک درش اکتسابها  
 هشتم ولی بار خدا آن که در گه اش  
 هفتم سپهر راست به عجز اقترابها  
 اکنون به شادی شب جشن ولادتش  
 گردن نهاده بر کف انجم خضابها  
 جشنی است خسروانه و بزمی است دل فروز  
 گویی گرفته اند ز جنت حجابها  
 نور چراغ و تابش شمع و فروغ برق  
 گویی بر آمدند به شب آفتابها  
 "محمد تقی بهار ملک الشعراء آستان قدس رضوی [۱۹۱].  
 [صفحه ۲۲۲]

### در مدح امام رضا علیه السلام

به پندار ابن یمین گفت دوستی که تویی  
 که شعر توست که بر آسمان رسیده سرش  
 چرا مدیح سرایِ رضا همی نشوی؟  
 که در جهان نبود کس به پاکی گهرش  
 بگفتمش که نیارم ستود امامی را



که جبرئیل امین بوده خادم پدرش

ابن یمین فریومدی [۱۹۲].

"- مرثیه به مناسبت شهادت امام رضا علیه السلام"

امشب ای شمع گر از دیده رَوَد اشکِ رواست

که شب ماتم جان سوز ولینعمت ماست

امشب ای شمع چون من اشک بیفشان و بسوز

خاصه بر حال غریبی که غریب الغربا است

شمع بر حال پریشان غریبی گرید

که گدازان جگرش از ستم زهر جفاست

ای اباصلت در خانه به بیگانه ببند

که جواد از ره دور آید و مهمانِ رضاست

[صفحه ۲۲۳]

گو به معصومه به بالین برادرِ بشتاب

که رضا دستخوش محنت و اندوه و بلاست

جامه ی سوگِ بپوشیم که ایامِ غم است

اشک ماتم بفشانیم که شب های عزاست

یک طرف رحلت پیغمبرِ پاکیزه گهر

پیشوایی که از او پایه ی توحید پیاست

یک طرف زهر ستم بر دل پر خون حسن

آتشی زد که زدود دل او تیره فضا است

این رضا کیست که دلها همه خشنود از اوست

این رضا کیست که بر درد دل خلق دواست

ساکن کوی رضا باش که این ابر کرم

سایه ی رحمت او بر سر سلطان و گداست

در دبستان رضا درک فضیلت آموز

که دبستان رضا مکتب تسلیم و رضا است

دامن ضامن آهو مده از دست که او

دوست را ضامن و فریادرس روز جزاست

از مرحوم دکتر رسا [۱۹۳].

### سه رباعی از دکتر قاسم رسا درباره امام رضا علیه السلام

۱. غریبی امام رضا علیه السلام:

شاهی که گذشت از فلک رتبت او

سوزد دل هر غریب بر غربت او  
 جاروی کنان حرمش با مژگان  
 روبند غبار غربت از تربت او

[صفحه ۲۲۴]

۲. تسلیم و رضا:

مردان خدا نهند با میل و رضا  
 سر بر در آستان تسلیم و رضا  
 گر طالب وصل دوست را زهر دهند  
 در راه رضای دوست نوشد چو رضا  
 ۳. پرچم رضا علیه السلام:  
 در توس حریم هشتمی سرور ماست  
 دربار رضا و صی پیغمبر ماست  
 تاسایه ی پرچم رضا بر سر ماست  
 ایمن ز حوادث جهان کشور ماست

### در توسل به حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

یا ثامن الأئمه از کثرت گناه  
 در بارگاه قدس تو آورده ام پناه  
 چندان اسیر دست هوی و هوس شدم  
 تا موی من سپید شد و روی من سیاه  
 تا در جوار قرب تو یابم مگر که ره  
 اینک ز ره رسیده پشیمان و عذر خواه  
 ای آن که از نگاه تو احیاست عالمی  
 باشد که بفکنی به من از مَرَحَمَتِ نگاه  
 خاکم به سر که طعن رقیبان کشد مرا  
 گر خاکسار خویش نگیری ز خاک راه  
 دنیا طلب نِیم که بخواهم ز حَضْرَتِ  
 جاه و جلال دُنوی و بَرَمِ دستگاه  
 کالای معرفت ز تو دارم امید و بس  
 بی معرفت چگونه شناسد گدا ز شاه  
 هر چند در طریقه ی توحید و حکم شرع  
 حاجت ز غیر حقّ طلبیدن بود گناه

[صفحه ۲۲۵]

من غیر حقّ ندانمت ای منع کرم  
و زحقّ جدا نخوانمت ای مظهر الاء  
از اسد .. صفیان متخلص به صابر

### شبی در حرم قدس

پرتو این کوکب رخشان نگر  
کوکبه ی شاه خراسان نگر  
هر که بر او نور رضا تافته است  
در دل خود گنج رضا یافته است  
سایه ی شه مایه ی خرسندی است  
مُلکِ (رضا) ملکِ رضامندی است  
کعبه کجا؟ طُوفِ حریمش کجا؟  
نافه کجا؟ بوی نسیمش کجا؟  
خای زفیضِ قدمش زر شده  
وز نفسش نای معطر شده  
من کیم؟ از خیل غلامان او  
دستِ طلب سوده به دامان او  
ذره ی سرگشته ی خورشید عشق  
مُزده ولی زنده جاوید عشق  
شاهِ خراسان را دربان منم  
خاکِ در شاه خراسان منم  
از مرحوم رهی معیری [۱۹۴].  
[صفحه ۲۲۶]

### در سوگ امام رضا علیه السلام

مرگ آفتاب...  
عاشقِ عشق به هوای تو شد  
کشته رضا به رضای تو شد  
حنجره‌ها خون آلود است  
قصه همین است و بوده است  
زهر می‌فشانیم در اقیانوس  
ماه را کشتند در یک فانوس  
نیلوفر در آب مرداب

شمع پشت شمع و مرگ آفتاب  
 تیغ هراسی بر رگ عشق  
 رود مصیبت در رگ عشق  
 برج کبوترها می‌دید  
 منظره جز ویرانی نیست  
 خانه خراب است شیون او  
 شب زده ناگاه فصل خسوف  
 مزرعه هاشان تشنه ی رود  
 بانک ستم برابر کبود  
 بیداری، بیداری سنگین است  
 زخم عشق با یادش شیرین است  
 بر مسلخ می‌کوشم عریانی  
 تیغش از خون دل رنگین است  
 از اکبر نژاد [۱۹۵].  
 [صفحه ۲۲۹]

### پیام دوستی (پیام امام رضا علیه السلام به شیعیان)

– عبدالعظیم [۱۹۶] حسنی به نقل از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام می‌گوید ای عبدالعظیم دوستانم را سلام رسانیده و به آنان بگو که شیطان را بر خود مسلط نسازند و به راست گفتن و ادای امانت فرمان شان ده و آنان را به سکوت و به ترک جدال و مشاجره در آن چه که سودی به حالشان نمی‌بخشد و به دیدار و ملاقات با یکدیگر امر نمای. که این موجب تقرب جستن به سوی من است مبادا که ایشان به پرده دری و به هتک حرمت یکدیگر سرگرم شوند چرا که من بر جان خود سوگند یاد کرده ام کسی که به چنین کاری دست زند، دوستی از دوستان من را به خشم آورد از خداوند بخواهم تا او را به شدیدترین عذاب در دنیا معذب ساخته و در آخرت از زیانکاران باشد. و ایشان را آگاه ساز که خداوند کردار نیک آن‌ها را مورد مغفرت خویش قرار می‌دهد و از بدکاران شان در می‌گذرد مگر آن که نسبت به او شرک ورزیده یا دوستی از دوستان من را آزار رسانیده و یا تبت و قصد سویی نسبت به او در دل پنهان کرده باشد، که به تحقیق خداوند او را تا این که از مسیر باطلش بر نگردد نمی‌بخشد. چنانچه باز نگردد روح و حقیقت ایمان از قلبش رخت بر بندد و از ولایت من بیرون رود، و از یرتو ولایت ما هیچ برخوردار نباشد و از این به خدا پناه می‌جویم.  
 [صفحه ۲۳۳]

### تاریخچه شهر مشهد

مشهد، مرکز استان خراسان در شمال شرقی ایران به فاصله ی ۸۹۲ کیلومتری تهران (از مسیر نیشابور- سبزوار و ۹۱۶ کیلومتری از مسیر قوچان بجنورد قرار دارد). ارتفاع این شهر از سطح دریا ۹۸۵ متر می‌باشد و جمعیتی در حدود- / ۹۸۰ / ۰۰۰ / ۱ نفر طبق آخرین سرشماری که در سال ۱۳۷۵ انجام شده می‌باشد. این شهر در جلگه ی بین دو رشته کوه بینالود و هزار مسجد [۱۹۷] قرار گرفته است. مشهد ابتدا دهکده ی کوچکی بود به نام (سناباد) که در ۲۴ کیلومتری طوس

قرار داشت. آن چه باعث پیدایش این شهر شد شهادت و مدفون شدن حضرت رضا علیه السلام بود که در سال ۲۰۳ ه. ق واقع گردیده و به نام (مشهد الرضا علیه السلام) نام گذاری شده است. این شهر قسمتی از شهر قدیمی طوس است. در شاهنامه ی فردوسی آمده است که: جمشید پادشاه کیان شهر طوس را بنا کرده و در حمله ی مغول آسیب فراوان دید تا این که در زمان سلسله ی صفویان با توجه به مراقبت پادشاهان آن سلسله مجدداً قد برافراشت و در دوره ی نادرشاه به اوج قدرت و عظمت رسیده و به عنوان پایتخت سلسله ی افشاریان

[صفحه ۲۳۴]

برگزیده شد. آستان قدس رضوی عظیم ترین و باشکوه ترین اماکن مذهبی ایران است که در این شهر واقع شده است. هر سال میلیون ها مسلمان از سراسر این کشور و سایر کشورهای اسلامی برای زیارت تربت پاک و مطهر آن بزرگوار به این شهر مشرف می شوند. و اما در ذکر تاریخ ساختمان حرم مطهر آمده است که حمید بن قحطبه ی طایی فرمانده ی جنگ های بنی عباس علیه بنی امیه از طرف منصور و مهدی دو تن از خلفای عباسی به حکومت خراسان منصوب شد. در این زمان میان نوغان و روستای سناباد باغی بزرگ برای خویش ساخت و در آن کاخی مجلل بنا کرد که تا آغاز قرن چهارم هجری پا بر جا بوده. هارون که برای سرکوبی شورش های خراسان به طوس آمده بود بیمار شد و برای استراحت و گذران دوران بیماری خود همین باغ را برگزید ولی از این بیماری بر نخواست و در سال ۱۹۳ هجری درگذشت و او را در درون همین باغ دفن نمودند. پس از آن پسرش بر بالای آرامگاه او بقعه هایی ساخت و در سال ۲۰۳ هجری که حضرت امام رضا علیه السلام به وسیله ی مأمون به شهادت رسیدند. به دستور او آن حضرت را در کنار قبر پدرش هارون به خاک سپردند و از آن زمان به بعد مرقد مطهر امام رضا علیه السلام زیارتگاه شیفتگان جهان تشیع شد و به تدریج بر آبادانی اطراف آن افزوده گشت تا جای که بر اثر گستردگی، آبادانی های سناباد و نوغان را در خود ضمیمه کرد و به صورت شهری آباد و بزرگ درآمد که آن را مشهد الرضا علیه السلام خواندند (یعنی مکان شهادت امام رضا علیه السلام) و به مرور این نام در کلمه ی مشهد خلاصه شد. هم اکنون مشهد اولین و بزرگترین کلان شهر مذهبی ایران و دوّمین کلان شهر مذهبی جهان، بعد از مکه ی معظّمه و دوّمین کلان شهر ایران (بعد از تهران) است. به نقل از تقویم هنری خراسان سال ۱۳۸۰ با اضافات و دخل و تصرف و تصحیح متون ادبی از مؤلف

## پاورقی

[۱] نورالدین احمد جامی (۸۹۸-۸۱۷ ه. ق) با این که اهل سنّت بوده ولی از اشعار او این طور فهمیده می شود که از تعصّبات جاهلانه تا اندازه ای برکنار بوده و در مثنویات از اساتیدی هم چون فردوسی و بعضی دیگر به احترام یاد نموده و یکی از آثارش ترجمه ی "قصیده ی میمیه ی فرزّدق" است که فرزّدق در مسجدالحرام و در مدح امام سجّاد علیه السّلام آن را سروده و جامی آن اشعار را به فارسی ترجمه کرده. مرحوم دهخدا در فرهنگ خود ۲۷ اثر از او آورده که مهمترین آنها بهارستان به سبک گلستان سعدی، و هفت اورنگ است.

[۲] حاج شیخ عبّاس بن محمّد رضا ابن ابوالقاسم: (مُتولّد ۱۲۹۴ در قم مُتوفّی: ۱۳۵۹ ه. ق در نجف اشرف) استاد او در حدیث محدّث بزرگوار حاج میرزا حسین نوری بود. مرحوم دهخدا در فرهنگ بزرگ خود ۳۰ اثر از او نام برده که مشهورترین آن مفاتیح الجنان است که در مساجد ما هر جا کتاب قرآن می باشد مفاتیح هم در کنار آن است و این عظمتی است که خداوند متعال به این مُحدّث بزرگوار عنایت فرموده. از دیگر آثار او عبارتند از ۱. منتهی الآمال فی مصائب النّبی وَالآل ۲. شرح صد کلمه از کلمات امیرالمؤمنین علیه السّلام (أَلْحِکْمَةُ الْبَالِغَةُ) ۳. بَيْتُ الْاِحْزَانِ فِي مَصَائِبِ سَيِّدِ النِّسْوَانِ (درباره ی مصیبت های حضرت فاطمه ی زهرا علیها السّلام)، (برای اطلاعات بیشتر به فرهنگ دهخدا مراجعه شود).

[۳] مفاتیح الجنان انتهای فصل نهم در فضیلت زیارت امام رضا علیه السلام.

[۴] سلام بر آل طه و آل یس (اهل بیت) و درود و سلام بر خاندان بهترین پیامبر، درود و سلام به روضه ای که در آن (باغ بستان) مسکن گرفت و آن- امامی که ملک و دین به او مباحث می‌کند.

[۵] حور: زن سیاه چشم- زن بهشتی هر یک از حورالعین در عربی حور جمع حوْرا، است به معنی زن سپید پوست که سیاهی چشم و موی او بی اندازه سیاه باشد ولی در فارسی آن را مفرد گیرند و در جمع حوران گویند (چنانچه جامی در شعر بالا گفته است) و گاه یایی به حور افزایند و حوری گویند. سپس حوری را به حوریان جمع می‌بندند و حورا هم مونث اخور است، و معنی آن زنی است که: سیاهی چشمش زیاد باشد و سفیدی چشمش بی نهایت " زن سپید پوست سیاه چشم."

[۶] بارگاهی که نگهبانان آن از ملائکه هستند و در آن آمد و شد می‌نمایند.

[۷] عشق: شگفت دوست به حسن محبوب، یا در گذشتن از حد دوستی اسم است و به معنی افراط در حب از روی عفاف و گویند اشتقاق آن از عَشَقَه است و در فارسی گیاهی است که به آن عشق پیمان و در عربی به آن لبلاب گویند که بسیار کم برگ است و به هر درختی که پیچد خشک کند لهذا "عشق" مشتق از اوست.

[۸] خراسان: در لغت کلمه مرکبی است از خور (به معنی خورشید) و آسان (به معنی شرق) و خراسان امروزی که بزرگترین استان ایران و در شمال شرقی کشورمان وجود دارد مرکز آن مشهد است که در زمان عباسیان طوس نامیده می‌شده و مشهد (بر وزن مفعل، اسم زمان و مکان) یعنی مکان شهادت، بعد از شهادت امام هشتم علیه السلام به طوس مشهد الرضا می‌گفتند یعنی مکان شهادت امام رضا علیه السلام. (نام قبلی طوس طبران بوده و اعراب آن را در سال ۶۴۹ میلادی فتح نمودند و در سال ۱۳۸۹ میلادی مغول آن را ویران کردند). خراسان قدیم با خراسان بزرگ: که از شهرهای قدیمی آن یکی نیشابور است که در زمان طاهریان پایتخت ایران بوده دیگر سرخس است و سبزوار (که نام قدیم آن بیهقی بوده) و اولین حکومت شیعه که سربرداران بوده اند در آن جا تشکیل شد و خراسان قدیم شامل استان خراسان کنونی کشور خودمان به اضافه ی شمال افغانستان، شهرهای هرات و بلخ، کشور ترکمنستان که شهر مرو پایتخت مأمون بوده و منطقه ی تاجیک زبانان شامل کشورهای ازبکستان و تاجیکستان ماوراءالنهر نام داشته و شهرهای مهمی هم چون سمرقند و بخارا، حُجند، خیوه، اورگنج از شهرهای خراسان قدیم است.

[۹] سوره ی ۷، آیه ی ۱۷۶ "فَأَقْصَصَ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ."

[۱۰] سوره ۱۲، آیه ی ۱۱۱ "لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ."

[۱۱] سوره ۱۶، آیه ی ۸ "كُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقِّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ."

[۱۲] سوره ی صف ۶۱، آیه ی ۸، "يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ."

[۱۳] بنی امیه: منسوب به امیه بن عبد شمس بن عبدمناف که بین (۴۱-۱۳۲ ه. ق) نزدیک به ۹۱ سال حکومت کردند. پایتخت آن‌ها دمشق امروزی بوده (به آن شام می‌گفتند) این سلسله از دشمنان سر سخت بنی هاشم بوده اند و تا توانستند ظلم و جنایت کردند از جمله شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام و حضرت امام سجاد علیه السلام و حضرت امام باقر علیه السلام که از همه جانسوز تر شهادت حضرت سید الشهداء در کربلا بود که همه ی آن‌ها به فرمان خلفاء بنی امیه صورت گرفت. اینک به اجداد بنی امیه و خلفای آنان می‌پردازیم: امیه- حرب - ابوسفیان (صخر)- و خلفای آنان عبارتند از ۱. معاویه ی اول (قاتل امام حسن علیه السلام) ۲. یزید اول (قاتل امام حسین علیه السلام) ۳. معاویه ی دوم (خلافت او چند روز بیشتر طول نکشید و او پدر و پدر بزرگ خود را لعن کرد و استعفا نمود) ۴. مروان اول ۵. عبدالملک ۶. ولید (قاتل امام سجاد علیه السلام) ۷. سلیمان ۸. عمر بن عبدالعزیز (از بهترین خلفای بنی امیه و او کسی بود که لعن حضرت علی علیه السلام که در آن موقع از زمان معاویه و به دستور او در بین مردم مرسوم شده بود ممنوع نمود و تهدید کرد که

هر شخصی به علی بن ابی طالب علیه السلام لعن نماید زبان او را قطع خواهیم کرد و به این طریق این صفت ناپسند به فراموشی سپرده شد. ۹. یزید دوم ۱۰. هشام (قاتل امام باقر علیه السلام) ۱۱. ولید دوم ۱۲. یزید سوم ۱۳. ابراهیم ۱۴. مروان دوم یا " مروان حمار.

[۱۴] منسوب به عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام جد بزرگ بنی عباس و اینک به توضیح مختصری درباره ی بنی عباس و تعداد خلفای آن با ذکر نام می‌پردازیم: اولین خلیفه ی بنی عباس عبدالله سفاح نام داشت که با چهار واسطه به عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌رسید (عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس) بعد از او برادرش ابو جعفر منصور به خلافت رسید. بنی عباس که خود را از بنی هاشم می‌دانستند به نام اهل بیت و با کمک مردم بر علیه بنی امیه وارد جنگ شدند ولی به محض رسیدن به حکومت و خلافت، آن‌ها برخلاف قول هایی که به مردم دادند به جای سپاس از مردم ظلم و جنایت را پیشه خود ساختند. آن‌ها حتی به افرادی هم چون ابو مسلم خراسانی و طاهر ذوالیمینین رحم نمودند و آن‌ها را ناجوانمردانه به قتل رسانیدند. و منصور دوانیقی می‌گفت: ما تا نکشیم نمی‌توانیم حکومت کنیم. و آنان با دسیسه و ریاکاری و ظاهر فریبی از سال ۱۳۲ تا ۶۵۶ یعنی ۵۲۴ سال حکومت کردند که سرانجام به دست مغول سرنگون شدند. و این سلسله به مراتب از بنی امیه بدتر بودند (زیرا خود را هاشمی می‌دانستند یعنی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که منسوب به هاشم می‌باشند). ولی ستم هایی که به ائمه و اهل بیت علیهم السلام و سادات نمودند به مراتب از ستم های بنی امیه بدتر بود. اینک نام خلفای ۳۷ گانه بنی عباس را می‌آوریم: ۱. سفاح ۲. منصور (قاتل امام صادق علیه السلام) ۳. مهدی ۴. هادی ۵. هارون (قاتل امام کاظم علیه السلام) ۶. امین ۷. مأمون (قاتل امام رضا علیه السلام) ۸. معتصم (به دستور او خواهرش که همسر امام محمد تقی علیه السلام بود ایشان را به شهادت رسانید) ۹. الواثق ۱۰. المتوکل ۱۱. الممتصر ۱۲. المستعین ۱۳. المعتر (قاتل امام هادی علیه السلام) ۱۴. المهتدی ۱۵. المعتد (قاتل امام حسن عسکری علیه السلام) ۱۶. المعتضد ۱۷. المکتفی ۱۸. المقتدر ۱۹. القاهر ۲۰. الرضا ۲۱. المتقی ۲۲. المستکفی ۲۳. المطیع ۲۴. الطائع ۲۵. القادر ۲۶. القائم ۲۷. المقتدی ۲۸. المشتظهر ۲۹. المسترشد ۳۰. الرشد ۳۱. المقتفی ۳۲. المشتجد ۳۳. المشتضی ۳۴. الناصر ۳۵. الظاهر ۳۶. المستنصر ۳۷. المشی تعصم، (برای اطلاعات بیشتر از ستم های بنی امیه و بنی عباس به کتاب نفیس " ناسخ التواریخ " تألیف عباسقلی خان سپهر " زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام " مراجعه شود).

[۱۵] البته صفویان هم نتوانستند تشیع علوی را ایجاد کنند ولی با آمدن آن‌ها از آن به بعد حاکمان شیعی در ایران بر سرکار بودند و بعد از صفویه به ترتیب افشاریه- زندیه- قاجاریه و خاندان پهلوی به حکومت رسیدند که به ظاهر شیعه مذهب بودند (رضاخان و فرزندش که هر دو نوکر اجانب بودند و هر کدام به طریقی قصد نابودی دین را داشتند).

[۱۶] گروهها که مفرد آن نخله است.

[۱۷] به پیروان حضرت عیسی علیه السلام مسیحی یا نصاری یا عیسوی می‌گویند و نصاری جمع نصرانی است زیرا یکی از اسم های حضرت عیسی علیه السلام ناصری بوده چون مولد آن حضرت روستای ناصره در نزدیکی شهر بیت المقدس بوده است. که به سه شعبه بزرگ تقسیم می‌شوند: ۱. کاتولیک ۲. پروتستان ۳. ارتدکس (و یک گروه بسیار کوچک که عیسی علیه السلام را پسر خدا نمی‌دانند و به تثلیث اعتقادی ندارند و انجیل آن‌ها " انجیل برنابا " است و بیشتر در اروپای شرقی زندگی می‌کنند). مسیحیان بزرگترین جمعیت ادیان توحیدی را تشکیل می‌دهند. پاپ ژان پل دوم رهبر کاتولیک های جهان در واتیکان واقع در شهر روم پایتخت ایتالیا اقامت دارد. برای اطلاعات بیشتر به فرهنگ دهخدا مراجعه شود. (علت این که جمعیت آن‌ها زیاد است این است که اولاً رسانه های دنیا در دست آن‌ها است و دیگر این که آن‌ها آمار واقعی مسلمانان را محاسبه نمی‌کنند).

[۱۸] یهود: به پیروان موسی یهودی یا کلیمی می‌گویند. جمعیت آن‌ها از همه ادیان توحیدی کمتر است (یکی از علل آن نژاد

پرستی صهیونیست‌ها یعنی همان بنیان گذاران اسرائیل و علت دیگر آن این است که می‌گویند: هر شخصی می‌خواهد یهودی شود و به دین آن‌ها در آید باید پدر و پدر بزرگش هم یهودی باشند (به طور کلی شرایط سختی برای یهودی شدن قایل می‌باشند). [۱۹] زرتشتی (یا زردتشتی): به پیروان زردشت زردشتی می‌گویند. دین اجداد ما ایرانیان بوده و به آن‌ها گبر و مجوسی هم می‌گویند.

[۲۰] صابئین: به دو فرقه کاملاً مشخص اطلاق می‌شود: ۱- ماندایی‌ها یا صبه که مسیحیان پیرو یحیی تعمید داده شده (معمد) را می‌گویند. ۲- صابئین خزان فرقه‌ی مشرک که مدت‌ها در دوره‌ی اسلام وجود داشتند. صابئین که در قرآن آمده فرقه‌ی واسطه‌ی بین یهودیان و مسیحیان می‌باشند و از اهل کتاب بشمار می‌روند این فرقه به طور مسلم همان ماندایی‌ها می‌باشند. (در استان خوزستان ما هم اقلیتی از این گروه به سر می‌برند و این قوم بیشتر در کنار رودخانه‌ها زندگی می‌کنند).

[۲۱] بودائیان: به پیروان بودا، بودایی می‌گویند. یکی از ادیان بزرگ جهان است که مجموعه‌ی اصول فلسفی و اخلاقی بودا است. مؤسس این آیین شخصی به نام "بودها" که معنی آن بیدار و آگاه و باهوش است بوده. تاریخ تولد بودا در ۵۶۶ قبل از میلاد و وفاتش در ۴۸۳ قبل از میلاد اتفاق افتاده. سرگذشت او توأم با افسانه‌ها است. امروزه بیش از ۵۰۰ میلیون در هند و برمه و سرانندیب و تبت و چین و ژاپن پیرو آیین بودایی هستند. فرقه‌ها و جنبش‌های متعددی در دین بودا به وجود آمده که مهم‌ترین آن‌ها فرقه‌ی "بودایی زن" است که در ژاپن رشد بسیار کرده است.

[۲۲] هندو: اهل هند و به پیروان آیین قدیم هند "هندو" می‌گویند. مانند برهمنیان که شهر مذهبی آن‌ها بنارس است. پیروان این فرقه به سه خدا اعتقاد دارند. ۱. برهما "خدای بزرگ" ۲. ویشنو "خدای محافظ" ۳. شیوا "خدای مخرب" که خراب کننده موجودات و برهمن‌ها است. (برای اطلاعات بیشتر به فرهنگ دهخدا مراجعه شود).

[۲۳] دهری: منسوب به دهر، منسوب به روزگار منکر الوهیت، طبیعی مذهب، آن که خدایی را جز روزگار نداند و کسی که به حشر و نشر و قیامت قایل نباشد. ملحد و بی‌دین و کافر را گویند و در اصطلاح به فرقه‌ای می‌گویند: که در عهد عباسی منتشر شد و از فلسفه‌ی یونانی تأثیر گرفت. پیروان آن منکر خدا هستند و به هیچ عقیده‌ی دینی اعتقادی ندارند. متکلم معروف معتزلی "نظام" ردی مستدل بر آن‌ها نوشته. یکی از خیانت‌های مأمون همین انتشار ترجمه‌ی افکار الحادی یونانیان و مشوش کردن اندیشه‌های مردم بود.

[۲۴] نواب اربعه (سفرای اربعه): چون نمی‌بایست رابطه‌ی امام زمان علیه السلام و مردم به واسطه‌ی غیبت یک باره قطع شود، لذا برای مدت نزدیک به هفتاد سال امام زمان علیه السلام به طور غیر مستقیم با مردم ارتباط داشتند و این چهار نفر رابط بین امام زمان علیه السلام و مردم بودند. آن چهار نفر عبارتند از: ۱. ابوعمر و عثمان بن سعید اسدی. ۲. ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید اسدی. ۳. ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی. ۴. ابوالحسن علی بن محمد سمري. این چهار نفر از سال ۲۶۰ تا ۳۲۹ به مدت ۶۹ سال واسطه‌ی بین امام زمان علیه السلام و شیعیان بوده اند و نفر اول و نفر دوم پدر و پسر بودند. (توضیح درباره‌ی شیخ صدوق در آخر کتاب خوانده شود).

[۲۵] فردوسی: شاعر معروف ایران (۳۲۹-۴۱۶ ه. ق) در روستای باژ از توابع طوس متولد شد و شاهنامه بهترین کتاب اساطیری ایران است که فردوسی در مدت ۳۰ سال آن را تألیف کرد و این کتاب شش هزار بیت شعر دارد. او در سن ۸۷ سالگی با دنیایی از غم و اندوه و بی‌مهری سلطان محمود غزنوی درگذشت.

[۲۶] ویکتور هوگو: (۱۸۰۲-۱۸۸۵ میلادی) شاعر و نویسنده‌ی نامدار فرانسوی آثار او همراه با نیروی تخیل و تنوع الفاظ و غنای وصف است. کتاب معروف او بینوایان است که برخی آن کتاب را انجیل ثانی لقب داده اند. از آثار دیگر او می‌توان در شعر از برگ‌های پائیز و در نثر از خانم پاریس و هرنانی را نام برد.



- [۲۷] ویلیام شکسپیر: (۱۵۶۴-۱۶۱۶ میلادی) نمایشنامه نویس و درام نویس مشهور انگلیسی آثار او بیشتر عواطف را بر می‌انگیزد. اثر نمایشی معروف او هاملت می‌باشد آثار دیگر او عبارتند از: رمیو و ژولیت- باد- تاجر هتل- یولیوس قيصر.
- [۲۸] گوته: (۱۷۴۹-۱۸۳۲ میلادی) نویسنده مشهور آلمانی که شعر هم می‌سروده و مردی دانشمند بوده است. از آثار مهم او می‌توان از: وصلت‌های انتخابی- و حقیقت و گمان را نام برد.
- [۲۹] و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن قدر عظمت داشته اند که دو نیم شدن کره ی ماه که از علایم قیامت است به نصّ قرآن (اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ اَنْشَقَّ الْقَمَرُ یعنی قیامت نزدیک شد و ماه دو نیمه شد) در زمان خودشان انجام دادند و مردم با چشم ظاهر و دنیایی دو پاره شدن کره ی ماه را دیدند.
- [۳۰] نام کوهی است که در شرق مکه ی مکرّمه قرار دارد و نزدیکترین کوه به مسجد الحرام است.
- [۳۱] سربریده ی حضرت سیدالشهداء علیه السلام بالای نیزه این آیه را تلاوت می‌کرد: " اُمِّ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِیْمِ كَانُوا مِنْ اٰیَاتِنَا عَجَبًا " (یعنی ای پیامبر آیا تو پنداری که داستان اصحاب كهف در مقابل این همه نشانه های نیرومندی و حکمت‌ها و عجائب واقعه ی عجیبی است "؟ سوره ی كهف آیه ی ۹) " و یا وقتی سر مبارک را در بازار صرّافان كوفه آویختند، این آیه را می‌خواند: " اِنَّهُمْ فِتْنَةٌ اَمْنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى " (همانا اصحاب كهف جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر ایمان و هدایتشان افزودیم " سوره ی كهف آیه ی ۱۳) و یا وقتی سر مبارک را به درختی آویختند این آیه را تلاوت می‌کرد: " وَ سَيَعْلَمُ الَّذِیْنَ ظَلَمُوا اِیَّیْ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُوْنَ " (آنان که ظلم و ستم کردند به زودی خواهند دانست که به چه بازگشت گاهی خواهند گشت " سوره ی شعراء آیه ی ۲۲۷). و راهب نصرانی با سر بریده ی امام حسین علیه السلام صحبت کرد. و سبب مسلمان شدن او آیه ی اُمِّ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِیْمِ بود.
- [۳۲] نام مادر آن حضرت مورد اختلاف است به طوری که از روایت بحارالانوار استفاده می‌شود دارای چندین نام بود از قبیل طاهره، سمان، سکن، تکتّم که تکتّم آخرین نامش بود. (بحارالانوار: از تألیفات دانشمند بزرگ عصر صفوی ملاّ محمد باقر مجلسی است که آثارش ۶۰ جلد کتاب است که مهم ترین آن‌ها عبارتند از: بحارالانوار- حلیه المتّقین- زادالمعاد- حقّ الیقین، پدر او ملاّ محمد تقی مجلسی اولین فقیهی بود که احادیث و اخبار مربوط به فضایل شیعه را جمع آوری کرد. از تألیفات او شرح مَنْ لَا یُخْصِرُهُ الْفَقِیْهِ وَ كِتَابَ رَوْضَةُ الْمُتَّقِیْنَ است، مجلسی مشهور ملاّ محمد باقر مجلسی است.).
- [۳۳] به پیروان ادیان توحیدی یهودی (کلیمی)، مسیحی (نصرانی)، زردشتی (مجوسی) اهل کتاب می‌گویند چون معتقد به تورات و انجیل و اوستا هستند و خدا را هم می‌پرستند. ضمناً به زردشتی‌ها شبه کتابی می‌گویند. در مجلس شورای اسلامی مسیحیان دارای دو نماینده، و یهودیان و زردشتیان هر کدام دارای یک نماینده هستند، مجموعاً اقلیت‌های مذهبی دارای چهار نماینده می‌باشند. ناگفته نماند که به یهودیان قوم جحود هم می‌گویند یعنی کسانی که غالباً حقیقت را منکر می‌شوند با این که هر دلیلی برای آن‌ها بیاوریم، مخصوصاً اسلام راستین را که حقیقت محض است آن‌ها به هیچ وجه قول ندارند، و ارمنی‌ها و آسوری‌ها و کلدانی‌ها از شاخه‌های دین مسیح می‌باشند).
- [۳۴] برای اطلاعات کافی، خوانندگان عزیز به کتاب نفیس و ارزنده ی اصول کافی، جلد ۲، کتاب " الحجّه " باب " موالید الائمة " (چگونگی ولادت امامان معصوم علیهم السلام) مراجعه شود.
- [۳۵] امامان قبل امام رضا علیه السلام عبارتند از: امام کاظم، امام صادق، امام باقر، امام سجّاد، امام حسین، امام حسن و امام علی علیه السلام.
- [۳۶] روضه ی کافی ص ۲۵۷.
- [۳۷] ابولهب یکی از پسران عبدالمطلب و عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر علیه السلام، متأسفانه به جای این

که مانند برادران دیگرش ابوطالب و حمزه پشیمان برادرزاده اش باشد با برادرزاده اش دشمنی می کرد یکی از علت های دشمنی او تحریکات همسرش بود زیرا همسر ابولهب، خواهر ابوسفیان بود و سابقه ی ابوسفیان برای همه روشن است که تا توانست پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را اذیت کرد، (و بعد از فتح مکه توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ترس اسلام مسلمان شد) و خداوند در قرآن سوره ای در مذمت "ابولهب و همسرش" نازل کرده که به نام خود اوست (سوره ی ابولهب).

[۳۸] تَقِيَه در لغت اسم است و (از إتقی يتقى إقتاناً و تاء آن بدل از واو است و ریشه ی آن وقی می باشد.) و مراد از آن خود را حفظ کردن از ضرر غیر است به وسیله ی موافقت کردن با او در قول یا فعل مخالف حق. خودداری از اظهار عقیده و مذهب خویش در مواردی که ضرر مالی و جانی یا از نظر آبرو متوجه شخصی باشد. در زمان خلفای جور بنی امیه و بنی عباس چون دوستان اهل بیت و شیعیان به شدت مورد آزار و اذیت قرار می گرفتند و هر شخصی که اظهار دوستی به اهل بیت می کرد سرکوب می شد و مجازات می گردید لذا دوستان اهل بیت و شیعیان تقیه می کردند و از ترس حکام ستمگر عقیده ی خود را پنهان می نمودند و بیان نمی کردند. ولی در زمان امام رضا علیه السلام چون آن حضرت دارای موقعیت اجتماعی مهم بودند و از نظر سیاسی دوّمین شخصیت دولت اسلامی بودند شیعیان به پشت گرمی و پشتیبانی آن حضرت به طور علنی عقاید خود را بیان می نمودند و ترس و هراسی از حکومت نداشتند.

[۳۹] فشرده ی داستان عبّاسه خواهر هارون و جعفر برمکی خلاصه وار از ناسخ التّواریخ مرحوم عباسقلی خان سپهر چنین است: هارون آن چنان به جعفر برمکی علاقه داشت که در هر مجلسی که داشت باید جعفر حاضر می شد و خواهرش عباسه را هم در تمام مجالس خود می آورد، روزی هارون به جعفر گفت من می خواهم عبّاسه را به عقد تو در آورم به شرطی که فقط به او نظاره کنی و آن کار که هر مرد می تواند با زوجه اش روا دارد، انجام ندهی جعفر قبول کرد و گفت در صورت انجام این کار من و سایر برمکیان خاک و خاکستر شویم، چون صیغه ی عقد خوانده شد، عبّاسه مهر جعفر در دل گرفت و می خواست با او درآمیزد ولی جعفر از خشم هارون می ترسید و قبول نمی نمود ولی یک روز عبّاسه با حيله از طریق مادر جعفر به نام کنیز نیکو روی در حالی که جعفر مست شراب بود به خانه ی او رفت و با او در آمیخت و جعفر او را نشناخت و چون جعفر به هارون بد قولی کرده بود و هارون هم به خون ریختن عادت داشت، دستور قتل عام برمکیان را صادر کرد. او حتی خواهرش عبّاسه را هم به قتل رسانید.

[۴۰] اَمَس: اسم تفضیل از نظر خویشاوندی نزدیکتر بودن.

[۴۱] سوره ی انفال آیه ی ۴۱.

[۴۲] سوره ی حشر آیه ی ۷.

[۴۳] ابن سبیل: رهگذر- در اصطلاح فقها " مسافری از وطن دور که در وطن خود توانگر است ولی در مسافرت درویش و درمانده گشته، چنین فردی از مستحقّین زکات است. جمع ابن سبیل "أبناء سبیل" است. برای توضیح بیشتر به " داستان ۵۰" مراجعه شود.

[۴۴] سوره بقره آیه ی ۴۴.

[۴۵] اشاره ی امام هشتم علیه السلام به آیه ی ۱۴۹ سوره ی انعام است. " قُلْ فَلِلّٰهِ الْحِجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدِيكُمْ أَجْمَعِينَ " بگو ای پیامبر برای خدا حجّت بالغه (برهان واضح و آشکار) است پس اگر مشیت او قرار می گرفت همه را هدایت می نمود.

[۴۶] دنیا: در اصطلاح زندگانی حاضر را معنی می دهد و ضدّ آخرت است و در لغت جای پست و زیر را معنی می دهد- دنیایوی منسوب به دنیا، دنیا مؤنث مجازی و مذکر آن اذنی است که هر دو اسم تفضیل هستند.

[۴۷] آخره و اخری: دار بقاء، جهانی دیگر، جهان بعد از مرگ، اخروی منسوب به آخرت.

[۴۸] اهل سنّت امامت را از اصول دین نمی دانند و شیعیان زیدی چهار امامی و شیعیان اسماعیلی شش امامی می باشند.

[۴۹] جبرئیل از ملائک مَقْرَب خدا و ملائک مَقْرَب خدا عبارتند از: ۱. جبرئیل (جبرائیل یا جبریل): از رؤسای ملائکه می باشد که

وظیفه اش این است که وحی را به پیامبران می‌رساند؛ ۲. عزرائیل علیه السلام یا (ملک الموت): که وظیفه اش آن است که انسان‌ها را قبض روح می‌کند؛ ۳. اسرافیل علیه السلام او اولین کسی است که به امر خداوند به آدم سجده نمود، وظیفه او این است که در صور می‌دمد و در روز قیامت تمام کسانی که مرده اند به امر خدا زنده می‌شوند و خداوند به حساب همه ی انسان‌ها رسیدگی می‌کند؛ ۴. میکائیل یا میکال: که وظیفه او به امر خداوند اندازه گیری اوزان و پیمان‌هاست (کیل).

[۵۰] برای اطلاعات بیشتر به کتاب تُحْفُ الْعُقُولِ قسمت: ما رَوَى عَنِ الْإِمَامِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّقِيِّ الْهَادِي عَلَيْهِ السَّلَامُ در ردّ بر اهل " جبر و تفویض " و اثبات " عدل و اختیار " ص ۴۸۱ مراجعه شود. (چاپ اسلامی، ۱۴۰۰ ه. ق " مؤلف. "

[۵۱] سوره ی توبه آیه ی ۲۵.

[۵۲] همان طور که در تاریخ اسلام آمده: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله هشتاد و سه جنگ با کفار داشته اند، به جنگ‌هایی که خودشان هم شخصا شرکت داشتند غزوه نام داشته و جمع آن غزوات است مانند غزوه ی بدر و جنگ‌هایی که پیامبر شخصا شرکت نداشتند و فرمانده تعیین می‌نمودند سرّیه نام داشتند و جمع آن سرایا است مانند سرّیه، موته.

[۵۳] معمر بن خلّاد گفت: هر وقت حضرت رضا علیه السلام می‌خواستند غذا تناول کنند، کاسه ی بزرگی نزدیک آن جناب می‌گذاشتند امام علیه السلام از بهترین غذاهای سفره هر کدام مقداری بر می‌داشتند. در آن کاسه قرار می‌دادند، آن گاه دستور می‌دادند آن غذاها را به مستمندان بدهند.

[۵۴] به نقل اصول کافی، ج ۴، ص ۲۳.

[۵۵] تَقْوَى: یعنی ترسیدن و پرهیزگاری، و اصطلاحاً عبارتست از: دوری کردن از عقوبت حقّ است به واسطه ی انجام طاعات، برخی گویند تَقْوَى عبارتست از "از گناه دوری کردن و از نفس جدا گشتن. " خوانندگان عزیز برای توضیح بیشتر به نهج البلاغه ی فیض الاسلام، خطبه ی ۱۸۴ مراجعه شود.

[۵۶] سوره ی حجرات آیه ی ۳۳.

[۵۷] الْمُسْتَبِر بِالْحَسَنَةِ تُعَدُّ سَبْعِينَ حَجَّةً وَالْمَذِيعُ بِالسَّيِّئَةِ مَحْذُولٌ وَالْمُسْتَقَرُّ بِهَا مَغْفُورٌ لَهُ.

[۵۸] مَتَى إِنَّهُ يَوْمًا لَا طَلَبَ حَاجَةً رَجَعَتْ إِلَى أَهْلِهَا وَوَجْهِي بِمَاءِهَا.

[۵۹] جزء ۴۹، بحارص ۱۰۳.

[۶۰] کافی ج ۳، ص ۶۹.

[۶۱] سوری کهف آیه ی ۱۱۰.

[۶۲] جزء ۴۹ بحارص ۱۰۵.

[۶۳] بحار، جزء ۴۹، ص ۱۰۲.

[۶۴] کافی ج ۲ ص ۲۹۷.

[۶۵] بحار جزء ۴۹، ص ۲۹.

[۶۶] عتاهیه یعنی سرگردانی از دیوانگی است و عرب‌ها این لقب را به مرد احمق می‌دهند. امام علیه السلام دوست نداشتند آن شاعر را با این لقب یاد کنند و اسم واقعی او ابواسحاق اسماعیل بن ابی القاسم بن سوید بوده است. اینک اشعار عربی به گفته امام رضا علیه السلام آن شاعر عراقی:

كلنا نأمل مدا في الاجل

و المنا ياهن آناات الأجل

لا تغرنك اباطيل المنى

و لازم الصدر دع عنك العلل

انما الدنيا كظل زائل

حل فيها راكب ثم رحل.

[۶۷] سوره ی اعراف، آیه ی ۳۲.

[۶۸] اشعار عربی ابوطالب:.

[۶۹] ولد: جمع ولد یعنی فرزندان.

[۷۰] بحار الانوار، جزء ۴۹، ص ۲۲۲.

[۷۱] یعنی من همیشه در راه خدا مبارزه می‌کنم چون من امام خود را شناخته ام و اطاعت از او، اطاعت از خدا است.

[۷۲] بحار جزء ۴۸؛ عیون اخبار ج ۱؛ رجال کشی ص ۳۰۷.

[۷۳] بوستان بسیار بزرگی بود که مخصوص پذیرایی از رجال و بزرگان آن زمان بود.

[۷۴] یونس بن عبدالرحمن: (متولد بین سال‌های ۱۰۵ تا ۱۲۵ و متوفی سال ۲۰۸ ه. ق) همان‌طور که می‌دانیم فضل بن سهل که

وزارت مأمون عباسی را داشت، وقتی که مأمون امام رضا علیه السلام را به مقام ولایتعهدی منصوب کرد از ترس این که در صورت

به خلافت رسیدن امام رضا علیه السلام او از مقام وزارت خلع خواهد شد مخفیانه بر علیه امام توطئه می‌نمود، لذا ممکن است او از

یونس عبدالرحمن که از وکلاء و خواص امام هشتم علیه السلام بوده می‌خواست سعايت کند و نظر امام را به او بدین نماید و امام

هم جواب علمی و منطقی به او داده اند. و درباره ی یونس بن عبدالرحمن می‌توان گفت که او به دست خود هزار جلد کتاب نوشته

که مهم ترین آن‌ها عبارتند از: عِلَلُ الْحَدِيثِ - اِخْتِلَافُ الْحَدِيثِ - الْجَامِعُ الْكَبِيرُ. و ابن ندیم می‌نویسد: وی از اصحاب امام کاظم

علیه السلام و از موالی آل یقطین بود و علامه ی زمان خویش به شمار می‌رفت و صاحب تصنیفات بسیار درباره ی مذهب شیعه

بود. او سی کتاب درباب امامت و ردّ بر غلات (کسانی که حضرت علی علیه السلام و بعضی از ائمه علیهم السلام را خدا

می‌دانستند) نوشته. شیعه او را در آن عصر هم چون سلمان فارسی در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌دانند. او از

معاصران حضرت صادق علیهم السلام و حضرت کاظم علیه السلام و حضرت رضا علیه السلام بوده است.

[۷۵] برای اطلاعات بیشتر درباره ی ایمان پابرجا و ایمان موقت و عاریتی به مقدمه ی جلد اول اصول کافی و جلد سوم اصول کافی

کتاب ایمان و کفر مراجعه شود و ما به طور اختصار آن چه امام علیه السلام فرموده در زیر می‌آوریم: خدای عز و جل پیامبران را

برای پیامبری آفرید و جز آن نباشد و اوصیاء و جانشینان آن‌ها را برای جانشینی و وصایت و جز آن نباشد و ایمان مردی را هم

عاریت قرار داد اگر خواهد آن را ثابت و استوار گرداند و اگر خواهد از ایشان جدا کند، و برای ایشان ثابت است گفتار خداوند

تبارک و تعالی در سوره ی انعام آیه ی ۹۸ "هُوَ الَّذِي اَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَّاحِدَةٍ فَمَسَّ تَقَرَّ وَّ مُسِّ تَوَدَّعَ قَدْ فَضَّلْنَا الْاٰیَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُوْنَ"

او کسی است که شما را آفرید از نفس واحدی پس برای شما قرار گاهی ثابت و مکانی موقت قرار داد هر آینه روشن قرار دادیم

نشانه های خود را برای گروهی که می‌فهمند.

[۷۶] مژگ سوارى که اسب بوده.

[۷۷] هر امامی در زمان خود امام علیه السلام زمان آن دروه است.

[۷۸] شهری در جنوب عراق و در ساحل خلیج فارس.

[۷۹] اول لغت ودیعه را معنی می‌کنیم: (ودیعه مؤنث ودیع است و عبارت از چیزی است که نزد امین می‌سپارند.) جمع آن ودائع به

عبارت دیگر ودیعه امانتی است که نزد غیر می‌سپارند از روی قصد تا او آن را حفظ کند و فرق میان ودیعه و امانت عموم و

خصوص است. ودیعه خاص است و امانت عام. اما معنی امامت: (پیشوایی کردن، پیشوا و امام بودن، ریاست عامه.) از نظر مذهب

حقّه ی جعفری اثنی عشری امامت از اصول دین است و اصول دین از نظر شیعه عبارتند از " توحید- عدل- نبوت- امامت- معاد " و از نظر اهل سنت اصول دین عبارت است از " توحید، نبوت و معاد. " عقیده ی علمای امامیه این است که هر چه بر وجوب نبوت دلالت دارد بر وجوب امامت نیز دلالت دارد زیرا امامت قائم مقام نبوت است. مگر در تلقی وحی که مخصوص نبوت است. نبوت لطف خاص است و امامت لطف عام. امکان دارد که روزگاری پیامبر زنده وجود نداشته باشد. (مانند زمان ما) و پیامبر دارای دو مقام بوده ۱. مقام نبوت ۲. مقام امامت و بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نبوتش ختم شده در صورتی که امامتش پابرجا مانده و به امام بعد از او می‌رسد) و خالی بودن از وجود امام امکان ندارد و ایمان بدون اعتقاد به امامت پایدار نیست. پیامبر اسلام مانند جدش ابراهیم هم دارای مقام رسالت و نبوت بوده و هم دارای مقام امامت و چون نبوت ختم شد رسول گرامی اسلام علیه السلام مقام امامت خود را به علی بن ابی طالب واگذار کرد. و آیه ای که دلالت دارد که حضرت ابراهیم علیه السلام علاوه بر مقام نبوت مقام امامت را داشته در سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۴ است. *وَإِذْ بَثَلْنَا إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ فَتَمَنَّنَ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدَ الظَّالِمِينَ* (یعنی: چون آزمایش کرد ابراهیم را پروردگارش و سخنانی چند سپس آن را به اتمام رسانید و خداوند به ابراهیم گفت من تو را امام و پیشوای مردم قرار می‌دهم. ابراهیم گفت: از ذریه و فرزندانم نیز امام و پیشوا قرار می‌دهی؟ خداوند فرمود: عهد و پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد. ابراهیم می‌خواست فرزندانش همه امام و پیشوا شوند، خداوند در جواب پیامبر بزرگ خود فرمود: ما ستمکاران را امام و پیشوا قرار نمی‌دهیم، پس اگر فردی از فرزندان ابراهیم بود ولی ظالم و ستمکار بود لیاقت رهبری جامعه را ندارد؟ مانند برادران یوسف یا بنی امیه و یا بنی عباس و ... و امام و پیغمبر: باید دارای عصمت باشند یعنی آن خصوصیتی که از تمام اشتباهات دور باشند. و دیگر این که امام دارای دانشی است که خداوند مانند پیامبر به او داده، و سن کم موجب نمی‌شود که کسی دارای مقام امامت نباشد. و در قرآن هم دو نفر از پیامبران در سن کودکی به نبوت رسیدند، یکی حضرت عیسی علیه السلام که در گهواره گفت من پیغمبرم (سوره ی مریم، آیه ی ۳۵) و دیگر حضرت یحیی علیه السلام که خداوند در کودکی به او مقام نبوت داد. (سوره ی مریم، آیه ی ۱۳) پس شرط رهبری در پیامبران و امامان علیهم السلام بلوغ جسمی نیست و سه تن از ائمه ی ما هم در سن کودکی به امامت رسیدند که عبارتند از: ۱. حضرت امام محمد تقی (جواد الائمه علیه السلام امام نهم) در سن هفت سالگی بعد از امام هشتم علیه السلام به امامت رسیدند؛ ۲. حضرت امام علی النقی علیه السلام امام دهم در سن هشت سالگی به امامت رسیدند بعد از امام محمد تقی علیه السلام؛ ۳. حضرت حجه بن الحسن علیه السلام امام دوازدهم که بعد از امام حسن عسگری علیه السلام در سن پنج سالگی به امامت رسیدند. علم و مقامی که امام پنج ساله دارد دارای همان علم و مقامی است که امام ۳۵ ساله دارد. و اگر کسانی که مقام عصمت را قبول ندارند آن را خوب مطالعه کنند و بفهمند آن وقت خواهند فهمید که در امام و پیغمبر سن شرط نیست.

[۸۰] فرقه ای که از دشمنان مولا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بوده اند که به آن حضرت دشنام می‌دادند و طایفه ای از خوارج بودند و به معنی بت پرست هم گفته شده.

[۸۱] زیدیه: یکی از فرقه های شیعه می‌باشد که امامت امام باقر علیه السلام را قبول ندارند و به جای ایشان به امامت زید برادر امام باقر علیه السلام اعتقاد دارند و به آن‌ها زیدیه می‌گویند.

[۸۲] معتزله: یکی از فرقه های اهل سنت که امروز تقریباً از بین رفته اند و اصول دین در نزد آن‌ها چهار تا بوده توحید- نبوت- عدل- معاد یعنی مانند ما شیعیان به عدل معتقد بوده اند " ابن ابی الحدید " شارح " نهج البلاغه " که خیلی از حقایق را گفته از سنی های معتزله بوده است (جهت توضیح بیشتر، به آخر کتاب مراجعه فرمایید).

[۸۳] به معنی واژه و در اصطلاح آن چه بر انسان فرض واجب شده باشد یعنی امر واجبی که باید آن را به جای آوریم مانند خواندن نماز و گرفتن روزه و دادن خمس و زکات و سایر واجبات. و ادای فریضه یعنی " خواندن نماز واجب. "

[۸۴] کسی که از نهان و نا پیدا خبر دارد به نصّ قرآن غیب مخصوص ذات باریتعالی است ولی او به شخصی که بخواهد و در حدی که صلاح بداند آن را افاضه می‌نماید همان طور که در سوره ی مبارکه ی جن، آیه ی ۲۶ و ۲۷ چنین فرموده: *عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَيَّ غَيْبِهِ احْتِادًا - إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَانَّهُ يَشْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا* (یعنی: ای رسول ما بگو من خود ندانم که عذاب وعده داده به شما، هنگام آن نزدیک است یا خداوند تا آن روز مدت بسیاری قرار داده است). - او دانای غیب جهان است و هیچ شخصی بر جهان غیب او آگاه نیست. مگر آن شخصی که از رسولان خود برگزیده که بر محافظت او "فرشتگان را" از پیش رو و پشت سر می‌فرستد). از این آیه معلوم می‌شود که خداوند علم غیب را می‌تواند به پیامبر و امامان افاضه کند. و فرقه ی گمراه وهابی به این آیه توجه ننموده اند و می‌گویند غیب مخصوص خداوند است. کلمه ی حقی که از آن اراده ی باطل می‌کنند چون آیه ی قرآن را کاملاً نخوانده اند و اگر هم خوانده اند آن را نفهمیده اند. این فرقه ی ضالّه چون مانند فرقه ی گمراه بهائیت ساخته ی دست انگلیس است دشمن اهل بیت، مخصوصاً ائمه علیهم السلام می‌باشند. برای اطلاع از معنی غیب به اواخر کتاب "چهل سخن از امام رضا علیه السلام" سخن ۲۹، صفحه ی ۲۳۰ مراجعه شود.

[۸۵] سوره ی جنّ آیه ی ۲۶ و ۲۷.

[۸۶] کتاب مقدّس مسیحیان که در این زمان متأسیفانه آن انجیلی که حضرت مسیح علیه السلام از جانب خدا آورده اکنون موجود نیست و نقل و قول هایی از جانب چند حواری از قول این پیامبر نقل شده. به انجیل عهد جدید، و به تورات عهد قدیم می‌گویند، و به تورات و انجیل کتاب عهدیّن گفته می‌شود. انجیل اربعه به نام چهار تن از حواریون عیسی می‌باشد که عبارتند از انجیل لوقا - انجیل متی - انجیل مرقس - انجیل یوحنا. که از لوقا و متی و مرض و یوحنا که از حواریون حضرت عیسی علیه السلام بوده اند نقل شده. انجیل یک کتاب اخلاقی است مانند قرآن کتاب جامعی نیست. حواریون: که مفرد آن حواری است از زبان حبشی گرفته شده و معنی لغوی آن "سفیر و فرستاده" معنی می‌دهد. در قرآن کریم در سه جا آمده: ۱. سوره ی آل عمران آیه ی ۵۱؛ ۲. سوره ی مائده آیات ۱۱۱ و ۱۱۲؛ ۳. صفّ آیه ی ۱۴؛ و حواریون در اصطلاح به هر یک از رسولان مسیح علیه السلام گفته می‌شود که او را یاری کرده اند. آل عمران ... قال الحواریون نحن انصار الله ... فلما احس عيسى منهم الكفر قال من انصاري الى الله قال الحواریون نحن انصار الله. مائده ۱۱۱ - واذ اوحيت الى الحواریين ان امنوا بي و برسولي مائده ۱۱۲ - اذ قال الحواریون يا عيسى ابن مريم هل يستطيع ربك ان ينزل علينا مائدة من السماء صفّ آیه ی ۱۴ - يا ايها الذين امنوا كونوا انصار الله كما قال عيسى ابن مريم للحواریين من انصاري الى الله قال الحواریون نحن انصار الله.

[۸۷] چون درباره ی کتب مقدّس مسیحیان و یهودیان توضیح داده شد بهتر است درباره ی کتاب مقدّس خودمان هم قرآن مقداری توضیح دهیم. قرآن: این نام در کتاب قرآن حدود ۵۸ مورد آمده مانند: *انه لقرآن کریم* (سوره ی واقعه آیه ی ۷۷) شافعی می‌گوید: قرآن از هیچ مبدئی مشتق نشده بلکه ابتدا برای کلام الهی وضع گردیده. زجاج گوید قرآن مشتق است از قرء به معنی جمع و گردآوری است و چون قرآن جامع ثمرات کتاب های پیشین آسمانی است آن را قرآن نامیده اند. لحيانی می‌گوید: قرآن مشتق از قرء به معنی قرائت و پیرو هم آوردن و خواندن می‌باشد. و چون قاری قرآن به هنگام تلاوت آن حروف و کلماتش را دنبال هم می‌آورد قرائتش نامیده اند بنابراین قرآن مصدری است به معنی مفعول یعنی "تلاوت شده" چنان که کتاب به معنی مکتوب است و قرآن نیز به معنی مقروء می‌باشد.

[۸۸] کلمه در معنی ظاهری به معنی سخن و گفتار است. *الكلمة الباقية*: کلمه ی توحید و کلمه ی توحید "لا إله إلا الله" می‌باشد. *كَلِمَةِ التَّقْوَى*: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ " است. کلمه در اصطلاح فلسفه روح انسانی را به اعتبار آن در نفس رحمانی مانند ظهور کلمه در نفس انسانی را کلمه گویند. در داستان ذکر شده کلمه الله از القاب حضرت عیسی علیه السلام می‌باشد. باید توجه داشت که لفظ کلمه الله به صورت ترکیب اضافی در قرآن به کار نرفته است بلکه به صورت کَلِمَةِ مِنَ اللّٰهِ (آل عمران آیه ی ۳۹)

وَكَلِمَةً، مِنْهُ (آل عمران آیه ی ۴۵) و کلمه (نسای آیه ی ۱۷) تعبیر شده. آشکار است کلمه به معنی عادی آن یعنی سخن یا سخن الهی نیست، یعنی از آن سخن نمی‌باشد که فی المثل قرآن مجید کلام الله خوانده می‌شود. شیخ طوسی صاحب تفسیر تبیان آن را چنین می‌گوید: ۱. کلمه رسالتی است که خداوند به فرشتگان دستور داد که به توسط آن بشارت الهی را به مریم برسانند. ۲. از قول قتاده و حسن کلمه كُنْ فَكُنْ (كُنْ فَيَكُونُ امر آفرینشگر الهی) می‌داند. نیز كُنْ فَيَكُونُ (سوره ی بقره آیه ی ۱۱۷) به روایت طبرسی ماضی است ولی معنی حال و مستقبل دارد و در معنای يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ یعنی این که به آن‌ها می‌گوید: فوراً موجود شو، پس بی درنگ موجود می‌شوند. و سایر مفسران چند وجه یاد کرده اند. ۱. تمثیل است زیرا به معدوم یعنی آن چه که هنوز موجود نشده نمی‌توان خطاب کرد و اصلاً خطاب لفظی در کار نیست. مراد این است که از اراده ی الهی تا تحقق آن امر از نظر سهولت و سرعت مانند این است که سخنی سریعاً گفته و شنیده شود. ۲. اشیاء معدوم در علم الهی وجود دارند و در حکم موجودند و خطاب به آن‌ها درست است و به معنی حقیقی می‌باشد. میثدی می‌نویسد: که به کلمه ی حَقِّ در وجود آمد که وی را گفت كُنْ فَكُنْ (موجود شو، پس موجود شد). زمخشری صاحب تفسیر الکشاف می‌نویسد به عیسی " کلمه الله " و " کلمه منه " گفته می‌شود زیرا به توسیط کلمه و امر الهی وجود یافت بدون واسطه ی پدر و بدون نطفه.

[۸۹] تورا- توریه اسفار پنج گانه موسی- توریه معرب تورا است و معنی آن شریعت و وصیت است که همه ی آن‌ها بر عهد قدیم اطلاق می‌شود و تورا نامی است که یهودیان به قانون موسی می‌گویند. اسفار پنج گانه ی یا پنج کتاب موسی عبارتند از: ۱. پیدایش یا سفر تکوین تا استقرار عبرانیان در مصر؛ ۲. جلاي وطن یا سفر خروج؛ ۳. سفر لاویان یا احکام صریح مذهبی؛ ۴. سفر اعداد یا شرح نیروی مادی قوم؛ ۵. سفر تثبیه یا مکمل کتابهای یاد شده قبل. چون شریعت موسی در آن یک بار دیگر ذکر شده به آن تثبیه می‌گویند. سفر جمع آن اسفار است و کتاب بزرگ معنی می‌دهد.

[۹۰] امام علیه السلام چگونه با سرعت در آن زمان به مدینه رفتند و برگشتند؟ امام دارای قدرتی است که خداوند به او داده و می‌تواند در مدت بسیار کوتاهی به هر جا بخواهد برود و برگردد و ما توضیح آن را از قرآن چنین بیان می‌کنیم: در قرآن کریم هم در سوره ی نمل به این موضوع اشاره شده، وقتی سلیمان از جن و انس خواست که هر چه زودتر بلقیس و تخت پادشاهی او را به نزد او بیاورند، یکی از اجنه به سلیمان گفت: تا تو از جای بلند شوی من تخت او را آورده ام (قال عفريت من الجن انا اتيك به قبيل ان تقوم من مقامك و اني عليه لقوي مبین) ولی یکی از بندگان خاص خدا که نزد او علم کتاب بود (اصف بن برخیا نام داشت) به سلیمان گفت: تو قبل از این که چشمت را به هم بزنی من خود او و تاج و تختش را پیش تو خواهم آورد و اصف ابن برخیا با دانشی که به نص قرآن از کتاب در نزد او بود به یک چشم به هم زدن بلقیس و تاج و تختش را به نزد سلیمان آورد. و خداوند در قرآن می‌فرماید: " قال الذی عنده علم من الكتاب انا اتيك به قبيل ان یرتد الیک طرفک فلما راهُ مُسْتَقْرَأً عنده قال هذا من فضل ربی لیقولن الشکر اکفر و من شکرنا ما یشکر لِنفسیه و من کفر فان ربی غنی کریم ". معنی این دو آیه چنین است: از آن میان عفرتی از اجنه گفت: من چنان می‌توانم و قادرم که تخت او را پیش از آن که تو از جایگاهت برخیزی آن را به نزد تو آورم. و آن شخصی که به علم کتاب الهی دانا بود (اصف بن برخیا) گفت: من پیش از آن که تو چشم بر هم زنی تخت را به دین جا آرم (و همان لحظه حاضر نمود) و چون سلیمان آن سریر را نزد خود مشاهده کرد گفت این توانایی از فضل خدای من است تا من را بیازماید که نعمتش را شکر می‌گویم یا کفران می‌کنم و هر که شکر نعمت حق کند شکر به نفع خویش نموده و همانا خداوند بی نیاز و کریم و مهربان است. و ناگفته نماند که در عصر ما عده ای از علما و عرفاء قادرند از یک نقطه به نقطه دیگر با مسافت طولانی را در بسیار کوتاهی طی کنند که به آن " طی الارض " می‌گویند. منتهی این رازی است که بین خود آن‌ها و پروردگارشان می‌باشد که آن را به هیچ شخصی نمی‌گویند مگر با راز دارانی مانند خودشان و داستان آمدن امام نهم علیه السلام از مدینه به طوس و برگشتن ایشان به مدینه هم طبق دو آیه ای که گفتیم برای همه ی پیامبران و امامان ما علیهم السلام و علمای

بزرگ و عرفاء کاری بسیار آسان است.

[۹۱] زبان نصرانی منظور زبانی است که مردم مسیحی مذهب آن منطقه با آن زبان صحبت می‌کرده‌اند. (مانند عصر ما که زبان ارمنی مخصوص مسیحیان ارمنی است).

[۹۲] در لغت به معنی رشته و در اصطلاح مسیحیان: ریسمانی است به ضخامت انگشت که از ابریشم و آن را بر کمر می‌بندند و زُناَر علامت خاصی است که ویژه ی پیروان عیسی علیه السلام است و اهل ذمه مسیحی که در ایران و سایر کشورهای مشرق زمین بوده‌اند به دستور مسلمانان مجبور بودند این علامت را بکار برند و به این وسیله با مسلمانان اشتباه نشوند چنان که یهودیان مجبور بودند علامتی به نام عَسَلی (وصله ی عسلی رنگ) بر روی لباس خود نصب کنند تا با مسلمانان و مسیحیان اشتباه نشوند.

[۹۳] زردشت پیامبر مذهبی عصر ساسانی که کتاب مقدس او اوستا نام داشته و اکنون پیروانش بسیار کم‌اند (حدود ۵۰۰ هزار نفر در تمام دنیا) و بیشتر در هندوستان و در شهر بمبئی و در ایران در شهرهای کرمان و یزد زندگی می‌کنند. قومی وطن پرست هستند آن‌ها شبه کتابی هم می‌گویند و در مجلس شورای اسلامی نماینده دارند و در قرآن لفظ مجوس در سوره ی حج آیه ی ۱۷ آمده است. (این آیه در صفحه ی ۱۶ خط چهارم نگاهشته شده است).

[۹۴] اخبار متواتره: اخباری است که راویان متعددی آن را نقل کنند، به طوری که برای همه یقین حاصل شود و مفید علم قطعی است.

[۹۵] موبدان موبد عالی‌ترین مقام عالی در دین زرتشتی - رئیس موبدان - قاضی القضاة زرتشتیان. (روحانیون زردشتی لباس‌های سفید دارند) مسعودی در کتاب تنبیه صاحب مناصب زرتشتی را چنین گفته: ۱- موبدان موبد (که معاون او هیربدان هیربد بوده). ۲- وزرک فرماندار. ۳- سپاه بد. ۴- دبیر بد. ۵- هتخش بد. رئیس همه ی موبدان که به منزله ی پاپ زرتشتیان بوده. هیربدان هیربد که معاون موبدان موبد بوده منصب (خادم آتش) را داشته و موبدان موبد حق عزل و نصب کلیه ی روحانیون زرتشتی را داشته و سمت رئیس العلماء را داشته و بعد از شاه که در عهد ساسانی کسری می‌گفتند پر قدرت‌ترین و با نفوذترین فرد موبدان موبد بوده و یکی از علل سقوط امپراتوری با عظمت ساسانیان یکی فساد شاه و درباریان او، و بعد از آن‌ها رجال مذهبی یعنی روحانیون زرتشتی بودند. زیرا نه تنها جلوی بند باری سلاطین را نمی‌گرفتند بلکه خودشان هم به فساد و تباهی افتادند و نتیجه ی آن فروپاشی آن امپراتوری افسانه‌ای بود که البته سقوط ساسانیان به نفع مردم ایران تمام شد زیرا ایرانیان چون مردمی واقع بین بودند اسلام راستین را که همان مذهب اهل بیت عصمت و طهارت بود پذیرفتند، و عشق به اهل بیت سبب شد که خداوند به ما ایرانیان وجود با برکت امام هشتم علیه السلام را بدهد و حرم ایشان در سرزمین ما باشد.

[۹۶] عیون اخبار الرضا ج ۲، ص ۲۱۸.

[۹۷] وَ حَصَّنَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِهَذِهِ الْخُصُوصَةِ إِذَا أَمَرْنَا مَعَ الْأُمَّةِ بِإِقَامَةِ الصَّلَاةِ ثُمَّ حَصَّنَا مِنْ دُونِ الْأُمَّةِ. "تحف العقول" چاپ اسلامیة ۱۴۰۰ ه. ق.

[۹۸] سوره ی نحل آیه ی ۱۵.

[۹۹] فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ... الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا - رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ... سوره ی طلاق آیات ۱۰ و ۱۱.

[۱۰۰] سوره ی فاطر آیه ی ۳۲.

[۱۰۱] سوره ی احزاب آیه ی ۳۲.

[۱۰۲] اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَعَثْرَتِي. و معنی ثَقَلَيْنِ این است: دو چیز نفیس و خطیر، سَيِّدُ الثَّقَلَيْنِ یعنی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله - امام ثقلین: حضرت علی علیه السلام و دیگر امامان دوازده گانه شیعه.



[۱۰۳] سوره ی آل عمران آیه ی ۳۳.

[۱۰۴] سوره ی نساء آیه ی ۵۹.

[۱۰۵] سوره ی نساء آیه ی ۵۴.

[۱۰۶] و در داستان بالا امام رضا علیه السلام معنی، باطنی "اضطفاء" را که منظور پیامبر و ائمه ی طاهرین هستند را بیان می‌فرمایند و معنی ظاهری اضطفاء در ۱۲ آیه ی قرآن بیان شده که امام هشتم علیه السلام آن را بیان می‌فرمایند. از ادامه ی داستان به علت طولانی بودن خودداری می‌شود. علاقمندان به کتاب "تحف العقول" بخش "ماروی عن الرضا علیه السلام کلامه فی الاضطفاء" صفحه ی ۴۵۱ مراجعه شود.

[۱۰۷] سوره ی یس آیات ۱ و ۲.

[۱۰۸] انتهایش.

[۱۰۹] سوره ی صفات آیه ی ۷۹.

[۱۱۰] سوره ی صفات آیه ی ۱۰۹.

[۱۱۱] سوره ی صفات آیه ی ۱۲۰ و سوره ی صفات آیه ی ۱۳۰.

[۱۱۲] سوره ی توبه آیه ی ۶.

[۱۱۳] چون فضل بن سهل هم صدراعظم مأمون و هم فرمانده ی کل نیروهای مسلح او بود به او ذوالزیاستین می‌گفتند یعنی دارای دو ریاست. و مؤلف کتاب لطائف الطوائف یعنی مولانا فخرالدین علی صفی و متوفی به سال ۹۳۹ قمری در معنی ذوالزیاستین می‌گوید: (صاحب سیف و قلم) که سیف معنی بالاترین قدرت نظامی، و قلم هم بالاترین قدرت اداری را می‌دهد.

[۱۱۴] آخرین حجی که با حضور حضرت رسول خداصلی الله علیه و آله برگزار شد حجة الوداع نام داشت زیرا پیامبر به روایت شیعه در ۲۸ صفر یعنی ۷۸ روز بعد از مراسم حج و به روایت اهل سنت ۳ ماه و ۲ روز یعنی در ۱۲ ربیع الاول رحلت نموده اند. و در ۱۸ ذیحجه یعنی بعد از مراسم حج به فرمان خداوند حضرت رسول خداصلی الله علیه و آله، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را علنی و آشکارا در حضور جمعیتی انبوه به جانشینی خود انتخاب کردند.

[۱۱۵] سوره ی مائده آیه ی ۳.

[۱۱۶] وَاذْبُلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَّهِنَّ قَالَ أَنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.

[۱۱۷] إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيرًا. و خدا چنین می‌خواهد که ناپاکی هر آلایش را از شما خانواده ی نبوت ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزّه گرداند. سوره ی احزاب آیه ی ۳۳. و در زیارت جامعه ی ائمه المؤمنین درباره ی اهل بیت چنین می‌خوانیم: بَانَ اللَّهُ قَمَدًا طَهَّرَكُمْ مِنَ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ مِنْ كُلِّ رِيَّةٍ وَ نَجَاسِيَّةٍ. و معنی این فراز و زیارت چنین است: و خداوند شما را پاک داشته از زشتی‌ها و پلیدی‌ها، پلیدی‌های آشکار و پنهان از هر شک و شبهه و آلودگی و پستی و پلیدی و کارهای ناپسند.

[۱۱۸] بنی هاشم منسوب به هاشم هستند و هاشم پدر عبدالمطلب می‌باشد. همان طور که می‌دانیم عبدالمطلب پدر بزرگ گرامی پیامبرصلی الله علیه و آله بزرگوار و علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است. اجداد پیامبر به ترتیب چنین هستند: عبد مناف- هاشم- عبدالمطلب و عبدالمطلب دارای پسران متعددی بود که عبدالله پدر رسول خداصلی الله علیه و آله بودند و ابوطالب پدر علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس که فرزندش عبدا... به "ابن عباس" معروف است و دیگر پسران عبدالمطلب عبارتند از: حمزه که به او حمزه سید الشهداء می‌گویند و ابولهب که متأسفانه بر خلاف برادران خود به تحریک همسرش ام‌جمیل " که دختر حرب و خواهر ابوسفیان بود " با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به دشمنی برخاست که خداوند در قرآن او را مذمت نموده است

(حرب پسر امیه بوده که بنی امیه منسوب به او هستند و امیه پسر عبد شمس بوده). (خاستن یعنی بلند شدن و بر پا شدن و خواستن یعنی اراده کردن و خواهش نمودن).

[۱۱۹] و از دلایل و شواهد معلوم می‌شود که مأمون برای حفظ ریاست خود به این ترفند سیاسی دست زد. چون همان طور که همه می‌دانیم این سیاستمدار شیطان صفت ولیعهد خود را به طرز مخفیانه ای به شهادت رسانید به طوری که اگر امام هشتم علیه السلام به اصحاب خاص خود حقیقت را نمی‌گفتند و افشاگری نمی‌نمودند خون آن حضرت پایمال می‌شد چون مأمون ادعا می‌کرد که امام علیه السلام به مرگ طبیعی از دنیا رفته ولی امام او را رسوا نمودند. چرا مأمون امام رضا علیه السلام به ولایتعهدی برگزید؟ برای رضای خدا یا انگیزه سیاسی داشت؟ پس از این که عبدا... مأمون برادرش ش محمّد امین را به قتل رساند بعد از مدّت کوتاهی در یک بحران عجیب سیاسی قرار گرفت زیرا برخی از بنی عباس طرفدار محمّد امین بودند به همین جهت هر کدام در هر گوشه ای علم مخالفت برافراشته صاحب روضه الصیفا در جلد سوم ص ۱۵۳ می‌نویسد فضل بن سهل وزیر مأمون با این که از جزئیات این وقایع اطلاع داشت نمی‌گذاشت مأمون خبردار شود و فقط به همین سخن به مأمون اکتفا کرد که باید برای مهار این هرج و مرج چاره ای اندیشید مأمون برای رفع این آشوب‌ها ابتکاری به خرج داد که هنوز بعد از یکهزار و دوست سال بعضی از دانشمندان خیال می‌کنند مأمون واقعاً به خاطر تقرب به خدا و انجام وظیفه ی شرعی و این که خلافت را به بنی هاشم برگرداند این کار را کرد گرچه بعضی از تواریخ شاهد همین مدّعا است. ولی قرائن آشفتگی اوضاع و دلایل مستند و روشن از تاریخ گواهی می‌دهند که کار مأمون جنبه ی سیاسی داشته و برای تحکیم مبانی خلافت خود و این که آل عباس هیچ دشمنی با اهل بیت ندارند بلکه دوستان واقعی خاندان رسالت هستند اقدام به ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام نموده است. صاحب " کتاب الفخری " می‌نویسد: مأمون بزرگان خاندان علوی و عباسی را دعوت کرد و مورد آزمایش قرار داد و پس از تفحص و جستجوهای فراوان شخصی بهتر از علی بن موسی الرضا علیه السلام پیدا نکرد (چون امام رضا علیه السلام از نظر هر دو فرقه ی (سنّی و شیعه) مورد اعتماد بودند). دکتر احمد رفاعی از نویسندگان اخیر که طرفدار اهل سنّت است می‌نویسد: انتخاب امام رضا علیه السلام برای ولایتعهدی روی اغراض سیاسی بوده است، مأمون پس از اطلاع از آشوب و انقلاب عمومی در امپراطوری وسیع اسلامی مجلس مشورتی تشکیل داد او برای کنترل نمودن اوضاع و نظر به این که حضرت رضا علیه السلام شخصی برجسته و انگشت نمای مسلمانان بود سی و سه هزار از اولاد عباس بن عبدالمطلب را در کاخ مخصوص خود در مرکز خلافت جمع کرد و در میان انبوه جمعیت نظریه ی خود را یعنی انتخاب نمودن حضرت امام رضا علیه السلام برای ولایتعهدی اظهار نمود (از نوشته های بالا این نتیجه به دست می‌آید: که مأمون به حيله ی سیاسی دست زده تا اوضاع را کنترل کند و با سرکوب ملایم مخالفان خود نگذاشت انقلاب خونینی در خلافت اسلامی به وقوع بپیوندد و خلاصه یک کلام: مخالفان را (با رنگ بسیار مذهبی و با ظاهری فریبنده ای که به شیعیان و آل علی به ظاهر احترام می‌گذاشت) با پنبه سر برید.

[۱۲۰] زندیق: درباره ی زندیق اقوال مختلفی گفته شده که مرحوم دهخدا در کتاب ارزشمند لغتنامه ی خود چنین می‌گوید: زندیق کافری است که با وجود اعتراف به نبوت محمد صلی الله علیه و آله در عقاید او کافر باشد. بعضی گفته اند: این معرب زن دین است. یعنی آن که دین زنان دارد. منظور آن است که دین او چون دین زنان بی اصل باشد. و پیروان عبدالله بن سبا که معتقد به ربوبیت علی بن ابی طالب بودند (که البته این طایفه وجود خارجی نداشته اند و اگر هم وجود داشته اند، از بین رفته اند) و جزء غلاة هستند و از نظر مذهب حقه ی جعفری اثنی عشری نجس بوده و کافر هستند و مورد قبول شیعیان نمی‌باشند. ناگفته نماند که شخصیت عبدالله بن سبا وجود خارجی نداشته و افسانه ای بوده بر علیه مذهب اهل بیت علیهم السلام. از معانی دیگر آن عبارت است از: کسی که به آن چه باید احترام بگذارد احترام نمی‌گذارد. و معنی دیگر آن به فردی گفته می‌شود که در دوستی و اعتقاد سست باشد، و در کتاب اوستا در دو موضع آمده و معنی آن " راهزن و دزد " و " جادوگر " است و همچنین به معنی پیمان شکن

و دروغگو آورده شده. زندیک منسوب به زند (یک علامت نسبت است بعدها نزد عرب زبانان کلمه "زندیق" که معرب زندیک است به "پیروان مانی" و به کسی که مرتد و ملحد و دهری و بی دین و مخالف اسلام بود اطلاق گردید). گروهی از زرتشتی‌ها که خدای تعالی را دو گویند و قایل به روشنایی و تاریکی هستند یعنی روشنایی را مبدأ خیرات و ظلمت را مبدأ شرور می‌دانند.

[۱۲۱] ابوسهل نوبختی: یکی از شیعیان بوده که در دربار مأمون خدمت می‌کرده و اجداد او در دربار عباسی بودند. نوبخت: خانواده ای شیعه مذهب که در بغداد سکونت داشتند و ایرانی الاصل بودند موسی این خانواده که باعث شهرت آن‌ها شد اولین منجمی است که به دربار منصور عباسی راه یافت، فضل بن نوبخت یکی از این افراد مشهور است که آثار نجومی را از فارسی به عربی ترجمه کرد و در زمان هارون می‌زیسته و یکی دیگر از خانواده نوبختی حسن بن موسی است که از متکلمین شیعه است و از آثار او کتاب "فِرْقُ الشَّيْعَةِ" است.

[۱۲۲] امّ الفضل دختر مأمون و خواهر معتصم (خلیفه ی بعد از مأمون) که با همکاری برادرش و دسیسه های دشمنان اهل بیت به امام محمد تقی علیه السلام زهر خوراند و امام نهم علیه السلام در سن ۲۵ سالگی به شهادت رسیدند و ایشان را در کنار مرقد پدر بزرگشان حضرت امام کاظم علیه السلام در بغداد به خاک سپردند.

[۱۲۳] أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هِرُونَ مِنْ مُوسَى الْإِلَهِ - أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي (تو به منزله ی هارون هستی از برای موسی مگر این که بعد از من پیامبری نخواهد آمد - یعنی تو جانشین من هستی و امام و رهبر مسلمین می‌باشی).

[۱۲۴] اشاره است به شورایی که عمر خلیفه ی دوم قبل از مرگ تعیین کرد که این شورا شش نفر بودند: ۱. علی بن ابی طالب ۲. زبیر بن عوام ۳. سعد ابی وقاص ۴. عبدالرحمن بن عوف ۵. عثمان بن عفان ۶. طلحه بن عبدالله که به وسیله ی عبدالرحمن عوف و با همدستی که با عثمان داشت، عثمان انتخاب شد و منظور مأمون در این نامه این است با این که عباس جدّ ما از بنی هاشم بود ولی او در شورا جایی نداشت و علی ابیطالب جزء شورا بود (برای توضیح بیشتر به شرح خطبه ی ششگانه ی نهج البلاغه ی فیض الاسلام مراجعه شود). چون مأمون مادرش ایرانی و اهل خراسان بود، لذا علاقه ی خاصی به ایرانیان داشت و بیشتر فرماندهان او ایرانی بودند و ایرانیان هم بیشتر از اعراب علاقه به اهل بیت و ائمه داشتند و او هم در ولعهدی امام رضا علیه السلام از احساسات ایرانیان استفاده فراوان برد که متأسفانه از احساسات آن‌ها سوء استفاده کرد و ژن عربی او بر ایرانی بودنش غلبه کرد. مطالبی که در پایین می‌خوانید حکایت از کینه ی درونی مأمون بر علیه امام رضا علیه السلام دارد و این که پیشنهاد ولایتعهدی از جانب مأمون برای ترور شخصیت امام بوده. مأمون برای این که به خلافت عباسیان مشروعیت ببخشد اول پیشنهاد خلافت و سپس ولعهدی را به امام علیه السلام تحمیل نمود. اینک به سخنانی از او می‌پردازیم: مأمون می‌گوید: این مرد از ما پوشیده بود و مردم را به سوی خود می‌خواند پس خواستیم او را ولعهد خود سازیم تا دعای او برای ما باشد و به ملک و خلافت ما اعتراف کند و کسانی که شیفته ی او هستند معتقد شوند که او در ادعایی که می‌کند (زهد و پارسایی) نصیبی نیست و این امر (خلافت) ما را سزااست نه او را. (او برای ترور شخصیت امام هر کاری که خواست انجام داد ولی چون موفق نشد تصمیم به ترور جسمانی و فیزیکی امام هشتم علیه السلام و سایر مخالفان بر آمد و هر شخصی را که از او احساس خطر می‌کرد به دیار نیستی می‌فرستاد).

[۱۲۵] إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ (... سوره ی حج، آیه ی ۱۷). مجوس به پیروان زردشت می‌گویند، مرحوم دهخدا درباره ی معربات آن چنین می‌گوید: مجوس یا منجگوش یعنی شخصی که دارای گوش کوچک است، چون اولین پیرو دین مجوس مردی بود که گوش‌های او کوچک بود و یا معرب موی گوش یا سیخ گوش و نام شخصی است که در آیین زردشت بدعت‌ها گذاشته. در ادبیات فارسی و عربی، مجوسی و زردشتی هر دو استعمال شده، شهرستانی در "ملل و نحل" می‌گوید: زردشتی و مجوسی با هم تفاوت دارند، ولی در بیشتر کتاب‌ها آن دو نام را یک گروه می‌دانند.

[۱۲۶] مُرْتَدٌّ: از مصدر ارتداد یعنی از دین برگشته و در اصطلاح به شخصی می‌گویند که عمداً یکی از ضروریات دین را انکار

کند، یا به پیامبر و ائمه ی اطهار علیهم السلام و فاطمه ی زهرا علیها السلام توهین نماید، و یا از دین اسلام برگردد. اگر شخص مرتد عقیده خود را به طور علنی و آشکارا اظهار نماید و بر عقیده ی خود پافشاری کند در زمان حضور معصوم علیهم السلام به دستور ایشان و در زمان غیبت به دستور مرجع تقلید اعلم و یا حاکم شرع، شخص مرتد باید اعدام گردد. مثلاً مانند سلمان رشدی که یک مسلمان انگلیسی هندی تبار مقیم لندن بود و کتابی به نام آیات شیطانی نوشت که در سراسر آن به پیامبر صلی الله علیه و آله که پیامبر خود او، و همه ی مسلمانان جهان بود توهین های زشتی نموده؟ تا آن که رهبر فقید انقلاب حضرت امام خمینی قدس سره او را محکوم به اعدام نمودند. بعد از فتوای تاریخی امام خمینی قدس سره تمام علمای اسلامی و سازمان کنفرانس اسلامی هم ارتداد او را تأیید کردند و تمام مسلمانان جهان از فتوای امام استقبال نمودند و این فتوی هیچ وقت لغو نخواهد شد؟ و او چندین سال است که مخفیانه زندگی می کند. چون مسلمانان غیرتمند هر جا او را مشاهده نمایند خواهند کشت. (مصادیق توهین به دین و سایر موارد ارتداد و صدور حکم برای مرتد در زمان معصوم علیه السلام به عهده ی ایشان و در زمان غیبت با تشخیص و تأیید و تنفیذ ولایت فقیه است) این حکم مخصوص مسلمانان است. پس اگر یک یهودی یا مسیحی به پیامبر ما توهین کند او چون دین اسلام را قبول ندارد به او نمی توان مرتد گفت. البته در کشور اسلامی نباید اقلیت های مذهبی بر علیه اسلام تبلیغ سوء نمایند در غیر این صورت مورد مؤاخذة قرار خواهند گرفت و مجازات خواهند شد. ما مسلمانان هم با این که یهودیان و مسیحیان و زردشتیان را قبول نداریم ولی به پیامبران آنان احترام می گذاریم ما حق توهین به هیچ یک از پیامبران گذشته را نداریم. لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ (بین هیچ یک از پیامبران تفاوتی نیست). برای توضیح بیشتر به کتاب شرح لمعه یا تحریر الوسيله امام خمینی قدس سره احکام مرتد مراجعه شود.

[۱۲۷] متن کامل نامه ی مأمون به بزرگان بنی عباس در کتاب ناسخ التواریخ جلد ۱۲ دوران امام رضا علیه السلام چاپ اسلامیه سال ۱۳۵۳ از صفحه ی ۹۲ تا ۱۱۵ خوانندگان محترم به آن کتاب مراجعه نمایند.

[۱۲۸] بحار جزء ۴۹، ص ۲۵.

[۱۲۹] احتضار: "شروع جان کندن" را احتضار گویند و شخصی که این حالت را دارد به او مُحْتَضِرٌ می گویند. (مصدر باب افتعال به علّت حضور موت و فرشتگان و حضور وابستگان و خانواده ی شخصی که در حال جان کندن است به آن احتضار می گویند). برای توضیح بیشتر به رساله های عملیه مراجع تقلید مراجعه شود.

[۱۳۰] هرثمه بن اعین: از فرمانداران هارون بود که ولایت خراسان به او داده شد و بعد او را به آفریقا فرستادند و دو سال و نیم فرماندار کشورهای اسلامی آفریقا بود. سپس استعفا داد و هارون او را دوباره به حکومت خراسان منصوب کرد در جنگ بین امین و مأمون او جانب مأمون را گرفت و صادقانه به مأمون خدمت می کرد چون با فضل بن سهل میانه ی خوبی نداشت به عللی مأمون از او برگشت و او را زندانی نمود و سرانجام در سال ۲۰۰ ه. ق در زندان مرو درگذشت.

[۱۳۱] عیون اخبار الرضا ج ۲، ص ۲۰۶.

[۱۳۲] سوره لمر آیه ۲۴.

[۱۳۳] بحار الانوار جزء ۴۹، ص ۵۰.

[۱۳۴] جعفر بن ابی طالب: برادر علی بن ابی طالب که به دستور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با عده ای از تازه مسلمانان که مورد اذیت و آزار دشمنان پیغمبر قرار می گرفتند به حبشه هجرت کرد او به جعفر طیار مشهور است و دارای نماز مخصوصی است (برای برآوردن حاجات) که در مفاتیح الجنان (شیخ عباس قمی) طریقه ی خواندن آن آمده است و نماز او را کبریت احمر نام نهاده اند. او در جنگ موته پرچمدار بود و در پیشاپیش لشکر حرکت می کرد تا این که دو دست او قطع شد و به شهادت رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله او را به ذوالجناحین (صاحب دو بال) لقب دادند. پسر او عبدالله جعفر داماد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه

السلام یعنی شوهر حضرت زینب علیها السلام بوده است و دو پسر او در رکاب دایی بزرگوار خود حضرت سید الشهداء علیه السلام در واقعه ی عاشورا به شهادت رسیدند.

[۱۳۵] ناگفته نماند که همان طور که حضرت سلیمان بن داوود علیه السلام منطق الطیر داشت و با تمام حیوانات سخن می گفت ائمه ی ما علیهم السلام هم این قدرت را داشته اند که با تمام حیوانات و اجنه هم صحبت کنند (مقام و منزلت امامان ما جز پیامبر خودمان از همه ی پیامبران بالاتر است).

[۱۳۶] شمش: طلا یا نقره که آن را گداخته و در ظرف کوچکی ریخته و به شکل میله درآورده باشند.

[۱۳۷] عیون اخبار الرضا ج ۲، ص ۲۱۴-۲۱۶.

[۱۳۸] در مجله ی اطلاعات هفتگی شماره ۱۴۴۷، ۶/۷ / ۱۳۴۸ گزارشی از یک جهانگرد ایرانی به نام عیسی امیدوار چاپ شده که جالب است او نقل می کند: که میمون‌ها جلد دوربین عکاسی و پیراهنش را ربودند. ناچار شد به مرد مقدس که روحانی آن منطقه بود مراجعه کند و شکایت نماید. مرد مقدس کلماتی خطاب به میمون‌ها بر زبان آورد. میمون‌ها بعد از سخنان مرد مقدس جلد دوربین و پیراهنش را پس آوردند. پس ما نتیجه می گیرم وقتی یک روحانی مقدس هندی زبان میمون‌ها را می فهمد و به آنها خواسته خود را تحمیل می کند از امام معصوم علیه السلام هیچ بعید نیست بلکه لازمه ی امامت همین کارها است ائمه ی ما معجزه دارند و یکی از معجزات " منطق الطیر " است مانند حضرت سلیمان علیه السلام. به گفته ی قرآن با حیوانات صحبت می کردند و در قرآن صحبت آن پیغمبر با مورچه‌ها و هدهد آمده است. (سوره ی نحل آیات ۱۸ تا ۲۱).

[۱۳۹] بحار جزء ۴۹، ص ۵۳.

[۱۴۰] به نقل از جزء ۴۹۲، بحار الانوار ص ۶۰.

[۱۴۱] امراضی که بهبودی آن به وسیله ی درمان پزشکان مشکل بوده و تقریباً غیر ممکن باشد ولی حضرت عیسی علیه السلام با معجزه ی خود آن‌ها را بهبودی می داد و شفا می بخشید.

[۱۴۲] قسمتی از آیه ی ۴۹ سوره آل عمران.

[۱۴۳] هر پزشکی هرچند حاذق باشد نمی تواند مرده را زنده کند ولی حضرت عیسی علیه السلام به امر خدا مرده را زنده می کرده یعنی به کالبد بی جان جان می داده به همین جهت به آن " دم مسیحایی " می گفته اند.

[۱۴۴] زبیده: (۲۱۶-۱۴۵ ه. ق) دختر عمو و همسر هارون مادر امین دختر جعفر بن منصور دوانیقی. او بر خلاف شوهرش هارون که با بنی هاشم کینه می ورزید با بنی هاشم مدارا می کرد، و به مساجد و اماکن مذهبی کمک مالی می نمود، شاعران و ادیبان را مورد تشویق قرار می داد و به آن‌ها هدیه می بخشید و کمک می نمود بر خلاف خودش که زنی با تدبیر و فهمیده بود فرزندی بی کفایت داشت. امین آن قدر خودخواه بود که به نصایح مادرش زبیده گوش نمی داد زیرا زبیده او را از درگیری با برادرش مأمون منع می کرد ولی بی کفایتی امین موجب سقوط و شکست او از برادرش مأمون گردید.

[۱۴۵] طاهر: سر سلسله ی طاهریان اولین سلسله ای که بعد از اسلام با حاکمانی ایرانی در خراسان تشکیل شد و مرکز حکومت آن‌ها شهر نیشابور امروزی بود. طاهر به ظاهر از خلیفه ی بغداد متابعت می کرد.

[۱۴۶] فرق پیامبر و امام: به پیامبر وحی (وحی در لغت یعنی سخن سزی و یا کلمه ای که مخفی از غیر است) می شود. بعد از این که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت نمودند، وحی قطع شد و خداوند به جای وحی به امام معصوم علیه السلام الهام می نماید (الهام در لغت به معنی آموختن از طرف خدا است) برای روشن شدن موضوع حدیثی از اصول کافی نقل می شود: معروفی (یکی از دوستان امام) به حضرت امام هشتم علیه السلام نوشت: قربانت گردم بفرمایید چه تفاوتی است میان رسول و نبی و امام؟ حضرت در جواب او چنین نوشتند: فرق میان رسول و نبی و امام این است که رسول جبرئیل بر او نازل می شود و او را می بیند و

سخن آن را می‌شنود و بر او وحی نازل شود (وحی نازل کند) و گاهی باشد که در خواب او را ببیند مانند خواب دیدن ابراهیم علیه السلام (دستور سربریدن پسرش را) و نبی گاهی سخن جبرئیل را می‌شنود و گاهی شخص او را می‌بیند و سخنش را نمی‌شنود (مانند پیامبران غیر اولوالعزم (یعقوب، یوسف، یحیی) و امام آن است که سخن جبرئیل را شنود و شخص او را نبیند. برای اطلاعات بیشتر به اصول کافی (جلد اول کتاب "الْحَجَّه" باب الْفَرْقِ بَيْنَ الرَّسُولِ وَالنَّبِيِّ وَالْمُحَدَّثِ) مراجعه شود.

[۱۴۷] این دعا به طور کامل در ناسخ التواریخ، جلد ۱۲، زندگی حضرت علی بن موسی الرضا ص ۱۶۲ چاپ اسلامیة سال ۱۳۵۳ موجود است.

[۱۴۸] از محتوای این داستان این طور استنباط می‌شود که شخصی که این مال زیاد را به خدمت حضرت آورده؟ به مقام والای امامت یا اعتقادی نداشته و یا اگر اعتقاد داشته؟ اعتقادش ضعیف بوده و آوردن آن مال زیاد، خیلی برایش جلوه داشته و نمی‌دانسته امام معصوم علیه السلام نیازی به دنیا و مافیها ندارد و امام هم جوابی دندان شکن به او دادند که بینش و دید خودش را عوض نماید. (مؤلف کتاب).

[۱۴۹] إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. (سوره ی ۳۳، احزاب آیه ی ۳۲) آیه بالا راجع به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام می‌باشد و اگر راجع به زنان پیامبر بود بایست ضمیر مؤنث ذکر شود تا به سیاق جمیل اول آیه باشد. (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاتِنَا وَنِسَاءَنَا وَنِسَائِكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ وَفَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ. سوره ی ۳ آیه ی ۴۱ (آیه ی مباحله). در دو آیه ی بالا منظور از اهل بیت فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله، امام حسن و امام حسین علیهم السلام و منظور از زن فقط فاطمه ی زهراء علیهم السلام و حتی خداوند همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله را جزء اهل بیت خاص او قرار نداده و منظور از مردان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و منظور از ذریه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرزندان فاطمه زهراء علیها السلام هستند. چون پیامبر ما فرزند پسر برای جانشینی خود نداشتند. (پیامبر صلی الله علیه و آله دو پسر داشتند یکی به نام قاسم و دیگری به نام ابراهیم که در کودکی فوت نمودند) زیرا خداوند آن قدر به فاطمه زهرا علیها السلام عظمت و بزرگی داده که فرزندان او که جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند از طریق دختر گرامیشان می‌باشند، بر خلاف سایر مردم که فرزندان از طریق پسران آنها می‌باشند.

[۱۵۰] نواجذ: جمع ناجد دندان های عقل را که چهار تا است و در آخر دهان قرار دارد نواجذ گویند. این دندانها در اغلب مردم در ۲۰ سالگی ظاهر می‌شوند و مجموع دندانها با این چهار تا به ۳۲ عدد می‌رسد.

[۱۵۱] سَيْحَتْر: (بفتح سین و تا) گیاهی است بیابانی و دارای برگ های ریز و گل های کبود رنگ، طعم آن تند و خوشبو است در طب برای معالجه ی بعضی امراض و معده بکار می‌رود به عربی صَعْتَرُ هم می‌گویند یک نوع آن در فارسی " مرزه " نامیده می‌شود آویشن و کالمونی هم گفته شده.

[۱۵۲] مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْجَوَادِ النَّقِيِّ - عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَادِي النَّقِيِّ - حَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْعَسْكَرِيِّ - مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ الْمَهْدِيِّ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

[۱۵۳] قم (پایتخت مذهبی مذهب تشیع و اولین شهری بود که انقلاب شکوهمند اسلامی از آن جا شروع شد). در اواخر قرن دوم هجری که حضرت معصومه علیها السلام خواهر امام هشتم علیه السلام به قصد دیدار برادر خود به خراسان می‌رفت در شهر قم مریض گردید و در همان شهر رحلت نمود و در قبرستان قم به خاک سپرده شد، از آن وقت به بعد مردم به تدریج خانه های خود را به قبرستان نزدیک نموده تا به مدفن حضرت معصومه علیها السلام نزدیک باشند و زیارت قبر آن بزرگوار برخوردار شوند. از این رو در اثر مرور زمان ساختمان های شهر در قسمت های مشرق شهر متروک ماند و مردم متوجه قسمت غربی شهر شدند قم در سال ۲۳ هجری قمری به دست ابوموسی اشعری فتح گردید و اسلام در آن جا نفوذ پیدا کرد و دیری نگذشت که مردم آن سامان به

مذهب شیعه گرویدند. قم تا اواخر قرن دوم تابع اصفهان بود و حاکم مستقلی نداشت و در زمان هارون عباسی این شهر از اصفهان جدا شد. پس از دفن حضرت معصومه علیها السلام پسران سعد اشعری سایبانی از بوریا (حصیر) بر روی مزار آن حضرت قرار دادند مدتی بعد زینب دختر حضرت جواد علیه السلام گنبدی بر روی قبر ساخت. در سال ۴۳۱ قمری مرقد حضرت معصومه علیها السلام با خشت های کاشی زیبا آراسته گردید در سال ۵۲۹ قمری شاه بیگم گنبد سابق را خراب و به جای آن گنبد با شکوهی بنا کرد و سال ها بعد شاه اسماعیل اولین پادشاه صفوی (جلوس ۹۰۷، وفات ۹۳۰) ایوان شمالی را ساخت در سال ۱۰۷۷ شاه صفی صفوی صحن زنانه را ساخت، در سال ۱۲۱۸ گنبد طلا ساخته شد و در اواخر قرن سیزده هجری شالوده ی صحن جدید به وسیله ی آقا ابراهیم امین السلطان ریخته شد و ساختمان آن را پسرش علی اصغر اتابک در سال ۱۳۰۳ به پایان رسانید. (برای اطلاع بیشتر و کامل تر به فرهنگ دهخدا مراجعه شود).

[۱۵۴] الأغانی: کتابی است از ابوالفرج اصفهانی (علی بن الحسین بن محمد هیثم اصفهانی) متولد و ۲۸۴ ه. ق او علامه نسابه و واسع الزوایه و شاعری نیکو بود. تاریخ وفات او بنا بر مشهور ۱۴ ذیحجه ۳۵۶ ه. ق. بود. الأغانی یکی از کتب مهم اوست و یکی از کتاب های دیگر او مقابله الطالبین است. کتاب "الأغانی" را که درباره ی شناخت تاریخ و زبان بوده و بزرگان ادب را در کتابش آورده و در کتاب "الاغانی" تاریخ مدون با اسلوب دقیق علمی و با زبانی ساده بیان شده است. ضمناً نسابه به کسی می گفتند که اصل و نسب و اجداد همه بزرگان و مشاهیر را بر اثر مطالعه ی زیاد و تفحص و حافظه قوی می دانسته.

[۱۵۵] شعر عربی ابونواس در مدح امام رضا علیه السلام در جواب مأمون:

قيل لي انت اُوحد الناس طراً  
 في فنون من الكلام التبييه  
 لك في جوهر الكلام بديع  
 يثمر الدر في يدى مجتنيه  
 فعلى ما تركت مدح ابن موسى  
 والخصال التي تجمعن فيه  
 قلت لا اهتدى لمدح امام  
 كان جبرئيل خادماً لايه.

[۱۵۶] حسن بن هانی بن عبد الاول بن الصباح الحکمی الفارسی الالهوازی شاعر مشهور، مادرش ایرانی و پدرش اهل دمشق بود و از آن جا به اهواز منتقل شد با این که نسبت پدری او به مروان آخرین حکمرانی بنی امیه می رسد ولی به قول خودش ادب من را از نسب بی نیاز کرد و گویند او را ابونواس از آن رو گفتند که " دو گیسو از دو دوش او آویخته بود."

[۱۵۷] شعر عربی بالا چنین است:

مطهرون نقيات ثيابهم  
 تجري الصلاة عليهم إنما ذكروا  
 من لم يكن علویاً حين تنسبه  
 فماله من قديم الدهر مفتخر  
 فالله لما براء خلقاً فاتقنه  
 صفاكم واضطفاكم ايها البشر  
 فانتم الملاء الاعلى وعندكم

عَلَّمَ الْكِتَابَ وَمَا جَاءَتْ بِهِ السُّور.

[۱۵۸] ترجمه ی شعر دوران کودکی ابو نراس: عاشق خسته و درمانده است، خستگی و درماندگی او را خوار و کوچک می نماید. اگر گریه نماید سزاوار گریه کردن است، زیرا آن چه در وجود اوست بازیچه نیست.

[۱۵۹] یعنی آن‌ها به حکومت بر حقّ علی علیه السلام یقین ندارند و این که حکومت حق از آن علی علیه السلام است، برای آن‌ها ظنّ و گمانی بیش نیست.

[۱۶۰] عبدالله بن عبّاس پسر عموی پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام و عبیدالله و قثم برادران عبدا ... بودند که این دو برادر (عبیدالله و قثم) امام حسن علیهم السلام را تنها گذاشتند، زیرا معاویه آن‌ها را فریب داد.

[۱۶۱] منظور عبّاس بن عبدالمطلب عموی پیامبر و امام علی علیه السلام که در جنگ بدر او را دست بسته نزد پیامبر آوردند و او اسلام آورد و به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله آزاد شد.

[۱۶۲] محمّد بن عبدالله معروف به دیباج که منصور عبّاسی او را به تازیانه بست.

[۱۶۳] اشاره به هارون و امام موسی کاظم علیه السلام است.

[۱۶۴] لختی از روز بصیرتی یافته بودند ولی دوباره کوردل گشتند. اشاره با اوائل خلافت مأمون است که بگفته ی خودش می خواست خلافت را به بنی هاشم بدهد و حقّ را به اهل حقّ برگرداند لذا امام رضا علیه السلام را ولیعهد قرار داد ولی این مدت کوتاه بود زیرا او پشیمان شد و تغییر عقیده داد و ناجوانمردانه و به طرز مرموزی امام علیه السلام را به شهادت رسانید.

[۱۶۵] ابومسلم خراسانی بزرگ سردار معروف ایرانی که با کمک مردم خراسان خاندان بنی امیه را برانداخت و به پیروان او سیاه جامگان می گفتند. ولی عبّاسیان با نیرنگ و ریا و این که منسوب به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند حکومت را به دست گرفتند با این که ابومسلم خدمات زیادی به آن‌ها نمود ولی منصور دوانیقی دوّمین خلیفه ی عبّاسی ناجوانمردانه به کمک سربازان مزدورش او را قطعه قطعه کرد و به عوض قدردانی او را به دیار نیستی فرستاد.

[۱۶۶] یزید بن عمر بن هُبیره از عمال و کارگزاران بنی عبّاس که با ایشان به پیکار برخاست و سفّاح او را امان داد و با او پیمان بستند ولی بر خلاف عهد و پیمان به او بی وفایی کردند و وی را به قتل رساندند.

[۱۶۷] توضیح درباره ی ابوفراس - ثعالبی - حسن بن خالویه و محمد بن امیر حاج حسینی را در آخر کتاب بخوانید.

[۱۶۸] فضل بن سهل: وزیر مأمون عبّاسی ایرانی الاصل و از بندگان آزاد شده برمکیان بود او دشمن فضل بن ربیع (وزیر امین عبّاسی) بود در خلال بازگشت از مرو به بغداد که امام رضا علیه السلام و مأمون عبّاسی هم حضور داشتند در سال ۲۰۲ ه. ق در گرمابه کشته شد البته کشته شدن او را به مأمون نسبت می دهند. (فضل بن ربیع: حاجب و پرده دار منصور عبّاسی وزیر هارون بعد از سرکوب و کشتار برمکیان و امین عبّاسی او را در وزارت ابقاء کرد او امین را به مقاومت علیه مأمون تشویق می کرد. هنگامی که مأمون بر برادرش پیروز شد او را به خودش وا گذاشت او پس از مدّتی در سال ۲۰۸ هجری قمری در طوس درگذشت. حسن بن سهل: "ابومحمّد سرخسی" وزیر مأمون عبّاسی و پدر همسر او "پدر پوران همسر مأمون" برادر فضل بن سهل ابتداء زرتشتی بود و بعد مسلمان شد او از امیران و متولیان مأمون بود به شاعران و ادیبان احترام می گذاشت در سرخس خراسان به سال ۲۳۶ ه. ق وفات یافت).

[۱۶۹] امید بن علی می گوید: در آن سالی که امام رضا علیه السلام به مکه رفتند و حج گزارند با ایشان بودم و فرزند گرامی شان حضرت جواد علیه السلام نیز همراهشان بود.

[۱۷۰] بحار جزء ۴۹، ص ۲۹۹.

[۱۷۱] منظور امام این بود که بهترین انگور، انگور بهشتی است که تو از آن محروم هستی.



[۱۷۲] جمع آن ضرایح: دور- شکاف- قبر- میان گور- دور قبر- صندوق روی قبر، و در بالا معنی شکاف را می‌دهد.

[۱۷۳] اباضلت: اباضلت هروی از خادمین حضرت رضا علیه السلام که در سفر خراسان همراه ایشان بوده آرامگاه او در نزدیکی

مشهد و به نام خودش به اباضلت معروف است. (و به یک روایتی دیگر آرامگاه او در هرات افغانستان است).

[۱۷۴] تهلیل: لا اله الا الله گفتن.

[۱۷۵] بحار الانوار، جزء ۴۹، ص ۳۹۳.

[۱۷۶] شیخ مفید (۲۳۸-۴۱۳ ه. ق): محمّد بن نعمان بن عبدالسّلام کنیه ی او ابو عبد ا... و معروف به ابنِ المعلّم، او محقق بزرگ

و دارای تألیفات زیادی در فقه و کلام و اصول است وی متولّد عکبرا در نزدیکی بغداد بود. نامبرده پیشوای مذهب امامیه در زمان

خود بوده، و در حدود دویست اثر علمی دارد از جمله تاریخ الشّریعه- اصول الفقه- الأیضاح فی الامامه و الارشاد فی معرفه حجج

الله علی العباد. او استاد سید رضی، سید مرتضی و شیخ طوسی و شاگرد شیخ صدوق و ابن جنید اسکافی بوده است. یکی از

امتیازات مهم او صدور توقیع از ناحیه ی مقدّسه می‌باشد (نامه از امام زمان علیه السلام) که به نام اوست. به فقهای نامدار شیعه

مراجعه شود.

[۱۷۷] چون حرف آخر بیت دوم با حرف (راء) تمام می‌شود به آن رائیه گویند. (نمونه ی آن در شعر پاورقی صفحه ی بعد) و در

قصیده ی مدارس آیات چون آخر بیت دوّم با حرف (تاء) تمام می‌شود به آن تائیه می‌گویند. (نمونه ی آن اشعار عربی دعبل در

داستان ۹۱).

[۱۷۸] اشعار عربی درباره ی دو قبر امام و هارون (قسمتی از رائیه ی دعبل).

قَبْرانِ فی طوسِ خیرالنّاس کلّهم

وَقَبْرشُرّهم هذا مِنَ العِبرِ

ما یَنْفَع الرّجسَ مِنْ اقْرَبِ الزّکّیِّ وَ لا

عَلَى الزّکّیِّ بَقْرَبِ الرّجسِ مِنْ ضَرَرِ

یکی دیگر از افرادی که به زبان عربی امام هشتم علیه السلام را مدح نموده محمد بن حبيب ضبّیء است که از شاعران قرن سوّم و

چهارم است و قصیده ی جالبی دارد و در پنجاه و شش بیت امام هشتم علیه السلام را توصیف کرده. اینک برای نمونه چند بیت از

آن آورده می‌شود. او درباره ی امام هشتم علیه السلام و هارون چنین می‌گوید:

قبرانِ فی طوسِ الهدی فی واحدٍ

وَالغیِّ فی لَحْدِ یراه ضَرام

قَبْرانِ مُقْتَرنانِ هذا تُرَعَةٌ

حَبّوبَةٌ فیها یزارُ امام

وَ کذاکَ ذلِکَ مِنْ جَهَنمِ حَفْرَةٌ

فیها تجدد لِلعَویِّ هیام

قَرَبِ العَویِّ مِنْ الزّکّیِّ مضاعف

لِعذابِهِ وَ لا نَفِیهِ الا زغام

وَالیِ ابیِ الحَسَنِ الرضا اهدیتها

مَرْضِیئةً تَلتَنُها الا فهام

خذها عَنِ الضّبّیِّ عَبدُکُم الذی

هَانَتْ عَلَيْهِ فَيَكُمُ اللَّوَامُ  
مَنْ كَانَ بِالْتَّعْلِيمِ اَدْرَكَ حُبُّكُمْ  
فَمَحَبَّتِي اِيَّاكُمْ اِلْهَامُ

معنی: دو قبر در توس است در یکی هدایت آرمیده و در دیگری گمراهی که آتش به دیارش می‌آید. دو قبر پیوسته در کنار یکدیگر این یکی روضه ای دوست داشتنی است از بهشت که امام در آن زیارت می‌شود و آن دیگری مکانی است از دوزخ که در آن برای گمراه تشنگی و سرگشتگی تازه می‌شود. نزدیکی گمراه بدبخت به پاکیزه مایه ی فزونی شکنجه ی گمراه است و بینی او را توده های خاک است. این شعر را به ابوالحسن علی بن موسی الرضا تقدیم می‌دارم. هدیه ی پسندیده ای است که اندیشه‌ها از آن لذت می‌برند. آن را از ضبئی که برده ی شماس است بپذیر. بنده و برده شما که در راه شما سرزنش‌ها برای او سبک و بی ارزش می‌باشد. هر گاه فردی دوستی شما را از راه آموزش دریافته باشد ولی باور کنید که محبت من نسبت به شما غریزی است و از طریق الهام می‌باشد. از شاعرانی که به زبان عربی امام هشتم علیه السلام را مدح کرده اند علاوه بر دعبل خزاعی - ابونواس که هم عصر امام بوده اند و ابوفراس که ترجمه ی قصیده ی او بیان شد عبارتند از: صاحب بن عبّاد وزیر دانشمند آل بویه - ابن مُشَیج - مرقی مدنی - علی بن عبد ا... خوافی - ابو محمّد یزیدی - عبد ا... بن ایوب خِزّیتی - از جمله ستایشگران امام رضا علیه السلام بوده اند و برای اطلاع از نمونه ی اشعار این شاعران به عیون اخبار الرضا و شیخ صدوق جلد ۲ صفحات ۲۵۱ الی ۲۵۴ به کوشش سید مهدی لاجوردی قم ۱۳۷۷ و بحارالانوار مجلسی ج ۴۹ صفحات ۳۱۴ تا ۳۲۵ چاپ جدید به کوشش محمّد باقر بهبودی تهران مراجعه شود. [۱۷۹] ابن حَجَر ابوالفضل شهاب الدین احمد بن علی عَشِقَلَالی (۷۷۳-۸۵۲) مُحدث و فقیه مصری شافعی مذهب بود پدرش از دانشمندان عصر خود بود او پیش از ۱۵۰ تألیف داشته از جمله "الإصابة فی تَمییز الصحابة".

[۱۸۰] ابن حُبان: محمد بن احمد بُسْتی (وفات ۳۵۴ در سن ۸۰ سالگی) تولد او در سیستان بوده و قاضی سمرقند بود او دارای کتاب های حدیث است.

[۱۸۱] جرجی زیدان: نویسنده ی نامدار، ادیب و مورّخ مشهور لبنانی متولّد ۱۸۶۱ بیروت، او مجلّه ی "الهِلال" را در سال ۱۸۹۲ در قاهره منتشر کرد. تألیفات او در زمینه ی تاریخ و ادبیات است از جمله تاریخ تمدن اسلامی - تاریخ ادبیات زبان عرب - او به سال ۱۹۱۴ در قاهره در گذشت.

[۱۸۲] بعضی وفات مأمون را در شهر طرطوس نوشته اند و آن هم شهری است از بلاد شام قدیم که امروز جزء قلمرو قسمت آسیایی ترکیه است. (برای اطلاعات بیشتر به فرهنگ دهخدا مراجعه شود).

[۱۸۳] درباره ی علّت مرگ مأمون صاحب تاریخ طبری چنین می‌نویسد: سعید علاف قاری گوید مأمون وقتی در بلاد روم بود هنگامی که پیش او برفتم او را دیدم که بر ساحل بدنودن (اسم آن رودخانه بدنودن بوده) نشسته ابواسحاق مُعْتَصِم (برادر او) در پهلوی راست او نشسته بود من را بگفت تا پهلوی وی نشستم دیدم که وی و معتصم پای خود را درون آب آویخته بودند مأمون گفت: ای سعید توهم پای خود را در این آب بنه و از آن بنوش. مأمون و معتصم و من با رطبی (خرمای درجه یک) که من آوردم از آن آب خوردیم. هیچ کدام از ما سه نفر از آن مکان بر نخواستیم مگر این که تب دار بودیم و مرگ مأمون از خوردن این آب بود. معتصم همچنان بیمار بود و تا وارد عراق شد من نیز هنوز بیمارم و نزدیک مرگ رسیده ام. صاحب تاریخ طبری نامی از ماهی نبرده اما مسعودی در مروج الذهب داستان رودخانه و ماهی را به طرز دیگر کاملاً شبیه آن چه که در متن آورده شرح داده برای اطلاع بیشتر به کتاب ترجمه ی تاریخ طبری جلد ۱۳ و به کتاب مروج الذهب و معادن الجواهر مسعودی جزء ثالث علّت مرگ مأمون مراجعه شود. (عربی).

[۱۸۴] برای اطلاعات بیشتر درباره ی مهدی های دروغین به کتاب معصوم چهاردهم نوشته ی نویسنده ی فقید جواد فاضل و ۱۴ نور

پاک، (نور چهاردهم) استاد عقیقی بخشایشی مراجعه شود.

[۱۸۵] حضرت زهرا علیها السلام کتابی نوشته اند که از ترس دشمنان دین بعد از ایشان بین امامان معصوم علیهم السلام دست به دست گشته و هم اکنون در دست مبارک امام زمان علیه السلام است که به آن "مصحف فاطمه" می گویند.

[۱۸۶] سنت: سنت در لغت به معنی راه و روش، طریقه و قانون، و در اصطلاح عبارت است از: آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و صحابه بر آن عمل کرده باشند. آن چه از رسول الله صلی الله علیه و آله صادر شده باشد. از افعال و اقوال بی واسطه ی وحی و آن چه که پیامبر صلی الله علیه و آله مقرر داشته و نهی فرموده اند.

[۱۸۷] غیب: منظور از غیب در عرف مفسران چیزی است که برای بشر مجهول است و فقط پیامبران آن را می دانند و با حواس ظاهر احساس نمی شود و معنی دیگر غیب، کنایه از خدا و فرشتگان و کتاب های آسمانی و پیامبران و قیامت و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و نشور است که این ها غیب هستند. الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ (بقره/ آیه ی ۳). آن چه خدا از انسان پوشیده دارد و بر خود او پوشیده نباشد- وحی الهی غیب است- آخرت غیب است. (برای اطلاع بیشتر به پاورقی داستان ۴۰- درباره ی توضیح آیه های ۲۶ و ۲۷ سوره ی جنّ که راجع به علم غیب است مراجعه شود).

[۱۸۸] تقیه در پاورقی داستان ۷ توضیح داده شده است (صفحه ی ۳۵).

[۱۸۹] شعر بالا توسط محمد اصفهانی خواننده ی معروف در ابتدای سریال "ولایت عشق" خوانده شده است.

[۱۹۰] میرزا محمد کاظم صبوری (۱۲۵۹-۱۳۲۲ ه. ق) برادرزاده ی فتحعلی خان صبا در مشهد متولد شد و در زمان ناصرالدین شاه قاجار به مقام ملک الشعرائی آستان قدس رضوی نائل آمد و در سن ۶۳ سالگی بر اثر ابتلاء به بیماری وبا درگذشت. او چهار پسر داشت که محمد تقی معروف به بهار پسر بزرگ او بود و بعد از او، جایگاه پدر را گرفت و به مقام ملک الشعرائی رسید. او دوازده بند در مصیبت خامس آل عبا و حادثه ی جان سوز کربلا سروده که معروف است و ابیاتی از آن چنین است:

یزید از زاده ی خیر البشر بیعت طمع دارد

چگونه طاعت ابلیس با جبریل ساز آید

معاذالله مطیع کفر، هرگز دین نخواهد شد

و گر باید شدن مقتول، گو، شو، این نخواهد شد.

[۱۹۱] محمد تقی بهار (۱۳۳۰-۱۲۶۵ ه. ش) متولد مشهد. او روزنامه نگار، سیاستمدار و قصیده سرایی توانا، استاد دانشگاه تهران و محقق دانشمند در ادب فارسی بود و چند دوره هم به نمایندگی مجلس شورای ملی در آمد. او آثار زیادی دارد و اثر مهم او سبک شناسی در سه جلد است که سال های متمادی است که در دانشگاه تدریس می شود، او در سال ۱۳۳۰ ه. ق به علت بیماری سل در تهران درگذشت. ضمناً او از همزمان مرحوم سید حسن مدرس بود. خوانندگان عزیز اگر به خاطر داشته باشند در سریال تلویزیونی "مرغ حق" ملک الشعرائی بهار به عنوان نماینده ی اقلیت در مجلس آن زمان صحبت می کرد.

[۱۹۲] فخرالدین محمود بن یمین محمد طغرائی شاعر فارسی گوی و شیعه مذهب مولد او در فریومد خراسان بین سال های ۸۶۳ تا ۸۶۹ بود. او هشتاد سال عمر کرده و به خدمت سربداران اولین سلسله ی شیعه مذهب که در منطقه ی سبزوار کنونی (بیهق) حکومت داشتند در آمده.

[۱۹۳] مرحوم دکتر قاسم رسا (۱۳۵۶-۱۲۹۰) هجری شمسی با این که در کسوت مقدّس پزشکی خدمت می کرد و مدّتی معاونت بهداری کلّ استان خراسان را داشت با این همه شاعری دل سوخته بود و در مدح اهل بیت عترت و طهارت اشعار زیادی سروده. او دارای دیوان اشعار است و به مقام ملک الشعرائی آستان قدس رضوی رسید.

[۱۹۴] رهی معیری (۱۲۸۸-۱۳۴۷) هجری شمسی او غزلسرایی نامدار بود و در مدت عمر ۵۸ ساله اش بیش از ۴۰ سال شعر گفت.

یکی از نویسندگان او را چهارمین غزل سرا از متأخرین شمرده. شیخ آقا بزرگ تهرانی (در کتاب الذریعة) رهی را از شاعران شیعی بر شمرده است و مثنوی حرم قدس که در مدح امام رضا علیه السلام سروده دارای ۳۲ بیت است که در تیرماه ۱۳۴۷ آن را به نظم آورده یعنی درست پنج ماه قبل از مرگش. چون او در آبان ۱۳۴۷ به مرض سرطان درگذشت. او همچنین قصایدی در مدح رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و مولا علی بن ابی طالب علیه السلام سروده است.

[۱۹۵] شعر بالا را محمّد اصفهانی خواننده ی معروف در سریال ولایت عشق خوانده است.

[۱۹۶] مقصود همان شخصی است که در شهر ری مدفون است و به حضرت شاه عبدالعظیم معروف می‌باشد او همزمان حضرت کاظم و حضرت رضا و حضرت جواد الائمه و حضرت هادی علیهم السلام بوده و از طرف امام نهم و امام دهم علیهم السلام نیابت داشته آرامگاه او در شهر "ری" زیارتگاه شیعیان است.

[۱۹۷] هزار مسجد: رشته کوه هزار مسجد که بلندترین قله ی آن ۳۲۰۰ متر ارتفاع دارد، شعبه های این کوه در مشهد به اژدر کوه و قره سلطان معروف است. در این کوه ستون های مرتفعی از سنگ بازالت (سنگهای آتشفشانی دانه ریز به رنگ خاکستری تیره یا سیاه را گویند) مشاهده می‌شود که از دور به مناره های مسجد شباهت دارند و ظاهراً به همین مناسبت، این کوه به کوه هزار مسجد معروف شده است. (پس فقط هزار به علت ستون هایی زیاد از سنگ است نه عدد هزار، مانند "هزار پا" چون پاهای زیادی دارد آ هزار پا گویند. به نقل از: دائرة المعارف فارسی جلد دوم، بخش دوم- انتشارات امیرکبیر به اهتمام دکتر غلامحسین مصاحب